





پاسخ به شبهات فضای مجازی
پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری
(جلد اول)

نویسنده

احمد پودینه‌ئی

شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری (جلد اول)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی فرد

سال انتشار: تابستان ۱۴۰۴

خطبه کتاب

«الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا أن هدانا الله، و الصلاة و السلام على سيد الأنبياء و المرسلين، حبيب إله العالمين، أبي القاسم محمد، و على آله الطيبين الطاهرين، مصاييح الهدى و سفن النجاة، و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.»

سپاس خدای را که دل های ما را به نور محبت اهل بیت علیهم السلام روشنی بخشید، و زبان ما را به ذکر مصیبت سیدالشهدا علیه السلام گویا ساخت. خدای را سپاس که ما را از زمره آنان قرار داد که در راه دفاع از حق و حقیقت، قلم بر زمین نمی گذارند و در راه روشنگری، از گام برداشتن باز نمی ایستند.

دروود و سلام بی پایان بر پیامبر رحمت، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و خاندان پاک و مطهرش، که کشتی نجات بشریت اند در دریای متلاطم فتنه ها.

پیشگفتار

به نام خداوند سبحان، پروردگار حسین علیه السلام و زنده‌کننده خون پاک شهیدان راه حق

سپاس و ستایش بی‌پایان خدای مهربانی را سزااست که به بنده‌ای کوچک از بندگان خود توفیق داد تا گامی هرچند اندک، اما صادقانه در مسیر دفاع از حقیقت، احیای شعائر حسینی و پاسخ‌گویی به شبهات و سؤالاتی بردارد که امروزه در فضای مجازی، افکار نسل جوان و ذهن جویندگان حقیقت را درگیر ساخته است.

در جهانی که هجمه‌های رسانه‌ای و شبهه‌افکنی‌های هدفمند، گاه در لباس پرسشگری و گاه در نقاب روشن‌فکری، باورهای اصیل شیعی را نشانه گرفته‌اند، بیش از پیش ضرورت دارد تا با تکیه بر عقل، نقل و تحلیل منصفانه، از کیان معرفت عاشورایی صیانت کنیم و راه را بر تحریف، تردید و غفلت ببندیم.

کتاب پیش‌روی شما، اولین جلد از مجموعه‌ای است که با استعانت از منابع معتبر اسلامی و با رویکردی مستند و علمی، به بررسی و پاسخ‌گویی به برخی از شبهات پرننگ و تکرارشونده پیرامون شخصیت امام حسین علیه السلام، فلسفه قیام آن حضرت و آیین عزاداری شیعیان می‌پردازد. امید آن دارم که این اثر، گامی باشد در مسیر بصیرت‌افزایی و پاسداری از فرهنگ عاشوراء.

در پایان، بار دیگر خداوند متعال را شاکرم که توفیق چنین خدمتی را عطا

پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری (جلد اول) | ۷

فرمود، و از پیشگاه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، طلب قبولی و شفاعت دارم.

اللهم اجعلنا من خدام الحسين بحق الحسين علیه السلام

فهرست مطالب

۱. فلسفه عزاداری هر ساله بر امام حسین علیه السلام در چه نکاتی است؟ ۱۱
۲. چرا شیعیان برای مصیبت امام حسین علیه السلام از پوشش سیاه استفاده می کنند؟ ۱۶
۳. مگر در روایات نیامده است که لباس سیاه، پوشش اهل دوزخ است، پس چگونه شیعیان در عزاداری ها لباس سیاه می پوشند؟ ۱۸
۴. فلسفه قیام امام حسین علیه السلام در برابر یزید در چه نکاتی بود؟ ۲۴
۵. چرا امام حسین علیه السلام، تقیه را ترک کرد و در برابر یزید قیام کرد؟ ۲۶
۶. وهابی: امام حسین باید به سخن پیامبر عمل می کرد و قیام نمی کرد!!! ۳۱
۷. اگر قیام در برابر حکومت یزید واجب بود پس چرا امام سجاد پس از امام حسین علیه السلام قیام نکرد!!! ۳۷
۸. چرا امام حسین علیه السلام پس از شهادت مسلم، قصد داشت دست از قیام بکشد؟ ۴۲
۹. آیا امام حسین علیه السلام قصد تسلیم شدن در برابر یزید را داشت؟ ۴۷
۱۰. آیا امام حسین علیه السلام با ورود به میدان کربلا، خود را به دست خود به هلاکت انداخت؟ ۴۹
۱۱. آیا جریان کربلا به خاطر عاشقی بر سر یک زن اتفاق افتاد؟ ۵۱
۱۲. چرایی قیام امام حسین علیه السلام با وجود علم به شهادت: بررسی فقهی و قرآنی ۵۳
۱۳. عذاب الهی پس از واقعه کربلا: بررسی ادعای کانال های ضد دین!!! ۵۴
۱۴. به سر و سینه زدن در عزاداری: بررسی مستندات روایی و فقهی!!! ۵۷
۱۵. امام حسین علیه السلام و علم غیب: بررسی شبهه عدم اطلاع از نام کربلا و کمبود تجهیزات!!! ۵۹
۱۶. عزاداری در کتب اهل سنت: آیا گریه بر مردگان جایز است؟ ۶۳
۱۷. نذر برای امام حسین علیه السلام: بررسی مشروعیت، نیت و شبهات موجود!!! ۶۶
۱۸. تحلیل واقعه امتناع حضرت ابوالفضل علیه السلام از نوشیدن آب: صحت، ابعاد و درس ها!!! ۶۹

۱۹. علت همراه بردن اهل بیت علیهم السلام توسط امام حسین علیه السلام به کربلا: بررسی ابعاد مختلف!!! ۷۰...
۲۰. پاسخ به انتقادات علی کریمی درباره عزاداری های محرم و بررسی ابعاد کمک های مردمی!!! ۷۳
۲۱. بررسی اعتبار مکالمه امام حسین علیه السلام با علی اکبر علیه السلام پس از شهادت! ۷۸
۲۲. زیارت امام حسین علیه السلام و کمک به فقرا: اولویت کدام است؟ ۸۱
۲۳. تحریف تاریخ: بررسی نسبت خانوادگی امام حسین علیه السلام و یزید!!! ۸۵
۲۴. مشروعیت عزاداری در قرآن!!! ۹۱
۲۵. آیا بدن امام حسین علیه السلام پس از شهادت برهنه شد؟ ۹۷
۲۶. آیا دختری به نام رقیه علیها السلام در کربلا وجود داشته است؟ ۹۹
۲۷. اسناد تاریخی در مورد دستور یزید به قتل امام حسین علیه السلام!!! ۱۰۴
۲۸. پاسخ به شبهه ای درباره پرتاب خون علی اصغر علیه السلام به آسمان!!! ۱۱۲
۲۹. بررسی ادعای توبه یزید پس از واقعه کربلا!!! ۱۱۵
۳۰. بررسی جایگاه مصیبت امام حسین علیه السلام در مقایسه با سایر مصائب!!! ۱۱۶
۳۱. دلیل عدم استفاده امام حسین علیه السلام از قدرت غیبی در حوادث کربلا!!! ۱۲۰
۳۲. تشنگی امام حسین علیه السلام در کربلا: پاسخی مستند به شبهات!!! ۱۲۳
۳۳. رابطه گریه کردن بر امام حسین علیه السلام و افسردگی و مشکلات روحی!!! ۱۳۴
۳۴. توضیحاتی در مورد غذا دادن به عزاداران حسینی و دادن هدیه به مداحان!!! ۱۴۰
۳۵. توضیحاتی در مورد برهنه شدن در عزاداری!! ۱۴۴
۳۶. توضیحاتی در مورد ارتباط نسبی عباس علیه السلام با شمر و ازدواج امام حسن علیه السلام با خواهر یزید!!! ۱۴۷
۳۷. عزاداری کردن امامان علیهم السلام و گرفتن سالگرد برای امام حسین علیه السلام!!! ۱۵۲
۳۸. توضیحاتی در مورد ارتباط نسبی علی اکبر علیه السلام با ابوسفیان!!! ۱۵۹
۳۹. پاسخی به معاندین پیرامون دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه و شیعه بودن قاتلان امام حسین علیه السلام!!! ۱۶۴
۴۰. آیا شیعیان در کشته شدن امام حسین علیه السلام نقش داشتند؟ ۱۷۲
۴۱. بررسی دیدگاه شهید مطهری پیرامون قاتلین امام حسین علیه السلام!!! ۱۷۷
۴۲. پاسخ به شبهه نامگذاری فرزندان امام علی علیه السلام به نام خلفا و حضور آنان در کربلا!!! ۱۸۰
۴۳. یاد کردن از شهدای همنام با خلفای اهل سنت که در کربلا شهید شدند!!! ۱۸۹
۴۴. آیا امام علی علیه السلام از گریه و عزاداری کردن در فراق عزیزان نهی کردند؟ ۱۹۳

۴۵. آیا در روایات شیعه آمده است که عزاداری بر مردگان از اعمال جاهلیت است؟ ۱۹۸
۴۶. بررسی شبهه: نهی از عزاداری در روایات شیعه؟ ۲۰۰
۴۷. آیا نهی امام حسین علیه السلام از عزاداری، دلیلی بر حرمت عزاداری است؟ ۲۰۲
۴۸. بررسی شبهه نهی از عزاداری در متون شیعه!!! ۲۰۳
۴۹. پاسخی دیگر به شبهه شیعه بودن قاتلین امام حسین علیه السلام!!! ۲۰۵
۵۰. خورشید گرفتگی در شهادت امام حسین علیه السلام و تایید ناسا!!!! ۲۱۰
۵۱. پاسخ به شبهه معاندت تحت عنوان: «تشنگی حسین، حقیقت یا دروغی شاخدار!!!» ۲۱۵
۵۲. نوره کشیدن در شب عاشوراء برای همنشینی با حور العین!!! ۲۱۸
۵۳. آیا روایت «انا قتیل العبره» به معنای نقش داشتن شیعیان در قتل امام حسین علیه السلام است؟ ۲۲۲
۵۴. شهدای ایرانی کربلا!!! ۲۲۴
۵۵. امام حسین علیه السلام و ذبح عظیم!!! ۲۲۶
۵۶. بدگویی از دهر و دنیا در جریان واقعه کربلا توسط امام حسین علیه السلام !!! ۲۳۰
۵۷. اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قاتلین امام حسین علیه السلام بودند!!! ۲۳۳
۵۸. چرا امام حسین علیه السلام افراد نابالغی به مانند قاسم بن الحسن را به میدان کربلا فرستاد؟ ۲۴۰
- دیگر تالیفات نویسنده ۲۴۴

۱. فلسفه عزاداری هر ساله بر امام حسین علیه السلام در چه نکاتی است؟

پرسش اول:

چرا بعد از گذشت سالیان متمادی هنوز برای حضرت سیدالشهداء و دیگر

معصومین علیهم السلام عزاداری می‌کنیم؟

پاسخ:

برخی از محققین در این رابطه می‌نویسند:

۱. حفظ مکتب اهل بیت:

به اعتراف دوست و دشمن مجالس عزاداری عامل فوق‌العاده نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرات را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد. اهمّیت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمه اطهار علیهم السلام بر حفظ آن، آنگاه روشن‌تر می‌شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات امر به عزاداری کردن به شدّت در انزوا به سر می‌بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عباسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعالیت و حرکت سیاسی و اجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه‌ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.

۲. بسیج توده‌ها:

ائمه اطهار با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی برنامه آن حضرت را «محوری» برای وحدت و اتحاد مردم قرار دادند به گونه‌ای که امروزه در ایام شهادتش میلیون‌ها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت پیاخته و گرد بیرق حسینی اجتماع می‌کنند. هر ملّتی برای بقا و موقّیّت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می‌توانند توده‌های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملّتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاه‌ترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرّق خویش را گردآوری کرده و سازماندهی کند، میتواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد. در واقع ائمه اطهار با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده‌های متفرّق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

۳. خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری):

مجالس عزای اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام، مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت اهل بیت آن حضرات را الگو قرار می‌دهند در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیت خود را با سیره عملی آن حضرات فراهم می‌سازند. تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می‌گیرند و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبّه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می‌کنند. این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می‌آموزد. این مجالس مهد پرورش انسانهای حق طلب و عدالت گستر و

شجاع است. اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مثابه کلاس‌های درس و دانشگاهی برای مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می‌کرده است و یکی از مؤثرترین پایگاه‌های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

ائمه اطهار با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه اهل بیت دعوت کردند. شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه‌های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیر عمیق مجالس حسینی است.

۴. تجلیل از مجاهدت امامان خصوصاً امام حسین علیه السلام و تعظیم شعائر:

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیت و شخصیت آنها محسوب می‌شود. مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می‌شود از این رو، رسول خدا هنگام بازگشت از جنگ احد وقتی که مشاهده کرد خانواده‌های شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می‌کنند ولی عموی بزرگوارش حضرت حمزه گریه‌کننده ندارد، فرمود: «اما امروز حمزه، گریه‌کننده‌ای ندارد»^۱

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت. بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین و اهل بیت علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آنان که از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که: «هر

کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست» (سوره حج ۳۲)^۱
به بیان دیگر:

گریه و عزاداری کردن برای مصائب امام حسین علیه السلام بر اساس دستور امامان
اهل بیت و تاسی به سیره آن بزرگواران می باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس مصایب ما اهل بیت برایش بازگو شود و به اندازه بال پشه ای اشک
چشم از او خارج شود، خداوند تمام گناهانش را می آمرزد اگر چه به اندازه کف
روی دریاها باشد»^۲

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«هر مومنی که چشمش برای کشته شدن حسین چنان اشک بریزد که به
صورتش روان شود، خداوند در بهشت برایش اتاق هایی فراهم می کند که روزگاران
را در آن سپری کند... خداوند چنین فردی را در روز قیامت از خشم خود و آتش
در امان نگه می دارد»^۳

امام رضا علیه السلام خطاب به ریان بن شیبب چنین عرضه داشت:

«اگر می خواهی گریه کنی برای حسین گریه کن زیرا او را همانند گوسفندی
سر بریدند، آسمان و زمین برای قتل او گریه کردند، با گریه بر او خداوند تمام
گناهان صغیره و کبیره و کم و زیاد را می آمرزد، اگر می خواهی در بهشت هم درجه
ما باشی، با حزن و مصیبت ما محزون و با فرح ما شاد باش»^۴

و فرمود:

۱. عاشوراء... آیت الله مکارم شیرازی، ص ۷۰ به بعد

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱

۳. ثواب الاعمال، ص ۱۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۱

۴. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۹؛ امالی صدوق، ص ۱۱۲

«برای حسین باید گریه کنان گریه کنند، زیرا گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می‌برد، پدرم امام کاظم زمانی که ماه محرم می‌شد دیگر خندان دیده نمی‌شد و پیوسته در غم و اندوه به سر می‌برد تا روز دهم محرم می‌شد که دیگر آن روز، روز مصیبت و گریه و حزنش بود»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حسین به گریه کنانش نگاه می‌کند و برای آنان استغفار می‌کند و می‌گوید ای گریه کن من اگر بدانی که خدا برایت چه آماده کرده است حتما بسیار خوشحال می‌شدی...»^۲

راوی می‌گوید ما در نزد امام صادق علیه السلام بودیم که از حسین یاد کردیم و قاتلینش را لعنت کردیم.

امام صادق شروع به گریه کردن کرد و ما هم همراه با او گریه کردیم و فرمود:
«حسین بن علی کشته اشک است، و هیچ مومنی او را یاد نمی‌کند مگر آنکه گریه می‌کند»^۳

در نقل دیگری آمده است:

«هر گاه در نزد امام صادق سخن از امام حسین به میان می‌آمد، دیگر کسی امام صادق را در آن روز خندان نمی‌دید»^۴

این روایات و روایات فراوان دیگری که از ذکر آن خودداری می‌شود؛^۵
همه نشان‌دهنده رجحان عزاداری و گریه کردن برای حسین علیه السلام می‌باشد. این

۱. امالی صدوق، ص ۱۱۱

۲. کامل الزیارات، ص ۱۰۳

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹

۴. کامل الزیارات، ص ۱۰۸

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۰ باب ۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸ باب ۳۴

عزاداری‌ها چند فلسفه اساسی دارد؛

۱. با نشر معارف اهل بیت در این محافل و مجالس، حیات تازه‌ای بر روح اسلام دمیده می‌شود و مکتب و شریعت حفظ می‌شود.
 ۲. باورهای دینی مردم با معارف اهل بیت تحکیم می‌شود.
 ۳. نشان‌دهنده پیوند عمیق عاطفی میان شیعیان و امامان است.
 ۴. اعلام وفاداری به مقام امامان و تعظیم و تکریم آنان تلقی می‌شود.
 ۵. سبب انتقال فرهنگ شیعه به نسل‌های آینده می‌باشد.
 ۶. سبب ایجاد روحیه جهاد و ایثار و از خودگذشتگی در افراد می‌گردد.
 ۷. سبب حاکم شدن آرمان‌های اهل بیت در جامعه می‌گردد.
 ۸. سبب خودسازی فردی و الگوگیری از اهل بیت می‌باشد.
- با توجه به این فوائد است که امام صادق علیه السلام در مورد مجالس عزاداری و نشر معارف اهل بیت فرمود؛

«این مجالس است که من آن‌ها را دوست دارم، امر ما را زنده کنید، رحمت خدا بر کسی باد که احیاء امر ما را کند»^۱

۲. چرا شیعیان برای مصیبت امام حسین علیه السلام از پوشش سیاه استفاده می‌کنند؟
پرسش دوم:

لطفا در رابطه با دلیل و مشروعیت پوشش سیاه برای عزاداری امام حسین علیه السلام توضیح بفرمایید!!!
پاسخ:

یکی از مواردی که پوشش سیاه در آن استثناء شده است سیاه‌پوشی در مصائب اهل بیت علیه السلام می‌باشد. در این موارد یا اهل بیت علیه السلام خود لباس سیاه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱

می پوشیدند و دیگران را به آن امر می کردند و یا با سکوت و تقریرشان بر سیاه پوشی دیگران صحه می گذاشتند:

۱. سیاه پوشی زنان در شهادت حمزه علیه السلام:

«زینب دختر ام سلمه (ریبیه پیامبر) سه روز بر حمزه گریه کرد و لباس سیاه بر تن کرد (و پیامبر در این سه روز مانع او نشد)»^۱

۲. دستور پیامبر به سیاه پوشی زنان در شهادت جعفر طیار:

«اسماء بنت عمیس می گوید: هنگامی که جعفر به شهادت رسید پیامبر به من فرمود سه روز جامه سیاه بر تن کن»^۲

۳. سیاه پوشی امام حسن در شهادت امیر مومنان:

ابن ابی الحدید می آورد:

«حسن بن علی در سوگ امیر مومنان جامه های سیاه بر تن کرد و با همین جامه میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند»^۳

۴. سیاه پوشی زنان در شهادت امام حسن علیه السلام:

«زنان تا یک سال برای حسن بن علی لباس سیاه پوشیدند»^۴

۵. سیاه پوشی امام سجاد علیه السلام و زنان بنی هاشم در سوگ امام حسین علیه السلام:

«هیچ زن هاشمی و قریشی نماند مگر اینکه در سوگ شهادت حسین لباس سیاه پوشیده بودند»^۵

امام سجاد علیه السلام چنین فرمود:

۱. تهذیب اللغه، ازهری، ج ۱۲، ص ۱۷۱

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳۸

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۶۷

۴. المستدرک، ج ۳، ص ۱۸۹

۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶

«همانا من و اهل بیتم برای پدرم لباس عزا به تن کرده‌ایم»^۱

۶. سیاه پوشی ام سلمه در سوگ امام حسین:

«پس از آنکه ام سلمه خبر شهادت حسین را شنید در مسجد پیامبر خیمه

سیاه بر پا کرد و خود جامه سیاه پوشید»^۲

همینطور بر سیاه پوشی در مصیبت اهل بیت علیهم السلام می‌توان چنین استدلال

کرد که طبق روایات صریح و روشن، عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام دارای رجحان و

افضیلت است:^۳

پوشش لباس سیاه نیز نماد حزن و عزاداری می‌باشد، چنانکه مرحوم بحرانی

می‌آورد:

«بعید نیست که به دلیل روایات مستفیض در امر به عزاداری اهل بیت علیهم السلام

حکم به رجحان پوشش سیاه و عدم کراهت آن شویم زیرا پوشش سیاه نماد حزن

است»^۴

۳. مگر در روایات نیامده است که لباس سیاه، پوشش اهل دوزخ است، پس

چگونه شیعیان در عزاداری‌ها لباس سیاه می‌پوشند؟

پرسش سوم:

مگر پوشش سیاه مکروه نیست چگونه در عزاداری امام حسین سیاه پوش

می‌شویم؟! آیا این تضاد و تناقض نیست!!!

پاسخ:

۱. بلاغه الامام علی بن الحسین، ص ۹۳

۲. عیون الاخبار و فنون الاثار، ص ۱۰۹

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۹ باب ۳۲

۴. الحدائق الناضره، ج ۷، ص ۱۱۶

در پاسخ قبلی، مشروعیت پوشش سیاه در مصائب اهل بیت، خصوصاً امام حسین علیه السلام ثابت شد،

هم اینک اضافه می‌کنیم؛

استاد گرامی، آیت الله مکارم شیرازی در مواضع متعددی از کتابهای خویش بر مشروعیت پوشش سیاه در عزای امام حسین علیه السلام چنین استدلال می‌کنند؛
«تصادفاً هم اکنون که این سطور را می‌نویسیم روز عاشورا (دهم محرم الحرام) سال ۱۴۱۷ هجری قمری است؛ به راستی شور عظیمی سراسر جهان تشییع را فرا گرفته است.

جوانان و نوجوانان و بزرگسالان همه لباس سیاه پوشیده یکپارچه در مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا شرکت کرده‌اند؛ چنان تحوّل در فکر و جان همه نمایان است که اگر از آنها برای مبارزه بادشمنان اسلام دعوت شود همه اسلحه به دست گرفته وارد میدان می‌شوند، از هر گونه ایثار و فداکاری ابا ندارند، گویی خون شهادت در عروق همه جاری شده و در همین لحظه و همین ساعت حسین و یارانش را در کربلا در میدان جانبازی در راه اسلام در برابر خود می‌بینند.»^۱

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می‌کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می‌دانند. بنابراین، یکی از راه‌ها و شیوه‌های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرم است.

در تاریخ می‌خوانیم؛ «هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس‌های سیاه و خشن پوشیدند.»^۲

۱. اعتقاد ما، ص ۱۱۱

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸

در برخی از روایات نیز آمده است؛

«هنگامی که (بر اثر خطابه‌ها و افشاگری‌های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدت هفت روز برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کردند» «فَلَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَيْسَتْ السَّوَادُ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ نَدَبُوهُ عَلَى مَا نُقِلَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ»^۱

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده‌اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین علیه السلام کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.^۲

به بیان دیگر؛

مطابق آنچه در روایات ما آمده است، پوشش سیاه خصوصا در نماز مکروه است، زیرا این پوشش لباس اهل دوزخ و نیز لباس و شعار دشمنان دین خدا یعنی عباسیان بوده و معرفی شده است؛^۳

با این وجود از کراهت پوشش سیاه، مواردی استثناء شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«پوشش سیاه مکروه است، مگر در عمامه و چکمه و کساء»^۴

کساء به پوششی گفته می‌شود که تقریباً تمام بدن را می‌پوشاند مانند عبا و

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷

۲. عاشوراء، ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها؛ مکارم شیرازی، ص ۸۱

۳. الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۸۴

۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۵

چادر؛^۱

یکی دیگر از موارد استثناء پوشش سیاه، سیاه پوشی در مصیبت امام حسین علیه السلام است.

ما ماموریم که در مصائب اهل بیت و امام حسین علیه السلام، محزون و غمناک باشیم چنان که علی علیه السلام فرمود؛

«خداوند از میان زمینیان شیعیان ما را برگزیده است که ما را یاری می‌کند و در شادی ما شاد و در مصیبت ما، مصیبت زده و محزون هستند»^۲

امام رضا علیه السلام فرمود؛

«اگر می‌خواهی در روز قیامت هم درجه ما باشی با حزن و مصیبت ما، محزون و مصیبت زده و با فرح و شادی ما، شاد باش»^۳

و فرمود؛

«پدرم امام کاظم زمانی که ماه محرم می‌شد دیگر خندان دیده نمی‌شد و پیوسته در غم و اندوه به سر می‌برد تا روز دهم محرم می‌شد که دیگر آن روز، روز مصیبت و گریه و حزنش بود»^۴

محزون بودن در مصائب آن بزرگواران مصادیق متعددی دارد که یکی از مصادیق آن، پوشش سیاه است، زیرا پوشش سیاه در عرف به عنوان لباس حزن و اندوه شناخته می‌شود، بنابراین روایات بالا به عنوان استثنای دیگری محسوب می‌شود که حکم کراهت را از پوشش سیاه برطرف می‌کند، چنان که می‌بینیم مرحوم بحرانی می‌نویسد؛

۱. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۶۷

۲. الخصال، ج ۲، ص ۶۳۵

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱

۴. امالی صدوق، ص ۱۱۱

«بعید نیست پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام را به خاطر روایات مستفیضه در امر به اظهار حزن، از این اخبار استثناء کرده و قائل به عدم کراهت شویم»^۱

شاهد این سخن روایات دیگری نیز است که امر به پوشش لباس حزن در مصیبت امام حسین علیه السلام می‌کند که روشن است مصداق لباس حزن در عرف، پوشش سیاه است و بر اساس آن برخی از امامان و اطرافیان آنها در مصائب، لباس سیاه می‌پوشیدند که ما این روایات را در نمایه آدرس داده شده در ابتدای کلام و آنچه که از استاد مکارم شیرازی آوردیم، نقل کردیم. هم اینک مواردی دیگر؛

برقی به سندش از فرزند امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود؛
«چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین علیه السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می‌کرد»^۲
در نقل دیگری آمده است که سکینه دختر امام حسین علیه السلام خطاب به یزید فرمود؛

«دیشب در رویا پنج زن را خواب دیدم که خداوند خلقت آنان را عظیم کرده و بر نور آنان افزوده بود و یکی از آنان بانویی بود... که لباس سیاه به تن داشت و در دستش پیراهنی بود که با خون آغشته شده بود، او فاطمه زهراء بود»^۳
ابن قولویه به سندش نقل می‌کند؛

«فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن

۱. الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۱۱۶

۲. محاسن برقی، ص ۴۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۸

۳. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷

گستراند. آن گاه صیحه ای زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس های حزن به تن کنید، زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال های خود گذارده و به سوی آسمان ها برد. و هیچ فرشته ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند»^۱

ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می کند؛

«چون علی علیه السلام وفات یافت، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر دوست دارید نزد شما می آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه ای ایراد فرمود...»^۲

ابی مخنف روایت کرده که «نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده مشغول عزاداری شد.»^۳

عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از ام سلمه نقل کرده که؛

«چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خیمه ای سیاه در مسجد رسول خدا زد و لباس مشکی به تن نمود.»^۴

۱. کامل الزیارات، ص ۶۷-۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۱

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲

۳. مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲

۴. عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۹

۴. فلسفه قیام امام حسین (ع) در برابر یزید در چه نکاتی بود؟

پرسش چهارم:

لطفا فلسفه و اهداف قیام امام حسین (ع) را بیان فرمایید!!!

پاسخ:

هدف قیام حسین (ع) عبارت بود از احیای آیین خدا و نجات بندگان از چنگال بدعت‌ها و امر به معروف و نهی از منکر و تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ظالمان:

امام حسین (ع) فرمودند:

«زمانی که اسلام گرفتار زمامداری مثل یزید شود باید فاتحه اسلام را خواند»^۱

و فرمود:

«من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم چرا که این گروه سنت پیغمبر را از بین برده و بدعت را احیا کرده‌اند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید شما را به راه راست هدایت می‌کنم»^۲

و فرمود:

«اینان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدا را رها کرده‌اند و در زمین فساد را آشکار کرده‌اند و حدود الهی را از بین برده‌اند، شراب‌ها نوشیده‌اند، من از هرکس که به یاری دین خدا و جهاد در راهش سزاوارترم تا آیین خدا پیروز و برتر باشد»^۳

و فرمود:

«ایا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد در چنین

۱. لهوف، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰

۳. تذکره الخواص، ص ۱۱۷

شرایطی بر مومن لازم است که راغب دیدار پروردگارش باشد»^۱

یعقوبی در تاریخش می‌آورد:

«یزید به ولید فرماندار مدینه نامه نوشت و دستور داد: وقتی نامه من به دستت رسید، حسین و ابن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر و اگر نپذیرفتند گردن آن دو را زده و سرهایشان را نزد من بفرست»^۲

ذهبی می‌نویسد:

«یزید به عبیدالله نامه نوشت که حسین به سوی کوفه عازم است خود را برای مقابله با او آماده کن. از این رو بود که ابن زیاد حسین را کشت و سر او را برای یزید فرستاد»^۳

امام حسین علیه السلام فرمود:

«من تنها برای اصلاح امت جدم قیام کردم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب رفتار نمایم»^۴

و فرمود:

«پیامبر در زمان حیاتش گفت هرکس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد و به بندگان ظلم می‌کند اما با او مبارزه نکند شایسته است خدا او را در جایگاه آن سلطان در جهنم قرار دهد»^۵

و فرمود:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱

۳. تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۰

۴. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

۵. فتوح، ج ۵، ص ۱۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱

«خدایا هدف ما از قیام آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و درستی را در همه بلاد بر ملاکنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت و احکامات مورد عمل قرار گیرد»^۱

۵. چرا امام حسین علیه السلام، تقیه را ترک کرد و در برابر یزید قیام کرد؟

پرسش پنجم:

برخی شبهه می‌کنند که از عقاید شیعه تقیه کردن است! بر این اساس تمام امامان در برابر حکام جور تقیه کردند و جان خود را به خطر نینداختند! چگونه امام حسین بر خلاف آیات و روایات تقیه را ترک کرد و بر خلاف سیره سایر امامان تن به قیام و شهادت داد!!!

پاسخ:

ما معتقدیم که در بعضی از موارد تقیه کردن حرام است و آن در جایی است که اساس دین و اسلام و قرآن، یا نظام‌های اسلامی به خطر بیفتد، در چنین مواردی باید عقاید را اظهار نمود هر چند انسان قربانی اظهار عقیده‌اش شود، و معتقدیم قیام امام حسین علیه السلام در عاشورا و کربلا، درست در راستای همین هدف بود، چرا که حکام بنی امیه اساس اسلام را به خطر افکنده بودند، و قیام امام حسین علیه السلام پرده از کار آنها برداشت، و جلو خطر را گرفت.^۲

به بیان دیگر در بعضی از موارد تقیه حرام است، و آن زمانی است که اگر فرد یا گروهی راه تقیه را پیش گیرند و عقیده مذهبی خود را پنهان دارند، اصل اسلام به خطر افتد یا ضربه شدیدی بر کیان مسلمین وارد گردد، در این گونه موارد باید عقیده واقعی خود را ظاهر کنند، هر چند خطر یا ضرری برای آنها داشته باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۹

۲. اعتقاد ما، ص ۱۰۴

و از اینجا روشن می شود که قیام امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر یزید، یک وظیفه قطعی دینی بوده، و امام حاضر نشد حتی به عنوان تقیه با یزیدیان و بنی امیه غاصب خلافت اسلامی کنار بیاید، زیرا می دانست ضربه شدیدی به کیان اسلام خواهد خورد و قیام و شهادت او مایه بیداری مسلمین و نجات اسلام از چنگال تفاله های جاهلیت است.^۱

این که مثلاً بقیه امامان یا امام صادق از قیام کردن امتناع کردند، ابا و امتناع آنها تنها به این علت نبود که می دانستند حکام جور مانع آنها خواهند شد و آن حضرات را شهید خواهند کرد. آنها اگر می دانستند که شهادتشان برای اسلام و مسلمین اثر بهتری دارد شهادت را انتخاب می کردند همان طوری که امام حسین علیه السلام به همین دلیل شهادت را انتخاب کرد..

در عصر سایر امامان خصوصاً امام صادق علیه السلام آن چیزی که بهتر و مفیدتر بود رهبری یک نهضت علمی و فکری و تربیتی بود که اثر آن تا امروز هست؛ همان طوری که در عصر امام حسین آن نهضت قیام ضرورت داشت و آن نیز آنطور بجا و مناسب بود که اثرش هنوز باقی است.

جان مطلب همین جاست که در همه این کارها، از قیام و جهاد و امر به معروف و نهی از منکرها و از سکوت و تقیه ها، باید به اثر و نتیجه آنها در آن موقع توجه کرد.

اینها اموری نیست که به شکل یک امر تعبدی از قبیل وضو و غسل و نماز و روزه صورت بگیرد. اثر این کارها در مواقع مختلف و زمانهای مختلف و اوضاع و شرایط مختلف فرق می کند. گاهی اثر قیام و جهاد برای اسلام نافعتر است و گاهی اثر سکوت و تقیه. گاهی شکل و صورت قیام فرق می کند. همه اینها بستگی دارد به خصوصیت عصر و زمان و اوضاع و احوال روز، و یک تشخیص

۱. شیعه پاسخ می گوید، ص ۴۵

عمیق در این مورد ضرورت دارد؛ اشتباه تشخیص دادن زیانها به اسلام می‌رساند.^۱

بنابراین روشن می‌شود که هدف از قیام امام حسین نجات اسلام از چنگال ضلالت و از بین رفتن بوده است که در اینجا دیگر تقیه کردن جایز نمی‌باشد. به بیان تفصیلی تر؛

در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت‌ها داده و از آنان تجلیل شده است.^۲

در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلائی کلمه حق باشد ﴿وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾. (توبه ۴۰)

آری؛ آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود، تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش. در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان‌ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین علیه السلام و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می‌کنند.

به تعبیر امام خمینی علیه السلام: «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء علیه السلام با آن جوان‌ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند»^۳

امیرمؤمنان علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید؛

«هنگامی که حادثه‌ای پیش آمد (که دین یا جان شما را تهدید می‌کند) جان

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۴۶

۲. آل عمران، آیه ۱۹۵؛ نساء، آیات ۷۴، ۹۵-۹۶؛ توبه، آیات ۲۰-۲۲، ۱۱۱ و آیات فراوان دیگر

۳. صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۵۱

خویش را فدا کنید، نه دینتان را»^۱.

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی امیه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت؛ ارزش های اسلامی زیر پا گذاشته شد؛ بدعت و فسق و فجور رایج گشت.

سخن از محو نام رسول الله به میان آمد و تبعیض و بی عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیت بود. خط انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدت گرفت، ولی تلاش معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق، به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطه او قوی تر می شد، جسارت و عقده گشایی های وی نیز، آشکارتر می گشت؛ ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین علیه السلام و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر - به اصطلاح - مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوه برداشت از قرآن و سنت بود.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد؛ چرا که از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در اسلام نداشت؛ جوانی خام، ناپخته و هوسران بود؛ به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیتی نبود و از سوی سوم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام علیه السلام اعلام آمادگی کرده بودند.

امام علیه السلام می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیه و یاری

دین خدا استفاده نکند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا باقی نخواهد ماند.

امام حسین علیه السلام با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را آغاز کرد؛ در مرحله نخست - اگر ممکن است - با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می‌بایست دین از دست رفته و سنت فراموش شده رسول خدا را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود. امام حسین علیه السلام نخست با این جمله؛ «زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند»^۱.

تصریح کرد که با وجود خلیفه‌ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی‌رود. همچنین در نامه‌ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت‌های موجود در جامعه اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضد حکومت یزید، احیای سنت و مبارزه با بدعت‌ها معرفی می‌کند. می‌فرماید:

«من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چرا که (این گروه) سنت پیامبر را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم»^۲.

بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهم قیام امام حسین علیه السلام احیای دین خدا، مبارزه با بدعت‌ها و مفسد دستگاه بنی امیه و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موفقیت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار

۱. لهوف، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶

خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می خوانیم؛

«او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد.»

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است پس از شهادت امام حسین علیه السلام وقتی که ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت؛ «ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!»

امام علیه السلام فرمود؛ «اگر می خواهی بدانی چه کسی (بیزید یا امام حسین علیه السلام) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)»^۱

امام چهارم علیه السلام می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا بود، ولی امام حسین علیه السلام با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود (و هر قدر زمان می گذرد این حقیقت آشکارتر می شود)^۲

۶. وهابی: امام حسین باید به سخن پیامبر عمل می کرد و قیام نمی کرد!!!

پرسش ششم:

طبق فرمایش رسول خدا هنگام فتنه می بایست که در خانه بنشینیم و بی طرفی

اعلام کنیم!!!

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷

۲. عاشوراء...، مکارم شیرازی، ص ۲۳۵

«به زودی فتنه‌هایی خواهند آمد که در آنها شخص نشسته بهتر است از ایستاده، و ایستاده بهتر است از رونده و رونده بهتر است از دونده! در زمان فتنه‌ها هر کس پناهگاهی یافت وارد آن شود تا از فتنه‌ها مصون بماند.»^۱

بنابراین بهترین کار این است که وارد چنین جنگها و درگیری‌هایی نشویم. سیدنا حسین رضی الله عنه هم اگر قیام نمی‌کرد بهتر بود!!!

پاسخ:

یزید ملعون یعنی حاکمی که امام حسین علیه السلام در برابر او قیام کرد، اهل فسق و فجور و مشروب خواری و لا ابالی‌گری بوده است، چنانکه ذهبی در مورد یزید می‌نویسد:

«یزید شخصی ناصبی، تند خو، جلف و سبک، شراب‌خوار، و صاحب اعمال منکر بود، دولتش را با قتل حسین علیه السلام آغاز کرد و با واقعه حره به پایان رساند»

«كان ناصبياً، فظاً، غليظاً، جلفاً. يتناول المسكر، ويفعل المنكر. افتتح دولته بمقتل الشهيد الحسين، واختتمها بواقعة الحرّة»^۲

بزرگان اهل سنت نقل می‌کنند که یزید از کودکی اهل شرب خمر بود: «كان یزید بن معاویه فی حدائته صاحب شراب»^۳

عبدالله بن حنظله در مورد یزید می‌گفت که او اهل زنا با مادران اولاد و خواهران و دختران است، شرب خمر کرده و ترک صلاه می‌کند: «فقال: یا قوم! والله ما خرجنا حتی خفنا أن نرجم من السماء، رجل ینکح أمهات الأولاد، والبنات،

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶۰

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۴۰۳؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۸

والأخوات، ويشرب الخمر، ويدع الصلاة.»^۱

باز در نقل دیگر در مورد یزید می‌آورند:

«یزید شخصی شراب خوار، فاجر، عقاب باز، بوزینه باز، سگ باز، اسب باز، ولگرد در دشت و بیابانهاست» «یزید الخمر و یزید الفجور...»^۲

یا باز نقل می‌کنند:

«یزید شراب خوار، بوزینه باز، پلنگ باز و فاسقی بود که لواط می‌داد» «....»

المابون فی فرجه...»^۳

قرآن امام حسین علیه السلام را مامور کرده بود که تن به حکومت چنین حاکم فاسق و فاجری ندهد.

قرآن تصریح می‌کند که تنها کسی می‌تواند بر مسلمانان حاکم و مطاع باشد که از نظر عقیده و عمل، انسانی وارسته، درست اندیشه، راست گفتار و نیک رفتار باشد.

۱. ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (سوره شعراء/ ۱۵۱) «از فرمان اسراف‌کاران پیروی

مکنید:

۲. ﴿فَلَا تُطِعِ الْأَمْكَدِيِّينَ﴾ (سوره قلم/ ۸) «از دروغ‌گویان اطاعت نکن:

۳. ﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ﴾ (سوره قلم/ ۱۰) «از افراد پست که بسیار سوگند

می‌خورند فرمان مبر»

۴. ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (سوره کهف/

۲۸). «از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و پیرو هوا و هوس خویش

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ج ۱، ص ۲۰۹

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۱

۳. البيان و التبيان، جاحظ، ج ۱، ص ۲۷۶؛ عيون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۲۸؛ انساب

الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۱

است و تبه‌کاری می‌کند، اطاعت مکن»

۵. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» (سوره احزاب/ ۱). «ای

پیامبر از (مخالف) خدا بپرهیز و از کافران و منافقان اطاعت نکن»

۶. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا» (سوره انسان/ ۲۴). «در برابر

فرمان خدایت با استقامت باش و از هیچ گنه‌کار و کافری فرمان مبر».

در روز قیامت گنه‌کارانی که از فرمان‌روایان گنه‌کار پیروی کرده‌اند، به پیشگاه

خدا، چنین اعتذار می‌جویند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا *

رَبَّنَا آيْمَهُمْ ضَعَّفْنَا مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا» (سوره احزاب/ ۶۷-۶۸).

«پروردگارا، ما از رهبران و بزرگان خود اطاعت کردیم، پس آنان، ما را از راه، به در

کردند، پروردگارا، عذاب آنان را دوچندان بفرما، و آنان را از رحمت خود کاملاً

بی‌بهره ساز»

و در آیه‌ای نیز با صراحت فرمود:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ النَّارُ» (سوره هود/ ۱۱۳). «هرگز بر افراد

ستمگر تکیه و اعتماد نکنید تا آتش به شما برسد»

امام حسین علیه السلام هم به حکم این آیات در برابر حاکم فاسق و فاجری چون

یزید قیام کرد، چنان‌که طبق روایات اهل سنت پیامبر اسلام هم دستور به عدم

اطاعت از حکام ظالم را می‌دهد و می‌فرماید:

«پس از من فرمان‌روایانی مصدر کار می‌شوند، هر کس در جرگه آنان وارد شد،

و دروغ آنان را تصدیق کرد، و بر ستم آنان کمک کرد، از من نیست و من از او

نیستم و هرگز در حوض (کوثر) بر من وارد نمی‌شود». «يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِي، فَمَنْ

عَشِيَ آبْوَاهُمْ فَصَدَّقَهُمْ فِي كَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ؛ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُ، وَ

لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْخَوْضُ»^۱

از این گذشته طبق روایات اهل سنت، پیامبر اسلام بالخصوص قیام امام حسین علیه السلام در برابر یزید را تایید کرده بود و همگان را مکلف کرده بود که امام حسین علیه السلام را حمایت کنند نه آنکه سکوت کنند.

ابن اثیر نقل می‌کند که پیامبر اسلام فرمود:

«پسر حسین، در زمینی از حوالی سرزمین عراق به شهادت می‌رسد. کسی که او را در آن حال درک می‌کند، باید به او یاری کند و پا به پای او حرکت کند.»

«إِن ابْنِي هَذَا يَقْتُلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ فَمِنْ أَدْرَكِهِ فَلْيَنْصُرْهُ»^۲

برخی از صحابه به مانند انس بن حارث بر پایه همین دستور پیامبر به یاری امام حسین علیه السلام شتافتند و همراه حضرتش در کربلا شهید شدند، چنان که «ابن حجر» حدیث فوق را در الاصابه ذیل شرح حال «انس بن حارث» آورده و می‌نویسد که «انس» گفت: رسول خدا فرمود:

«فرزندم حسین، در سرزمین کربلا شهید می‌شود. کسی که او را در برابر دشمنان و تیره‌دوزان مشاهده کند، باید از او حمایت کند و به یاری او برخیزد. هنگامی که «انس بن حارث» فهمید امام حسین علیه السلام عازم کربلا شده است، بلادرنگ بسوی کربلا رفت و در آن سرزمین در رکاب امام حسین شهید شد.» «إِن ابْنِي هَذَا يَقْتُلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ فَمِنْ أَدْرَكِهِ فَلْيَنْصُرْهُ فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَا فَقَتَلَ بِهَا مَعَ الْحُسَيْنِ»^۳

همینطور یکی دیگر از اصحاب پیامبر که برای عمل به دستور پیامبر اسلام

۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۹۳ - سنن نسایی، ج ۴، ص ۴۳۴؛ مسند احمد، ج ۴۵، ص ۱۹۲

۲. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۶۸

به کربلا شتافت و شهید شد، عبد الرحمان بن عبد ربه است.^۱
در باره افرادی نظیر: حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر، نیز نقل شده است که از اصحاب پیامبر بودند که در کربلا شهید شدند.^۲

اگر چه برخی از صحابه به دستور پیامبر پشت کردند و به جای آنکه امام حسین علیه السلام را یاری کنند، وارد لشکر یزید شدند و امام حسین علیه السلام را کشتند، چنان که در ذیل توضیح داده ایم:^۳

وهابی می گوید که پیامبر گفته است در فتنه ها باید سکوت کنیم و وارد آنها نشویم، در حالی که روشن است که مقصود روایت آنجایی است که دو طرف فتنه بر باطل باشند، مانند فتنه بنی امیه و بنی العباس برای گرفتن خلافت که هر دو بر باطل بودند.

اما آنجایی که یک طرف حق است حتما باید به یاری حق شتافت و حق را یاری کرد، چنان که قرآن دستور می دهد که اگر اهل باطل با اهل حق نبرد کردند و اصلاح هم ممکن نبود، باید به یاری اهل حق شتافت و با باطل نبرد کرد:

«فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛

اگر گروهی (از مسلمانان) بر گروه دیگری ظلم و ستم روا داشتند با جمعیت ستمگر پیکار کنید تا به سوی حق باز گردند» (حجرات ۹)

قیام امام حسین علیه السلام هم قیام حقی بود که حقانیت این قیام برگرفته شده از آیات قرآن و روایات اهل سنت و دستور مستقیم پیامبر است و همگان مامور به یاری کردن این قیام بودند.

۱. اسد الغابة، ج ۳، ص ۴۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱

۲. إِبْصَارُ الْعَيْنِ، ص ۲۲۱

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14064

چنان که طبق نقل علمای اهل سنت، امام حسین علیه السلام در مورد قیام در برابر یزید می فرمود:

«شما می دانید پیامبر خدا در زمان حیاتش فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند» «فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِيلًا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۱

۷. اگر قیام در برابر حکومت یزید واجب بود پس چرا امام سجاد پس از امام حسین علیه السلام قیام نکرد!!!

پرسش هفتم:

آخوندهای شیعه می گویند: امام حسین برای امر به معروف و نهی از منکر، قیام کرد و در این راه، جان خود و عزیزانش را از دست داد. سوال ما این است که اگر امر به معروف و نهی از منکر، یک واجب دینی است که یک امام برای انجام آن، جان خود و خانواده اش را به خطر انداخته است، پس چرا فرزند او یعنی علی بن الحسین، این واجب دینی را انجام نداد؟ آیا یزید عوض شده بود و دیگر نیاز به امر به معروف نداشت؟ آیا حسین با اشتباه خود، این همه انسان را به کشتن داد؟

پاسخ:

یزید هیچ گونه اعتقادی به نبوت پیامبر گرامی اسلام نداشت و غرض او این

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴

بود که آیین پیامبر اسلام را نابود کند و از بین ببرد، چنانچه که مرحوم طبرسی نقل می‌کند:

«هنگامی که زین العابدین علیه السلام و اهل حرمش بر یزید، وارد شدند و سرِ امام حسین علیه السلام را آوردند و پیشِ رویش در تَشْت گذاشتند، یزید با چوب دستی اش بر دندان‌های پیشِ امام حسین علیه السلام می‌زد و می‌خواند:

هاشمیان، با فرمان‌روایی، بازی کردند، و گر نه
نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند
و بی‌تابی خزرج را از زخم سلاح می‌دیدند!
هلهله می‌کردند و از شادی، فریاد می‌کشیدند
و می‌گفتند: ای یزید! پاینده و سربلند باشی.
ما جزای بدر را به آنها دادیم
و مانند آن را بر سرشان در آوردیم و اکنون، برابریم.
من از خِنْدِف نیستم، اگر

انتقام آنچه را خاندان احمد کرده‌اند، از آنها نگیرم.»

«فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنِيَاءَهُ بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالمِثْلِكَ
فَلَاخَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ لَيْتَ أَشِيَاخِي بِبَدْرِ شَهِدُوا جَزَعَ الحَزْرَجِ مِنَ وَقَعِ الأَسَلِ
لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُسَلِّ فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مَثَلًا وَأَقْتَنَا مِثْلَ بَدْرِ
فَاعْتَدَلْ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ»^۱

علمای اهل سنت هم جریان فوق و کفر گویی یزید را نقل کرده‌اند:^۲

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲ الرقم ۱۷۳، الملهوف، ص ۲۱۴، مثير الأحزان، ص ۱۰۱، المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴ و...

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۶؛ بلاغات النساء، ج ۱، ص ۱۰؛ مقاتل

امام حسین علیه السلام برای جلوگیری از نابودی اسلام توسط یزید قیام کرد و هر چند آن حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جباران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

علمای شیعه و سنی نقل می‌کنند که عبدالملک بن مروان خلیفه وقت به «حجاج» که از طرف وی حاکم حجاز بود، نوشت: «مرا به خون فرزندان ابوطالب آلوده نکن، زیرا خود دیدم که چون خاندان حرب (ابوسفیان) با آنان در افتادند، نصرت نشدند و برافتادند و قدرت را از دست دادند» «کان عبد الملك قد كتب إلى الحجاج، وهو على الحجاز: جنبني دماء آل بني أبي طالب فإني رأيت آل حرب لما تهمموا بها لم ينصروا - من عبد الله عبد الملك بن مروان إلى الحجاج بن يوسف أما بعد فحسبي دماء بني عبد المطلب فإني رأيت آل أبي سفيان لما ولعوا فيها لم يلبثوا بعدها إلا قليلا»^۱

بر همین اساس در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«پس از شهادت امام حسین علیه السلام وقتی که ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت: «یا علی بن الحسین من غلب؟» (ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟! «امام علیه السلام فرمود: «إذا أردت أن تعلم من غلب و دخل وقت الصلاة فاذن ثم اقم» اگر می‌خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین علیه السلام) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و

الطالبین، ج ۱، ص ۳۴؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۵، ص ۳۴۳ - شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۳

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۳۱۵

اقامه بگو (آن‌گاه ببین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)»^۱

امام چهارم علیه السلام می‌خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا بود، ولی امام حسین علیه السلام با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد که نشانه بقای مکتب اوست برده می‌شود لذا در زیارت معروف اربعین می‌خوانیم:

«وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ تَقْدَ عِبَادَتِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الصَّلَاةِ؛ او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد»^۲

موفقیت امام حسین علیه السلام در مقابله با خاندان ابی سفیان و حفظ اسلام از چنگال یزید ملعون، مرهون زحمات و روشننگری‌های امام سجاد علیه السلام بوده است، چنانچه که برخی می‌نویسند:

«با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه‌داری که حکومت اموی از زمان معاویه به بعد، بر ضد خاندان پیامبر (به‌ویژه در منطقه شام) به عمل آورده بود، بی‌شک اگر بازماندگان امام حسین علیه السلام به افشاگری و بیدارسازی نمی‌پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت‌های وقت، قیام و نهضت بزرگ و جاوید آن حضرت را در طول تاریخ لوٹ می‌کردند و چهره آن را وارونه نشان می‌دادند، اما تبلیغات گسترده امام سجاد و دیگر بازماندگان حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دوران اسیری - که حماقت و کینه‌توزی یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود - اجازه چنین تحریف و خیانتی را به دشمنان حسین علیه السلام نداد و طبل رسوایی یزید را به صدا در آورد.»^۳

۱. امالی طوسی، ص ۶۷۷

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳

۳. سیره پیشوایان، ص ۲۵۱

و می نویسند:

«هر قیام و نهضتی عمدتاً از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می‌گردد. مقصود از بخش خون، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است.

مقصود از بخش پیام نیز، رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمان‌ها و اهداف آن است.

در پیروزی یک انقلاب، اهمیت بخش دوم کمتر از بخش اول نیست، زیرا اگر اهداف و آرمان‌های یک انقلاب در سطح جامعه تبیین نشود، انقلاب از حمایت و پشتیبانی مردم برخوردار نمی‌گردد و در کانون اصلی خود به دست فراموشی سپرده می‌شود، و چه بسا گرفتار تحریف‌ها و دگرگونی‌ها توسط دشمنان انقلاب می‌گردد.

با بررسی قیام مقدس امام حسین علیه السلام این دو بخش کاملاً در آن به چشم می‌خورد، زیرا انقلاب امام حسین علیه السلام تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی بخش خون و شهادت و ایثار خون بود و رهبر و پرچمدار آن نیز خود حسین بن علی علیه السلام، در حالی که بخش دوم آن از عصر عاشورا آغاز گردید و پرچمدار آن امام زین‌العابدین علیه السلام و زینب کبری علیه السلام بودند که پیام انقلاب و شهادت سرخ آن حضرت و یارانش را با سخنان آتشین خود به اطلاع افکار عمومی رساندند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند^۱

بنابراین امام سجاد علیه السلام قیام و مبارزه با حکومت فاسد یزید را رها نکرد و با روشنگری‌ها و خطبه‌های آتشین خود سبب به نتیجه نشستن قیام امام حسین علیه السلام و حفظ اسلام از نابودی شدند، در این رابطه و نقش چشمگیر امام سجاد علیه السلام در روشنگری علیه حکومت فاسد یزید، باب ذیل از کتاب شریف

بحار الانوار را مطالعه فرمایید:^۱

۸. چرا امام حسین علیه السلام پس از شهادت مسلم، قصد داشت دست از قیام بکشد؟

پرسش هشتم:

برخی می‌گویند اگر هدف امام حسین واقعا قیام در راه خدا بوده است چرا وقتی خبر شهادت مسلم به ایشان رسید می‌خواست برگردد و به کوفه نرود و یا چرا به حر گفت بگذار برگردم و وارد کوفه نمی‌شوم!!!

پاسخ:

این که هدف امام علیه السلام از مخالفت با یزید و رفتن به سوی کوفه قیام در برابر حکومت ظالم و فاسد یزید و نجات دین از چنگال ضلالت و انحراف بوده است قابل شک و تردید نیست چنان که خود امام حسین علیه السلام می‌فرمود:

«من تنها به انگیزه اصلاح در امت جدم بپا خاستم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار نمایم!»^۲

هنگامی که امام علیه السلام با سپاه «حر» رو به رو گشت و بی‌وفایی کوفیان آشکار شد و امام علیه السلام خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخاست و طی سخنانی چنین فرمود:

«آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات پروردگار (و شهادت) باشد.»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷ باب ۳۹؛ ج ۴۶، ص ۱۰۸ باب ۶

۲. فتوح ابن اعمش، ج ۵، ص ۳۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱،

و در نامه‌ای به بزرگان کوفه نوشت:

«شما می‌دانید پیامبر خدا در زمان حیاتش فرمود هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می‌کند ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند»^۱

و در خطبه‌ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می‌کند:

«خداوندا! تو می‌دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم) صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملاکنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت‌ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد»^۲

حال ادعایی کذبی شده است که وقتی امام حسین علیه السلام خبر شهادت مسلم را شنید قصد بازگشت را داشت در حالی که تاریخ خلاف آن را نقل کرده است. هنگامی که امام علیه السلام به منزلگاه «زباله» رسید، خبر شهادت برادر رضاعی‌اش - عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) - را شنید، نوشته‌ای را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد! خبر ناگوار شهادت مسلم بن عقیل

ص ۲۳۷.

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲. تحف العقول، ص ۱۷۰ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید... پس هر کس از شما بخواهد برگردد می‌تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان عده از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عده‌ای فکر می‌کردند امام علیه السلام به شهری وارد می‌شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره‌مادی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی‌وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند.^۱

این سخنان به خوبی نشان می‌دهد که امام علیه السلام رسالت و مأموریت خاصی در این سفر خطرناک برای خویش می‌دید، و گرنه بعد از علم و اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می‌بایست به مکه، یا مدینه بازگردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که ابن زیاد بر آن تسلط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می‌دارد و با صراحت می‌گوید ما به سوی خطر پیش می‌رویم آنها که غیر از این گمان می‌کردند آزادند، بازگردند.

دانشمند معروف اهل سنت «قندوزی» نقل می‌کند که امام علیه السلام در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بی‌وفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه‌ها بردبار است، با

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۲۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴ (با

ما بماند و الا از ما جدا شود»^۱

امام علیه السلام همچنان به سوی کوفه پیش می‌رفت تا فرزددق، شاعر معروف را دید، فرزددق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آن‌که آنان پسر عمویت - مسلم بن عقیل - و پیروانش را کشتند؟»

اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رُوح و ریحان و بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است.»

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

«اگر (لذات) دنیوی با ارزشش به شمار آید، سرای پاداشِ الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، شهادت در زیر ضربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی‌ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای واگذاشتن جمع‌آوری می‌شود، چرا آزاد مردان (در بذل و بخشش آن) بخل بورزند؟»^۲

این شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده است؛

«سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می‌بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد.»^۳

۱. ینابیع الموده، ص ۴۰۶

۲. تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام)، ص ۱۶۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴؛ الملهوف، ص ۱۳۴، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۳۹؛ مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۳، مطالب السؤل، ص ۷۳ و فیها من «فلقیه الفرزدق» وراجع: مشیر الأحران، ص ۴۵.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳

اوج عظمت امام علیه السلام و اهداف او در این اشعار کاملاً جلوه گراست او می‌داند برای رهایی خود از ننگ تسلیم در برابر خودکامگان فرومایه و برای نجات اسلام از چنگال مشرکان مسلمان نما از دودمان بنی امیه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام علیه السلام از این طریق یاران خود را نیز برای این هدف بزرگ می‌سازد و آماده می‌کند.

اما این که امام علیه السلام هنگام مواجهه با حر قصد بازگشت داشت نیز ادعایی غیر قابل قبول است.

امام علیه السلام در برابر حر و سپاهیانش که ایشان را محاصره کرده بودند عرضه داشتند؛

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوی دیار شما نیامدم مگر آن که نامه‌های شما به دستم رسید و فرستادگانتان به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد.

اگر همچنان بر دعوت خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق‌های محکم می‌بندید به گونه‌ای که مایه اطمینان خاطر من گردد، با شما وارد شهرتان می‌شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از آنجا آمده‌ام باز می‌گردم»

حر و سپاهیانش در برابر سخنان امام علیه السلام ساکت مانده و جوابی ندادند.^۱ با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام علیه السلام گذارد و خود و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام علیه السلام به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام علیه السلام را در یک منطقه دور از آبادی‌ها فرود آورد تا لشکرها فرارسند و امام علیه السلام را

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵ و ارشاد مفید، ص ۴۲۷ (با مختصر تفاوت)

در محاصره کامل قرار دهند.

اگر می بینیم امام علیه السلام می فرماید شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی ام باز می گردم، در واقع برای اتمام حجت بر آن گروه پیمان شکن است، که شما مرا در محاصره قرار داده‌اید با این که خود مرا دعوت کردید، و نمی گذارید تحرکی کنم و این نهایت ظلم شما به خاندان رسول خدا است و روز قیامت چه پاسخی به نزد خدا دارید، اگر چه امام قصد بازگشت نداشت و نیز می دانست که آنها درخواست امام را مبنی بر بازگشت اجابت نمی کنند، اما باز جهت اتمام حجت تعبیر مذکور را به کار بردند.

زیرا اگر امام علیه السلام می خواست بازگردد، بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، باز می گشت. او به خوبی می داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدش رسول خدا به او رسیده بود.

۹. آیا امام حسین علیه السلام قصد تسلیم شدن در برابر یزید را داشت؟

پرسش نهم:

آیا میدانستید امام حسین التماس کرد که حاضر است سرباز خلیفه شود فقط او را نکشند!!!

پاسخ:

امام حسین علیه السلام مظهر عزت الهی و عاشورا جلوه گاه حماسه و عزت حسینی و شعار دشمن شکن «هیئات منا الذله» میراث گرانبهای اوست.

در منابع معتبر گزارش شده است که امام حسین علیه السلام ضمن سخنرانی حماسی ای در روز عاشورا خطاب به سپاه دشمن فرمود؛

«آگاه باشید، بی نسب پسر بی نسب مرا میان دو چیز قرار داده است، بین

شمشیر و خواری، خواری از ما دور است و خداوند آن را برای ما نمی‌پذیرد و نیز پیامبرش و مومنان و دامن‌هایی پاک و پاکیزه و جان‌هایی عزتمند و نفس‌هایی خود دار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند^۱ و می‌فرمود:

«نه به خدا سوگند که نه بسان ذلیلان دست بیعت خواهم داد و نه به سان بردگان خواهم گریخت»^۲

بنابراین هر گزارشی از تاریخ عاشورا که حاکی از پذیرش ذلت توسط امام حسین علیه السلام باشد، دروغ بوده و ساخته و پرداخته دشمنان اوست مانند این گزارش که امام علیه السلام فرموده است:

«یکی از این سه پیشنهاد من را بپذیرید، یا به همان جایی که از آن آمدم بازگردم یا دستم را در دست یزید بن معاویه بگذارم و او میان من و خود حکم کند یا مرا به هریک از مرزهای مسلمانان که می‌خواهید بفرستید و من مانند یکی از ساکنان آنجا شوم با همان وظایف و حقوق»^۳

این گونه گزارش‌ها بدون سند صحیح بوده که با محکمت تاریخ عاشورا و موضع‌گیری‌های افتخارآمیز امام در برابر یزید و حکومت بنی امیه منافات دارد؛^۴ در کتاب تذکره الخواص آمده است:

«در برخی نسخه‌ها آمده است که حسین علیه السلام به عمر سعد فرمود یا بگذارید به مدینه بازگردم یا نزد یزید بروم و دست در دستش بگذارم. این سخن درستی نیست زیرا عقبه بن سمعان گفته است من از مدینه تا عراق همراه حسین بودم و

۱. لهوف، ص ۹۷؛ مثير الاحزان، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۹۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۸

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۰

همواره تا هنگام شهادتش او را همراهی کردم، اما به خدا سوگند این سخن را از او نشنیدم»^۱

بنابراین تمام گزارش‌هایی که سخن از بازگشت امام یا تسلیم شدن و... به میان می‌آورد جعلی و بدون سند صحیحی می‌باشد زیرا اگر امام علیه السلام می‌خواست برگردد و تسلیم شود بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت باز می‌گشت. او به خوبی می‌دانست که مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است و این خبر از جدش رسول خدا به او رسیده بود.

۱۰. آیا امام حسین علیه السلام با ورود به میدان کربلا، خود را به دست خود به هلاکت انداخت؟

پرسش دهم:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ «خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» هر کس که این آیه شریفه و سیره حضرت امام حسین علیه السلام را قرائت کند به نظرش خواهد رسید که اقدام و روش حضرت از نمونه‌های به هلاکت افکندن خود می‌باشد زیرا ایشان به اختیار خود به سوی کشته شدن شتافت، پاسخ شما به این موضوع چیست؟

پاسخ:

در این شکی نیست که امام حسین علیه السلام با آگاهی به شهادت به سرزمین کربلا پا گذاشت.

حسین علیه السلام خطاب به محمد حنفیه که او را از رفتن به کربلا باز می‌داشت فرمود:

«پیامبر را در خواب دیدم که به من چنین امر فرمود که ای حسین به عراق برو زیرا خدا مایل است تو را کشته ببیند»^۱

امام علیه السلام در آغاز حرکتش در مدینه خطاب به بنی هاشم چنین نوشت؛
«هر کس از شما به من پیوندد به شهادت می‌رسد و هر کس بماند به پیروزی نخواهد رسید»^۲

روایات و اخباری که از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم در موضوع شهادت حسین علیه السلام نقل شده به اندازه‌ای مشهور بود که ابن عباس می‌گوید؛
«ما اهل بیت همگی تردید نداشتیم که حسین در سرزمین کربلا به شهادت خواهد رسید»^۳

حال این سوال مطرح می‌شود که اگر امام حسین آگاه به شهادت در سرزمین کربلا بود چرا به آن سرزمین پا گذاشت آیا جایز است که انسان خود را به هلاکت و کشتن دهد در حالی که خداوند از آن نهی کرده است؟
پاسخ روشن است.

مسئله حرمت القای نفس در هلاکت مربوط به جایی است که هدفی بالاتر از جان در خطر نباشد و الا باید جان را فدای حفظ آن هدف مقدس کرد همان گونه که حسین علیه السلام و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند.

آیا اگر کسی ببیند که جان پیامبر در خطر است و خود را سپر بلای او کند (همان گونه که علی علیه السلام در ليله المبيت چنین کرد) آیا چنین کسی القاء نفس در هلاکت کرده و کار خلافی انجام داده است؟ آیا باید بنشیند تا پیامبر را به قتل برسانند و بگویند القای نفس در هلاکت جایز نیست؟

۱. اللهوف، ص ۴۰

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۶

۳. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰

قرآن کریم کسانی را که جان و مال خود را در راه پاسداری از دین خدا می دهند ستایش کرده و می فرماید:

«خداوند از مومنان جان هایشان و اموالشان را خریداری کرده تا در برابرش بهشت برای آنان باشد به این گونه که در راه خدا پیکار کنند، می کشند و کشته می شوند»^۱

و می فرماید:

«آیا شما را به تجارتی آگاه کنم که از عذاب دردناک شما را رهایی می بخشد... در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما از هر چیز بهتر است»^۲

بر همین اساس بود که حسین علیه السلام و یاران با وفایش جهت پاسداری از دین الهی بذل جان و مال کردند و به آن مقام والا دست یافتند و به هیچ عنوان مساله القای نفس در هلاکت در رابطه با قضیه کربلا مصداق ندارد.

۱۱. آیا جریان کربلا به خاطر عاشقی بر سر یک زن اتفاق افتاد؟

پرسش یازدهم:

آیا اینکه می گویند امام حسین علیه السلام بخاطر یک زن با یزید جنگیدند درست است؟

پاسخ:

برخی از معاندان اشکال می کنند که ریشه واقعه کربلا بر سر یک موضوع عاشقانه بوده است که بین امام حسین علیه السلام و یزید روی داد. یزید عاشق همسر زیبا روی یکی از سرداران سپاه معاویه به نام «ارینب» بود. یزید با وعده ازدواج با

۱. توبه ۱۱۱

۲. صف ۱۰-۱۱

دختر معاویه به سردار سپاه او را تشویق به طلاق همسرش کرد اما پس از طلاق ارینب، امام حسین علیه السلام او را به عقد خود در آورد و این باعث شد تا یزید کینه امام حسین را به دل گیرد و نهایتاً این جریان به واقعه کربلا منتهی شد. این جریان خلاصه‌ای از نقلی بود که ابن قتیبه از علمای اهل سنت در کتاب الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۵۶ نقل می‌کند.

اما نقد این سخن:

اولاً: ابن قتیبه بدون هیچ اشاره‌ای به ناقل و راوی این داستان حکایت را نقل می‌کند. داستان از نظر سندی مشکل دارد و قابل احتجاج نیست و به اصطلاح رجالیون روایت مرسل و بی سند و از هر گونه اعتبار خارج می‌شود. قابل توجه اینکه این داستان فقط در همین کتاب آن هم بدون سند نقل شده است.

ثانیاً: اشکال مهم دیگری که در این داستان وجود دارد این است که امام حسین علیه السلام پس از آنکه شوهر اول آن زن تقاضا می‌کند، آن زن را طلاق می‌دهد اما کیفیت طلاق چنین است که در یک مجلس او را سه طلاقه می‌کند و حال آن که بر اساس فقه شیعه که برگرفته از روایات اهل بیت معصومین علیهم السلام است، سه طلاق در یک مجلس جایز نمی‌باشد و این خود نشان می‌دهد که داستان ساختگی و برای اهداف خاصی طراحی شده است.^۱

ثالثاً: گذشته از بطلان قطعی روایت فوق، به اندازه کافی در اسباب و عوامل زمینه ساز واقعه کربلا در کتب شیعه و سنی بحث شده است که دیگر جایی برای بیان مطالب سخیف شبهه شده باقی نمی‌ماند. در پاسخهای قبلی در مورد فلسفه قیام امام حسین علیه السلام توضیحات کافی را دادیم.

۱. روایات در ممنوعیت سه طلاقه کردن در یک مجلس را در وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۶۱ باب

۱۲. چرایی قیام امام حسین علیه السلام با وجود علم به شهادت: بررسی فقهی و قرآنی

پرسش دوازدهم:

یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، اطمینان فرد به عدم آسیب جانی، مالی یا آبرویی است. اما امام حسین علیه السلام که بنا بر روایات یقین به شهادت داشتند، چرا با این حال قیام کردند و فرمودند تنها برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده‌اند؟

پاسخ:

یکی از شرایطی که فقها در وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده‌اند، علم به این است که از امر به معروف و نهی از منکر، ضرر جانی، مالی یا آبرویی قابل توجهی متوجه فرد آمر و ناهی نشود.^۱

البته فقها قیدی آورده‌اند به این بیان:

«مگر اینکه کار معروف و منکر به قدری نزد خداوند مهم باشد که در راه آن، ضرر و دشواری‌ها را باید تحمل نمود.»^۲

بله، گاهی کار منکر به قدری مهم است که انسان باید جان خود را برای از بین بردن آن بدهد؛ والا ممکن است دین خداوند از بین برود و ضرر غیرقابل جبرانی ایجاد شود. چنان که خداوند می‌فرماید:

«خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آن‌ها باشد. به این گونه که در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند.» (توبه، ۱۱۱)

و می‌فرماید:

«برخی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴

۲. رساله آیت الله سیستانی، ص ۳۰۴

نسبت به بندگان مهربان است.» (بقره، ۲۰۷)

شیخ حر عاملی در کتاب وسایل الشیعه، بابی را گشوده است به ذکر روایات در این که واجب است انسان مال و جان خودش را برای دینش فدا کند.^۱
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«بخشنده ترین مردم کسی است که مال و جان خود را در راه خداوند بیخشد.»^۲

امام حسین علیه السلام تنها راه حفظ دین خداوند را در این دیدند که جانشان را در راه خدا بدهند تا دین خداوند از نابودی و تحریف حفظ شود و بدین گونه امر به معروف و نهی از منکر محقق شود. به مقتضای آنچه گفته شد، کار امام علیه السلام ریشه در آیات و روایات داشته است.

۱۳. عذاب الهی پس از واقعه کربلا: بررسی ادعای کانال‌های ضد دین!!!

پرسش سیزدهم:

کانال‌های ضد دین این شبهه را مطرح می‌کنند که چرا پس از کشتن شتر صالح، عذابی نازل شد، ولی پس از واقعه کربلا، عذابی نازل نشد؟

پاسخ:

عذاب‌های عمومی و فراگیر و استیصالی، همانند آنچه در امت‌های گذشته اتفاق می‌افتاد، به خاطر وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ایشان از زمینیان برداشته شده است. خداوند تا زمانی که اهل بیت علیهم السلام در دنیا باشند، افراد را گرفتار عذاب استیصالی و فراگیر نخواهد کرد.

خداوند خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۲، باب ۲۲

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۸

«خداوند آنان را به خاطر حضور تو در میان آنان عذاب نمی‌کند.» (انفال،

۳۳)

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

«ما مایه امنیت زمینیان از عذاب و هلاکت هستیم.»^۱

در روایتی آمده است که جابر از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: به چه علت زمین محتاج به حضور امام است؟ فرمودند:

«برای آنکه عالم بر صلاح و امنیت خود باقی بماند؛ چرا که خداوند زمینیان را عذاب نمی‌کند در صورتی که بینشان امامی باشد. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من مایه امان برای زمینیان هستند و وقتی آنان نباشند، زمینیان را آنچه مکروه دارند، خواهد رسید.»^۲

اما عذاب‌های خصوصی و شخصی بر افراد وارد می‌شود و خداوند تمام قاتلان امام حسین علیه السلام را گرفتار این نوع عذاب کرد، اما این عذاب الهی با واسطه بوده است، چنان که می‌فرماید:

«با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما مجازات می‌کند.» (توبه،

۱۵)

حال، سرنوشت قاتلان امام حسین علیه السلام:

۱. یزید بن معاویه، مجرم اصلی فاجعه کربلا، تنها پس از سه سال از گذشت فاجعه کربلا با ننگین‌ترین مرگ‌ها از دنیا رفت و بر اثر افراط در میگساری و بدمستی هلاک گردید. عباسیان قبرش را نبش کرده و استخوان‌های باقی مانده او را آتش زدند.^۳

۱. امالی صدوق، ص ۱۸۶

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۳

۳. دانشنامه امام حسین، ج ۹، ص ۱۴۷

۲. عبیدالله بن زیاد توسط ابراهیم اشتر کشته شد و ابراهیم سرش را جدا کرد و بدنش را سوزاند و دست و پایش در نبرد با ابراهیم قطع شد.^۱
۳. عمر بن سعد نیز توسط ابوعمیره کشته شد و سرش از تن جدا شد.^۲
۴. شمر بن ذی الجوشن هم توسط مختار گردن زده شد و جنازه اش در روغن جوشان انداخته شد.^۳

۵. حصین بن نمیر که فرماندهی تیراندازان لشکر عمر سعد را بر عهده داشت و با تیراندازانش یاران امام را تیرباران و اسبان آنان را کشت و تیری به دندان های امام انداخت و پس از پایان جنگ هفده سر را به کوفه برد، توسط ابراهیم اشتر کشته شد و سرش برای مختار فرستاده شد و در مکه و مدینه آویزان شد.^۴

سایر قاتلان و مسببان حادثه کربلا نیز هر یک به نحوی در همین دنیا مجازات شدند و این نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله در حق آنان محقق شد که فرمودند:
«خدا یا هر که او را بی یاور گذاشت، بی یاورش بگذار و قاتل او را بکش و کسی را که سر او را برید، ذبح کن و خواسته اش را برآورده مکن.»^۵
نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد و همه کسانی که به گونه ای در فاجعه کربلا نقش داشتند، در همین دنیا مجازات شدند.^۶
عبدالرحمن غنوی می گوید:

۱. امالی طوسی، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۵؛ تذکره الخواص، ص ۲۸۶

۲. الاخبار الطوال، ص ۳۰۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۵۸

۳. امالی طوسی، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۸

۴. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۳۸۹؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۶۸، ص ۵۹

۵. کامل الزیارات، ص ۱۳۱

۶. دانشنامه امام حسین، ج ۹، ص ۳۲۴

«از آنان که در کشتن حسین علیه السلام دنباله‌رو یزید بودند و با حسین علیه السلام جنگیدند، کسی نماند مگر اینکه به دیوانگی یا جذام یا پیسی مبتلا شد و این مرض در نسل او به ارث ماند.»^۱

ابن حجر، عالم سنی، می‌گوید:

«از قاتلان حسین علیه السلام کسی نماند مگر اینکه در همین دنیا پس از مدت اندکی عقوبت شد؛ به کشته شدن یا کور شدن یا رو سیاه شدن یا از دست دادن حکومت.»^۲

یعقوبی می‌نویسد:

«مختار قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب می‌کرد و جمع فراوانی از آنها را کشت، به گونه‌ای که کمتر کسی از آنها زنده ماند.»^۳

در بحارالانوار چنین آمده است:

«مختار در طول هجده ماه حکومت خود بر کوفه، هجده هزار تن از کسانی را که در به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یارانش شرکت کرده بودند، کشت.»^۴

۱۴. به سر و سینه زدن در عزاداری: بررسی مستندات روایی و فقهی!!!

پرسش چهاردهم:

آنچه از روایات در مورد عزاداری استفاده می‌شود، صرف‌گریه کردن و اشک ریختن است. پس چرا ما علاوه بر گریه کردن، به سر و سینه و صورت خود می‌زنیم؟ آیا این کارها مستندی دارد؟

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۳۶

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۹۵

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹

۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶

پاسخ:

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که شیعیان باید در ایام مصیبت آن بزرگواران محزون و مصیبت‌زده باشند.

امام علی علیه السلام فرمودند:

«خداوند از میان زمینیان، شیعیان ما را برگزیده است که ما را یاری می‌کنند و در شادی ما شاد و در مصیبت ما، مصیبت‌زده و محزون هستند.»^۱

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«اگر می‌خواهی در روز قیامت هم درجه ما باشی، با حزن و مصیبت ما، محزون و مصیبت‌زده و با فرح و شادی ما، شاد باش.»^۲

محزون و مصیبت‌زده بودن برای اهل بیت علیهم السلام مصادیق متعددی دارد. گریه کردن، به سر و سینه و صورت زدن و مانند آن، همه از مصادیق محزون بودن تلقی می‌شود.

از سوی دیگر، امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هر گونه جزع و فزع و نوحه‌گری و گریستن ناپسند است، مگر جزع و فزع و گریه کردن برای حسین علیه السلام.»^۳

جزع و فزع و بی‌تابی کردن نیز مصادیق متعددی دارد، مانند گریه کردن و لطمه زدن و به سر و صورت و سینه زدن و... که انجام این امور برای امام حسین علیه السلام استحباب دارد.

در روایتی نیز امام باقر علیه السلام مصادیق جزع و فزع کردن را که برای امام حسین علیه السلام جایز شمرده شده است، چنین بیان می‌کنند:

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۳۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱

۳. امالی طوسی، ص ۱۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۵

«شدیدترین جزع و فزع کردن، واویلا گفتن و زدن به صورت و سینه و کندن مو از سر است.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«بانوان حرم حسینی در مصیبت حسین بن علی علیه السلام گریبان چاک زده و لطمه می زدند و به صورت می زدند. بر مصیبتی چون مصیبت حسین علیه السلام، باید به گونه‌ها لطمه زده و گریبان چاک گردد.»^۲

در زیارت ناحیه مقدسه نیز امام عصر علیه السلام عمل بانوان حرم را تأیید می‌کنند و می‌فرمایند:

«آنها بر صورت‌ها لطمه می‌زدند.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«فرشتگان در شهادت حسین علیه السلام ضجه می‌زدند.»^۴

وقتی فرشتگان ضجه و بی‌تابی می‌کردند، تکلیف آدمیان روشن است. از مصادیق ضجه زدن نیز، زدن به سر و صورت و مانند آن می‌باشد.

البته باید تمام موارد مذکور که جواز و استحبابش ثابت شد، در محدوده شرع باشند که مراجع تقلید حدود آن را مشخص کرده‌اند.

۱۵. امام حسین علیه السلام و علم غیب: بررسی شبهه عدم اطلاع از نام کربلا و کمبود

تجهیزات!!!

پرسش پانزدهم:

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۱

۲. تهذیب الاحکام، طوسی، ج ۸، ص ۳۲۵

۳. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۵

آیا درست است که امام حسین علیه السلام در هنگام ورود به کربلا از نام آن محل اطلاع نداشت و از دیگران پرسید؟ مگر علم غیب ندارند؟ یا چرا با خودشان تجهیزات و آب زیادی نبردند؟ مگر علم غیب نداشتند که به آن نیاز پیدا می‌کردند؟

پاسخ:

سید بن طاووس نقل می‌کند:

«امام حسین علیه السلام برخاست و سوار بر مرکب شد. هرگاه اراده مسیری را می‌کرد، یا با ممانعت سپاه ابن زیاد روبرو می‌شد و یا دو شادوش او حرکت می‌کردند. تا روز دوم محرم به کربلا رسیدند. چون به آنجا رسیدند، فرمودند: نام این سرزمین چیست؟ گفته شد: کربلا. فرمودند: فرود آید که به خدا سوگند، این جا محل فرود آمدن مرکب‌هایمان و ریخته شدن خون‌هایمان است. به خدا سوگند، این جا قبر ما می‌شود و به خدا سوگند، این جا خانواده ما اسیر می‌شوند. این‌ها را جدم به من فرموده است.»^۱

حال این سؤال مطرح است که مگر امام حسین علیه السلام از آگاهی غیبی بهره‌مند نبودند؟ پس چگونه از اسم سرزمین کربلا سؤال کردند؟

پاسخ روشن است: طبق ادله قطعی از آیات قرآن و سنت، امامان بزرگوار ما دارای آگاهی غیبی بوده‌اند:^۲

اما، چنان که بارها گفته‌ایم، امامان گرامی ما، مطیع محض خداوند هستند. امام کاظم علیه السلام فرمودند:

«خداوند قلوب امامان را محل اراده و خواست خودش قرار داده است. هر زمان خداوند چیزی را بخواهد، آنان هم می‌خواهند و بدون اذن خداوند کاری

۱. الملهوف، ص ۱۳۹؛ مثیر الاحزان، ص ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6012

نمی‌کنند.»^۱

اگر آنان مشکلات و گرفتاری‌های خود را از طریق علم غیب حل کنند، دیگر نمی‌توانند اسوه و الگوی جهانیان باشند.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله تمام آموزش را از طریق علم غیب و آگاهی‌های غیبی پیش می‌برد، آیا می‌توانست به مردم درس صبر و بردباری و ایثار و از خود گذشتگی در راه حق را بیاموزد؟

آیا اگر امام حسین علیه السلام مشکل کربلا را با آگاهی غیبی حل می‌کرد، می‌توانست به مردم درس آزادگی و جهاد و بردباری را بدهد؟

چون امامان علیهم السلام الگوی مردم هستند، خداوند به آنان اجازه استفاده از علم غیب را جز در مواردی که اثبات امامتشان منوط به آن است، نداده است. اگر چه آنان آگاهی غیبی را دارند، اما موظف به استفاده از آن نیستند.

اهل بیت علیهم السلام مطیع محض خداوند بودند. وقتی خداوند به آنان اجازه استفاده از علم غیب نداده است، آنان نیز از علم غیبشان استفاده نمی‌کردند.

آنان وظیفه داشتند تا در زندگی اجتماعی خود همانند انسان‌های معمولی رفتار کنند و جز در موارد محدودی از علم باطنی خود استفاده نکنند و به زندگی عادی با مردم بپردازند تا نظام اجتماعی برهم نخورد. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام منافقان را به خوبی می‌شناختند و می‌دانستند که ایمان واقعی ندارند، ولی هرگز از علم غیب خود درباره آنان استفاده نکردند و در معاشرت، ازدواج و دیگر احکام با آنان مانند سایر مسلمانان رفتار می‌کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من بین شما با بینات و قسم حکم می‌کنم (و از طریق علم غیب حکم نمی‌کنم). ممکن است برخی شما در بینه آوردن زیرک‌تر از دیگری باشد و من به

نفعش در مال برادرش حکم کنم، اما او بداند که آن مال ناحق برای او قطعه‌ای از جهنم خواهد بود.»^۱
در روایتی آمده است:

«زمانی که امام علی علیه السلام ابوموسی اشعری را برای حکمیت در جنگ صفین می‌فرستاد، به او گفت: به کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز نکن. پس از آن که او رفت، امام علیه السلام فرمود: دارم می‌بینم که چگونه به من خیانت می‌کند. یکی از اصحاب گفت: چرا او را می‌فرستید در حالی که می‌دانید خیانت می‌کند؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

«اگر خداوند به علم خودش با بندگان رفتار می‌کرد، دیگر نیازی به ارسال رسل نبود.»^۲

امام علیه السلام با این عمل نشان داد که او مأمور است بر طبق علل و عوامل طبیعی عمل کند و مجاز به عمل کردن موافق علم غیب نمی‌باشد.^۳
امام صادق علیه السلام فرمودند:

«خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد که تو موظفی بر طبق بینات حکم کنی.»^۴
با این توضیحات، دیگر جای این سؤال مطرح نمی‌شود که چرا امام علیه السلام از علم غیبش استفاده نکرد تا آب و تجهیزات را با خود ببرد، زیرا او اجازه استفاده از علم غیب را نداشته است.

در جریان مذکور نیز امام علیه السلام مطابق علم عادی خود رفتار کرده است و از نام

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ معانی الاخبار، ص ۲۷۹

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۶۱

۳. مفاهیم القرآن، سبحانی، ج ۳، ص ۴۵۵

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۲۹

و نشانی کربلا سؤال کردند تا همگان را متوجه عظمت آن سرزمین و اتفاقات بزرگی که قرار است در آن بیفتد، بکند، چنان که در متن روایت مذکور این نکات لحاظ شده است.

۱۶. عزاداری در کتب اهل سنت: آیا گریه بر مردگان جایز است؟

پرسش شانزدهم:

دوستی سنی دارم که می‌گوید: «گریه کردن بر مردگان جایز نیست و پیامبر نیز بر مردگان گریه نمی‌کرد و تنها برای آنان دعا می‌کرد.» آیا از کتب اهل سنت مدارکی مبنی بر عزاداری برای مردگان وجود دارد؟

پاسخ:

با مراجعه به کتب و روایات اهل سنت، مشاهده می‌کنیم که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بارها در فراق عزیزان گریه کرده و دیگران را نیز به اقامه عزا و گریه کردن دعوت کرده است.

۱. در روایتی آمده است که علی علیه السلام فرمود:

«چون خبر رحلت پدرم ابوطالب را به پیامبر دادم، ایشان گریه کرد و فرمود: او را غسل دهید و کفن کنید و به خاک بسپارید. خداوند او را رحمت کند و پیامزد.»^۱

۲. پیامبر گرامی در مرگ فرزندش ابراهیم، گریه می‌کرد. وقتی عبدالرحمان بن عوف از گریه او تعجب کرد، فرمود:

«چشم گریه می‌کند و دل غمگین و محزون است، ولی سخنی نمی‌گوییم مگر آنچه خدا را راضی کند. ای ابراهیم، ما در فراق تو محزون و غمگین

۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۲۳؛ عمده القاری، ج ۸، ص ۵۵

هستیم.»^۱

۳. انس بن مالک می گوید:

«یکی از دختران پیامبر در مدینه از دنیا رفت، و ما شاهد حضور پیامبر بر بالین او با چشمانی اشکبار بودیم.»^۲

۴. ابوهریره می گوید:

«پیامبر به زیارت قبر مادرش رفته و در آنجا گریست و همراهان خود را نیز گریانند.»^۳

۵. مورخان اهل سنت می نویسند:

«هنگامی که خبر درگذشت فاطمه بنت اسد را به پیامبر دادند، پیامبر بر او گریه کرد و خطاب به او فرمود: «خوب مادری برای من بودی.»^۴

۶. ابن مسعود می گوید:

«پیامبر آن گونه در شهادت عمویش حمزه اشک می ریخت که ندیده بودیم به مانند آن برای کسی اشک بریزد و به قدری با صدای بلند گریه کرد که حالت غش به او دست داد.»^۵

۷. روایت شده است:

«در بازگشت از جنگ احد، صدای گریه را از خانه های مردم مدینه شنید و از آنجا که صدای گریه از خانه عمویش حمزه نشنید، فرمود: «عمویم حمزه گریه کن

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۹

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۲

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۷۴؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۵۶

۵. ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۵۳۴

ندارد.^۱

از آن پس، اهالی مدینه نخست برای حمزه و سپس برای کشته شدگان خود عزاداری می‌کردند:^۲

۸. وقتی جعفر بن ابی طالب شهید شد، «پیامبر فرزندان جعفر را فرا خواند و در حالی که آنان را می‌بویید، اشک از چشمانش جاری می‌گشت و می‌فرمود: «گریه کنان باید بر همانند جعفر گریه کنند.»^۳

۹. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بر مرگ عثمان بن مظعون می‌گریست، بر پیکر بی‌جان او بوسه می‌زد.^۴

۱۰. در نقل دیگری آمده است:

«فردی از خاندان پیامبر از دنیا رفت. زنان مدینه اجتماع کردند و بر او گریه کردند. عمر آنان را از گریه بازداشت و پراکنده ساخت. پیامبر فرمود: «ای عمر، بگذار تا گریه کنند. چشم اشک می‌ریزد و دل می‌سوزد.»^۵

تمام این روایات دلالت بر مشروعیت و جواز گریه کردن بر کسانی که از دنیا رفته‌اند، دارد و جایی برای شک و تردید در صحت این اعتقاد باقی نمی‌گذارد.

این مسأله به قدری روشن و بدیهی بوده است که عایشه می‌گوید:

«پس از ارتحال پیامبر و در سوگ او، من به همراه دیگر زنان، برخاسته و بر

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۲۰؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۴

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۶۸

۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۷۰؛ السیره النبویه، ج ۵، ص ۳۱؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۷۹۰

۴. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۱۴

۵. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۶۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱،

صورت و سینه خود می‌زدیم.^۱

البته روایات اهل سنت که دلالت بر مشروعیت و جواز عزاداری و گریه بر مردگان دارد، بیش از آنچه ذکر شد می‌باشد و دوستان می‌توانند جهت آگاهی بیشتر به کتب مختلف مراجعه نمایند، از جمله:^۲

۱۷. نذر برای امام حسین علیه السلام: بررسی مشروعیت، نیت و شبهات موجود!!!

پرسش هفدهم:

ما در منطقه سنی نشین هستیم. می‌بینیم سنی‌های این‌جا نذری‌هایی که به آن‌ها می‌دهند را در جوی آب می‌ریزند و می‌گویند خوردن آن حرام است، زیرا نذر غیر خدا است و شرک است. مگر امام حسین علیه السلام نیازی به نذر ما دارد؟ پاسخ چیست؟

پاسخ:

نذر برای غیر خدا دو صورت دارد:

۱. نذر کردن برای بندگان خدا به نیت تقرب و جلب رضایت آن‌ها، بدون توجه به خشنودی یا خرسندی خدا.

روشن است که چنین رفتاری نوعی شرک و به منزله بت پرستی است.

۲. نذر به عنوان عملی خداپسندانه به خاطر تقرب به خدا و جلب رضایت او صورت گیرد، اما ثواب آن به امامان علیهم السلام هدیه شود تا از این رهگذر خشنودی خداوند به دست آید.

بی‌شک نذر کردن با چنین قصد و نیت پاک، کاری پسندیده و درخور ستایش است.

۱. السیره النبویه، ج ۶، ص ۷۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۸۶

۲. الغدیر، ج ۶، ص ۲۲۴

شیعیان معمولاً در صیغه نذر خود چنین می‌گویند: «این گوسفند (یا گاو) نذر امام حسین علیه السلام است» یا «نذر می‌کنم که اگر حاجتم برآورده شود، یک گوسفند نذر امام حسین علیه السلام کنم» و مانند آن: «هذا للحسین یا نذرت للحسین».

«لام» در این صیغه برای انتفاع است، یعنی نذر می‌کنم برای خدا تا ثواب آن به امام حسین علیه السلام برسد.

قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾ (التوبة: ۶۰)

«زکات و صدقات برای تهی‌دستان و مستمندان است.»

انسان باید زکات و صدقه را به نیت الهی و برای خداوند بدهد، اما آیه مذکور می‌گوید: زکات و صدقات برای نیازمندان است. این بدین معناست که صدقات و زکات به نیت الهی باید برای بهره‌مندی نیازمندان پرداخت شود.

نذرهای شیعیان نیز به نیت الهی است، اما برای ثواب و بهره‌مندی امامان علیهم السلام صورت می‌گیرد.

در منابع اهل سنت آمده است که سعد به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادرم از دنیا رفته است و می‌دانم اگر او زنده بود، صدقه می‌داد. اگر از طرف او صدقه بدهم، او سود می‌برد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «آری»

سؤال کرد: کدام یک از صدقات سود بیشتری دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آب»

در این هنگام چاهی کند و پس از آماده شدن گفت: «هذه لأم سعد» (ثواب کنندن این چاه برای مادر سعد باشد).^۱

«لام» در «لأم سعد» همان «لام» در «نذرت للحسین» است و به معنای ثواب

و انتفاع است. یعنی این چاه را برای خدا وقف مردم کردم تا ثوابش برای مادرم باشد.

در نذر نیز نیت شیعیان این است که این گوسفند را برای خدا نذر می‌کنم تا ثوابش برای حسین علیه السلام باشد.

در روایات متعددی، هدیه کردن ثواب کارهای خوب و عبادات به امامان علیهم السلام مورد توصیه قرار گرفته است.^۱

ممکن است اشکال شود که مگر آنان نیازی به انجام کار خیر ما دارند که بخواهیم به آنان هدیه کنیم؟
پاسخ روشن است:

تکامل انسانی هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد و به سوی نامتناهی پیش می‌رود و تنها کمال مطلق خداوند است و سایر انسان‌ها، حتی انسان کامل یعنی معصومین علیهم السلام، همواره رو به کمال پیش می‌روند. لذا در تشهد نماز برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا می‌کنیم:

«درجه پیامبر را از آنچه هست، بالاتر ببر.»^۲

خداوند و فرشتگان نیز پیوسته برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود و رحمت می‌فرستند و بر مقامات ایشان افزوده می‌شود. (احزاب: ۵۶)

بنابراین، ثواب اعمال نیکی که ما به معصومین علیهم السلام هدیه می‌دهیم، سبب افزایش مقام معنوی آنان شده و رحمت تازه‌ای را برای آنان جلوه‌گر می‌کند و نشانه محبت عمیق ما به آنان است.

البته در روایات متعددی آمده است که خداوند پاداش ما را نیز از انجام

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۹۶، باب ۲۵ و باب ۳۰، ص ۲۰۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۹

اعمال نیک می دهد و ثوابی نیز برای معصومین علیهم السلام قرار می دهد.^۱

۱۸. تحلیل واقعه امتناع حضرت ابوالفضل علیه السلام از نوشیدن آب: صحت، ابعاد و درس ها!!!

پرسش هجدهم:

برخی می گویند حضرت ابوالفضل علیه السلام سه بار آب را برداشت تا بنوشد و از این کار امتناع کرد و یاد تشنگی اهل حرم افتاد. به نظر من این مطلب صحت ندارد، زیرا حضرت ابوالفضل علیه السلام همیشه به یاد پسران زهرا علیها السلام و اهل حرم بوده و لحظه ای از آن ها غافل نشده است. نظر شما چیست؟

پاسخ:

علامه مجلسی و دیگران نقل می کنند:

«هنگامی که عباس علیه السلام دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شهید شدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را برداشت و از حسین علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام به سختی گریه کرد و فرمود: برادر جان، تو نشانه شکوه و عظمت و برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی، اگر تو بروی و شهید شوی، جمعیت ما پراکنده و ویران می گردد.

عباس علیه السلام گفت: جان برادرت فدایت ای سرورم، سینه ام از زندگانی دنیا به تنگ آمده است، می خواهم از این منافقان انتقام بگیرم.

امام علیه السلام فرمود: اینکه که آهنگ میدان داری برای این کودکان آبی تهیه کن. عباس علیه السلام رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد، ولی اثری نبخشید، به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب سوار شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه

شد. چهار هزار تن از مأموران فرات او را محاصره کردند و هدف نیزه‌ها قرار دادند، او لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را هلاک کرد و وارد فرات شد. «هنگامی که خواست مقداری آب بیاشامد، تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیتش را به خاطر آورد و آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد...»^۱

جریان مذکور ضدیتی با شأن بزرگ حضرت عباس علیه السلام ندارد، زیرا طبیعی است که انسان تشنه ممکن است بی اختیار دست به زیر آب ببرد، ولی بعداً که یادش بیاید آب نمی‌نوشد.

بلکه برعکس، این جریان نشان‌دهنده عظمت روحی حضرت عباس علیه السلام نیز می‌باشد، زیرا او در اوج تشنگی و مشقت به یاد حسین علیه السلام و اهل بیتش آب ننوشید تا آب را به آنان برساند، در حالی که اگر آب می‌نوشید نیز نزد عقلاً مستحق مذمت و ملامت نبود، زیرا جهت قوه و قدرت و توان گرفتن، اقدام به نوشیدن آب کرده بود.

۱۹. علت همراه بردن اهل بیت علیهم السلام توسط امام حسین علیه السلام به کربلا: بررسی ابعاد مختلف!!!

پرسش نوزدهم:

سوالی ذهن بنده را مشغول کرده و هر چه فکر می‌کنم به نتیجه نمی‌رسم! امام حسین علیه السلام چرا اهل بیتش را با خود به کربلا برد که نهایتاً اسیر شدند و آن‌طور مورد هتک قرار گرفتند؟ خودش با فرزندان جنگی اش می‌رفت!

پاسخ:

این سوال و پرسش از خود امام حسین علیه السلام نیز شده بود. محمد حنفیه از امام علیه السلام سوال کرد که چرا خانواده و اهل بیت خود را با خود

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱؛ ریاض الابرار، ج ۱، ص ۲۲۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۸۴

می‌بری؟

امام حسین علیه السلام پاسخ داد:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و گفت: ای حسین! بیرون برو که خدا خواسته است که تو را کشته ببیند. و فرمود: خدا خواسته است که اهل بیتم را اسیر ببیند.»^۱
اما چرا مصلحت الهی بر این بود که حسین علیه السلام اهل بیتش را با خود ببرد؟
پاسخ روشن است:

۱. هر قیام و نهضتی از دو بخش خون و پیام تشکیل می‌گردد. مقصود از بخش خون، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است.

مقصود از بخش پیام نیز، رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمان‌ها و اهداف آن است. اگر این بخش فعال نباشد، انقلاب از حمایت و پشتیبانی مردم برخوردار نمی‌گردد و چه بسا گرفتار تحریف‌ها و دگرگونی‌ها توسط دشمنان انقلاب می‌گردد.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه‌داری که بنی امیه از زمان معاویه بر ضد اهل بیت علیهم السلام به راه انداخته بودند، بی‌شک اگر اهل بیت علیهم السلام و بازماندگان امام علیه السلام نبودند و دست به افشاگری نمی‌زدند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت‌های وقت، قیام امام حسین علیه السلام را کم‌رنگ کرده و چهره آن را وارونه نشان می‌دادند و اساساً منکر کشته شدن و شهید شدن امام علیه السلام می‌شدند. و مانند آنچه در مورد امام حسن علیه السلام می‌گفتند که در اثر ذات الریه و سل از دنیا رفت، در مورد امام حسین علیه السلام هم می‌گفتند با سرطان از دنیا رفت، اما حضور اهل بیت حسینی علیهم السلام به آنان فرصت چنین خیانتی را نداد.^۲

۱. اللهوف، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴

۲. سیره پیشوایان، ص ۱۹۸

۲. امام علیه السلام در مدینه و مکه امنیتی نداشت تا خانواده خود را آنجا بگذارد. احتمال داشت که عوامل یزید، خانواده امام علیه السلام را دستگیر کرده و به گروگان بگیرند و سپس امام علیه السلام را مجبور به تسلیم کنند که پس از تسلیم یا بیعت کند یا او را به طرز مرموزی بکشند و هیچ دردسری نیز برای حکومت ایجاد نشود.

سید بن طاووس تعبیر جالبی دارد و می‌گوید:

«از مواردی که ممکن است علت همراهی زنان اهل بیت علیهم السلام تلقی شود آن است که اگر امام حسین علیه السلام زنان و فرزندان خود را در مدینه یا جایی دیگر می‌گذاشت، احتمال داشت که یزید، زن و فرزند امام علیه السلام را اسیر کند و سپس رفتارهای زننده و عواقب دردناکی پیش آید که امام علیه السلام را از جهاد و شهادت باز می‌داشت.»^۱

۳. وجه دیگری که بیان شده است این است که در جامعه عربی و اسلامی، برای امام حسین علیه السلام به همراه بردن خانواده‌اش چندان شگفت‌آور به نظر نمی‌رسید، زیرا عرب‌ها در جنگ و نبردها خانواده‌هایشان را با خود به همراه می‌بردند و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در غزواتش چنین می‌کرد و میان همسرانش، قرعه می‌انداخت و آنان را با خود می‌برد.

اما در مورد امام حسین علیه السلام، به همراه بردن اعضای خانواده نوعی اتمام حجت قوی بر مسلمانان جهت یاری کردن آن حضرت تلقی می‌شد و معنایش این بود که اگر دوستدار حسین علیه السلام به شمار می‌آیند و سعی در یاری و دفاع از آن بزرگوار را دارند، اکنون که میان خانواده‌اش قرار دارد، سزاوارتر به یاری و کمک است، هر چند با شخص آن حضرت مخالفت داشته باشند، ولی زن و فرزند او که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، گناهی مرتکب نشده‌اند.^۲

۱. اللهوف، ص ۸۴

۲. اعلام الهدایه، ج ۵، ص ۱۷۴

۲۵. پاسخ به انتقادات علی کریمی درباره عزاداری های محرم و بررسی ابعاد

کمک های مردمی!!!!

پرسش بیستم:

علی کریمی:

خوش به حال کسانی که زنجیر نمی زنند اما زنجیر از پای گرفتاری باز می کنند.

سینه نمی زنند اما سینه دردمندی را از غم و آه نجات می دهند.

اشک نمی ریزند اما اشک از چهره انسانی پاک می کنند.

میلیاردها تومان خرج می کنیم نذری بدهیم و در پایان آرزوی شفای بیماری را

داریم که برای نداشتن پول درمان می میرد!!!!

پاسخ:

ما قبل از آنکه پاسخ این سخنان جاهلانه علی کریمی را دهیم از او سوال

می کنیم که تو خودت چقدر اهل بخشش و کمک به نیازمندان بوده ای؟ چه

اندازه از ثروت افسانه ای خود را صرف نیازمندان کرده ای! آیا حاضر شده ای که از

ثروت افسانه ای خود چشم پوشی و به مانند افراد متوسط جامعه زندگی کنی و

ثروت خود را صرف فقرا کنی!

در ذیل عکس های ماشین های لوکس علی کریمی را ببینید:

در مورد ثروت افسانه ای علی کریمی که مربوط به سال های گذشته است، در

گزارش ها آمده است:

«او با اتومبیلی ۶۰۰ میلیونی در خیابان های تهران رفت و آمد می کند. این

فوتبالیست سابق تیم ملی که البته اکنون دیگر فوتبال بازی نمی کند، به غیر از

این اتومبیل چند صد میلیونی چند اتومبیل دیگر دارد که قیمتشان همگی چند

صد میلیون تخمین زده می شود.

آقای ستاره که برای تعطیلات خود در دبی کشتی تفریحی اجاره می‌کند، ساخت‌وسازهای متعددی در داخل و خارج کشور دارد، به خصوص در خطه شمال که در این زمینه حالا برای خود صاحب سبک محسوب می‌شود! این چهره شاخص فوتبال که به تازگی هدایت یک تیم را در دست داشت (و اکنون دیگر در دست ندارد!) برای سرکشی به ساخت‌وسازهای خود با هلیکوپتر به شمال کشور رفت و آمد می‌کند.

از دیگر جزئیاتی که درباره میزان ثروت و سبک زندگی لاکچری آقای فوتبالیست به گوش می‌رسد این است که ساعت مچی وی نزدیک به ۴۰ میلیون تومان قیمت دارد و برخی دیگر می‌گویند خانه‌ای که وی در آن سکونت دارد، بیش از ۹ میلیارد تومان می‌ارزد!^۱

یا در مورد خانه لوکس او می‌گویند:

«بازیکن سابق تیم ملی فوتبال ایران منزلش را که البته بیشتر شبیه کاخ است با هزینه‌ای نزدیک به ۱۷ میلیارد تومان ساخته است.

این ویلا در منطقه خوش و آب و هوای لواسانات واقع شده. نمای این ویلای کاخ مانند بسیار زیبا و چشم‌نواز است.

از مجلل بودن این کاخ ویلا همین بس که تمامی دستگیره‌های در و حتی دستگیره‌های شیر آب از جنس آب طلا تهیه شده است.

یک استخر بزرگ، سونا، جکوزی و یک آکواریوم بزرگ شامل زیباترین ماهی‌های تزئینی نمای دیگری از این ویلای مجلل علی کریمی است.» (عکس خانه در ذیل):^۲

جناب کریمی، اصلاً نخواستیم که شما به نیازمندان کمک کنید، حداقل

1. <https://b2n.ir/q21076>

2. <https://b2n.ir/k29476>

کمی مصرف آب و برق خود را کمتر کنید تا افراد بیشتری بتوانند از این سرمایه‌های خدادادی استفاده کنند. در ذیل، قبض برق ۵ میلیونی علی کریمی که برای یک دوره است را ببینید:^۱
از سوی دیگر، جناب کریمی!

همین کسانی که در عزاداری امام حسین علیه السلام شرکت می‌کنند، بیش از همگان اهل کمک و انفاق به نیازمندان هستند.

مثلاً مدیرکل تبلیغات اسلامی خراسان شمالی گفت:

«هیئت‌های مذهبی استان با جمع‌آوری مبلغ ۱۴ میلیارد ریال کمک‌های مؤمنانه و توزیع بین نیازمندان، جلوه‌هایی از جامعه مهدوی را به منصفه ظهور گذاشتند.»^۲

«یا کمک بیش از ۵۰۰ میلیارد تومانی مردم در ماه رمضان به نیازمندان تحت پوشش کمیته امداد را در ذیل ببینید»:^۳

«مسئول قرارگاه تبلیغی عمار مدرسه علمیه منصوریه شیراز از توزیع ۶۰۰ میلیون تومان کمک‌های نقدی و بیش از ۱۰ هزار بسته معیشتی با همت خیران بین خانواده‌های نیازمند این کلان‌شهر خبر داد.»^۴

یا «مدیرکل تبلیغات اسلامی خراسان جنوبی گفت: ۲۵ امام روستا در خراسان جنوبی در طرح ۳۱۳ با تأسیس چهار مرکز نیکوکاری ۲ میلیارد ریال به خانواده‌های تحت پوشش کمک کردند.»^۵

به مانند این خبرها از کمک افراد مذهبی و هیئتی به نیازمندان فراوان است.

حال سوال می‌کنیم!!؟

1. <https://b2n.ir/z41578>

2. <https://b2n.ir/y21096>

3. <https://b2n.ir/s86576>

4. <https://b2n.ir/e46072>

5. <https://b2n.ir/d38329>

چه چیزی موجب می شود که افراد مذهبی و هیئتی بیش از دیگران به فکر کمک به نیازمندان باشند!!!!

پاسخ روشن است. همین شرکت کردن آن ها در مجالس عزاداری، زیرا آنان در این مجالس از امام حسین علیه السلام الگو می گیرند، امام حسینی علیه السلام که اسوه بخشش و ایثار به نیازمندان بود. نقل می کنند:

«اعرابی وارد مدینه طیبه شد و از کریم ترین مردم جويا شد. امام حسین علیه السلام را به وی معرفی کردند. او داخل مسجد شد و دید که امام حسین علیه السلام مشغول نماز است. مقابل آن حضرت ایستاد و این اشعار را سرود: کسی که الان چشم امید به تو دارد و حلقه درب خانه تو را حرکت دهد ناامید نخواهد شد. تویی که بخشنده و مورد اعتماد هستی... راوی می گوید: امام حسین علیه السلام سلام کرد و به قنبر فرمود: آیا چیزی از مال حجاز باقی مانده؟ گفت: آری، مبلغ چهار هزار اشرفی باقی مانده است. فرمود: آن ها را بیاور. زیرا کسی که از ما بیشتر به آنها احتیاج دارد آمده است. سپس برد یمانی را از تن خویش در آورد و آن اشرفی ها را در میان آن پیچید و آن را به این خاطر که به نظر مبارکش اندک بود و بدین جهت که از اعرابی خجل بود، از شکاف در به آن اعرابی عطا کرد و این اشعار را خواند:

این اشرفی ها را بگیر و من به خاطر اینکه به تو پول مختصری عطا کردم پوزش می طلبم. بدان که من نسبت به تو مهربان هستم. اگر حق ما را به ما می دادند باران بذل و بخشش از آسمان ها بر تو فرو می ریخت. ولی چه باید کرد که حوادث روزگار وضع انسان را تغییر می دهند و دست من فعلا خالی از پول است. راوی می گوید: اعرابی آن اشرفی ها را گرفت و شروع به گریه کرد. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: آیا برای اینکه بخشش ما قلیل و اندک بود گریه می کنی؟ گفت: نه. برای این گریه می کنم که چگونه خاک تو را می رباید و این گونه بذل و

بخشش هایت را از بین می برد.» «فَسَلَّمَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَقَالَ يَا قَنْبِرُ هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ مِنْ مَالِ الْحِجَازِ قَالَ نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِينَارٍ فَقَالَ هَاتِمَاهَا.....»^۱
یا در نقل دیگر آمده است:

«شعیب بن عبدالرحمن خزاعی می گوید:

در روز واقعه عاشورا، اثر چیزی را بر دوش حسین بن علی علیه السلام یافتند و [علت] آن را از امام زین العابدین علیه السلام جویا شدند. فرمود: «این، اثر بارهایی است که بر دوش خویش می کشید و برای بیوه زنان، یتیمان و بینوایان، [آذوقه] می بُرد». «وُجِدَ عَلَى ظَهْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَوْمَ الظَّفَرِ أَثَرٌ...»^۲

یا علمای اهل سنت نقل می کنند:

«گزارش های متعددی رسیده که حسین علیه السلام، میهمان را اکرام می کرد و به خواهان می بخشید و با خویشاوند می پیوست و به فقیر می رساند و به نیازخواه، کمک می کرد و برهنه را می پوشاند و گرسنه را سیر می کرد و به بدهکار، عطا می نمود و ناتوان را دستگیری می کرد و بر یتیم، دلسوزی می کرد و به نیازمند، یاری می رساند و کمتر می شد که مالی به او برسد و آن را تقسیم نکند.» «قَدِ اشْتَهَرَ الثَّقَلُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يُكْرِمُ الضَّيْفَ، وَيَمْنَحُ الظَّالِمَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيُنِيلُ الْفَقِيرَ، وَيُسَعِفُ السَّائِلَ، وَيَكْسُو الْعَارِيَ، وَيُشْبِعُ الْجَائِعَ، وَيُعْطِي الْغَارِمَ، وَيَشُدُّ مِنَ الضَّعِيفِ، وَيُشْفِقُ عَلَى الْيَتِيمِ، وَيُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ، وَقَلَّ أَنْ وَصَلَهُ مَالٌ إِلَّا فَرَّقَهُ.»^۳

بر همین اساس برخی می نویسند:

«مجالس عزای امام حسین علیه السلام مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت امام حسین علیه السلام آن

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۶

۲. المناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۶، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰، ح ۳.

۳. مطالب السؤل، ص ۷۳

حضرت را الگو قرار می‌دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می‌سازند. تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می‌گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تنبّه حاصل کرده و راه نجات را پیدا می‌کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می‌آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان‌های حق طلب و عدالت‌گستر و شجاع است.^۱

لذا مرحوم صاحب جواهر می‌گوید:

«برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمه علیهم السلام باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسی» مردم به آن بزرگان است.»^۲

غذاهای نذری محرم نیز معمولاً صرف نیازمندان می‌شود، نیازمندیانی که گاهی به خاطر درآمد کم در طول ماه برای یک وعده هم نمی‌توانند برنج و گوشت بخورند و پیوسته سر را با شکم گرسنه به زمین می‌نهند.

در رابطه با چرایی پخش غذای نذری در میان عزاداران امام حسین علیه السلام در ذیل بیشتر توضیح داده‌ایم:^۳

۲۱. بررسی اعتبار مکالمه امام حسین علیه السلام با علی اکبر علیه السلام پس از شهادت!

پرسش بیست و یکم:

۱. عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، ص ۷۵

۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۶: «وَقَدْ يُسْتَفَادُ مِنْهُ اسْتِحْبَابُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ الْمُنْدُوبُ ذَا صِفَاتٍ تَسْتَحِقُّ النَّسْرَ لِيُقْتَدَى بِهَا»

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14015

چگونه مکالمه امام حسین علیه السلام با علی اکبر علیه السلام پس از شهادت او نقل شده، در حالی که علی اکبر کشته شده بود و کسی هم ظاهراً صدای امام را نمی شنیده؟ راوی این سخن چه کسی بوده و چگونه چنین نقل هایی به تاریخ راه یافته اند؟

پاسخ:

۱. از جمله راویان واقعه کربلا امامان معصوم علیهم السلام هستند که آن بزرگواران، آنچه در جریان کربلا واقع شده است را روایت کرده اند.

گاهی امام معصوم مانند امام سجاد علیه السلام، آنچه که در میدان کربلا دیده و شنیده است را روایت می کند، گاهی نیز امام معصوم علیه السلام خبر از واقعه ای می دهد که عیناً ندیده و نشنیده است، اما با علم غیب الهی از آنچه در میدان کربلا واقع شده است خبر دارد و از آن اطلاع می دهد.

مرحوم کلینی در کافی شریف بابی را گشوده تحت عنوان؛
«باب در مورد اینکه امامان می دانند جمیع آنچه در گذشته بوده و تا آینده خواهد بود و چیزی از آنان پنهان نیست»^۱
امام صادق علیه السلام فرمود؛

«خداوند بزرگتر از آن است که از طریق امام بر بنده ای احتجاج کند آنگاه چیزی از اخبار آسمان و زمین را از امام مخفی بدارد»^۲

آنچه مورد اشکال معاند در مکالمه امام حسین علیه السلام با علی اکبر قرار گرفته است، توسط امام مهدی علیه السلام به ما رسیده است، آن امام همام با علم غیبی که خداوند در اختیارش قرار داده است، از مکالمه امام حسین علیه السلام با علی اکبر در هنگام شهادت علی اکبر، پرده برداشته است.

از امام مهدی علیه السلام در «زیارت ناحیه مقدسه» خطاب به علی اکبر علیه السلام آمده

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۰

است؛

«سلام بر تو، ای نخستین گُشته از تبار بهترین بازمانده از نسل ابراهیم خلیل! درود خدا بر تو و بر پدرت، آن گاه که در باره ات فرمود: «خدا، بگُشد آن گروهی را که تو را گُشت. پسرم! چه جرئتی بر خدای مهربان کردند. و چه جسارتی در هتک حرمت پیامبر! پس از تو، خاک بر سر دنیا!»^۱

۲. یکی از راویان واقعه کربلا، حمید بن مسلم ازدی است. او یکی از لشکریان عمر سعد بود که در میدان حضور داشت اما به نبرد مشغول نشد. در روز عاشورا پس از شهادت امام حسین علیه السلام با شمر، بر سر آتش زدن خیمه ها مجادله داشت. از جمله گروهی بود که سر حسین علیه السلام را به کوفه بردند. در لشکر توأبین هم حضور داشته و به قولی از اصحاب امام سجاد (پس از توبه) گردیده بود. با مختار و ابراهیم بن مالک نیز همکاری داشته است. بیشتر وقایع کربلا در «تاریخ طبری» و برخی منابع دیگر از قول او نقل شده است.^۲

آنچه که از سخن گفتن امام حسین با علی اکبر علیه السلام نقل شده است، توسط حمید بن مسلم که در سپاه عمر سعد بوده و شاهد ماجرا بوده است، بیان شده است.

طبری از ابومخنف از سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم ازدی نقل می‌کند که حمید بن مسلم ازدی در مورد شهادت علی اکبر علیه السلام می‌گوید: «در روز عاشورا، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام می‌گوید: «خدا، بگُشد کسانی را که تو را کشتند، ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای]

۱. المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۴۸۶؛ اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۷۳؛ بحار الانوار، ج ۹۸،

ص ۲۶۹

۲. فرهنگ عاشوراء، جواد محدثی، ص ۱۵۴؛ مستدرکات رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۸۹

رحمان و بر هتک حرمت پیامبر! دنیا، پس از تو ویران باد»^۱
ابوالفرج اصفهانی نیز به نقل از ابو مخنف، از سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم نقل می کند که حمید بن مسلم در مورد شهادت علی اکبر علیه السلام گفت؛
«در روز عاشورا، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام فرمود: «خداوند، بگشاید کسانی که تو را کُشتند، ای پسر! چه قدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر، گستاخ بودند!». سپس فرمود: «دنیا، پس از تو، ویران باد!»^۲

۲۲. زیارت امام حسین علیه السلام و کمک به فقرا: اولویت کدام است؟

پرسش بیست و دوم:

آیا بهتر نیست پولی که برای زیارت امام حسین علیه السلام هزینه می شود، صرف کمک به فقرا شود و مشکلی از مشکلات آنان رفع گردد؟

پاسخ:

زیارت امام حسین علیه السلام یک وظیفه اخلاقی واجب است که انجام آن بر عهده تمامی شیعیان است. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«اگر یکی از شما، در تمام عمرش حج بجا آورد، اما حسین بن علی علیه السلام را زیارت نکند، حقی از حقوق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را وا گذاشته است؛ زیرا حق حسین علیه السلام، فریضه ای است از سوی خدای متعال و بر هر مسلمانی، واجب است.»^۳

اتفاقاً، مطابق روایات، زیارت امام حسین علیه السلام موجب افزایش رزق و روزی

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۹
۲. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۵؛ مروج الذهب ج ۳، ص ۷۱ و سیر أعلام النبلاء ج ۳، ص ۳۰۲
۳. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۴۲، ح ۸۷، المزار للمفید، ص ۲۷، ح ۲

می‌گردد و پولی که برای زیارت هزینه می‌شود، به انسان بازمی‌گردد. در مقابل، ترک زیارت ایشان، فقر را به دنبال دارد!

راوی می‌گوید:

«امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالملک! زیارت امام حسین علیه السلام را وا مگذار و یارانت را به آن فرمان بده که خداوند، عمرت را طولانی می‌کند و بر روزی‌ات می‌افزاید و تو را خوشبخت می‌دارد و جز خوشبخت، از دنیا نمی‌روی و تو را جزو نیک‌بختان می‌نویسد.»^۱

یا در روایت دیگری فرمودند:

«پس زیارت حسین علیه السلام را وا مگذارید؛ زیرا خداوند بر عمر و روزی‌تان می‌افزاید. و چون زیارت او را وا نهادید، خداوند، از عمر و روزی‌تان می‌کاهد.»^۲

و در نقل دیگر آمده است:

«این زیارت، روزی را به سوی بنده می‌کشد و آنچه را هزینه کرده، جبران می‌کند و به سوی او بازمی‌گرداند... برایش در برابر هر دره‌می که هزینه کرده، ده هزار درهم می‌دهند و آن را برایش می‌اندوزند. و چون محشور شود، به او گفته می‌شود: «برای تو در برابر هر دره‌می، ده هزار درهم است. خداوند، سود تو را در نظر داشته و آن را نزد خود، برایت اندوخته است.»^۳

بنابراین، با زیارت امام حسین علیه السلام بهتر می‌توانیم به فقرا کمک کنیم؛ زیرا در صورت زیارت ایشان، رزق و روزی ما برای کمک کردن افزایش پیدا می‌کند. در مقابل، ترک زیارت ایشان سبب فقر و تنگدستی ما شده که به تبع آن، قدرت ما

۱. کامل‌الزیارات، ص ۲۸۶، ح ۴۶۱، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۴۷، ح ۱۲
۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۴۳، ح ۹۱، المزار للمفید، ص ۳۲، ح ۲، کامل‌الزیارات، ص ۲۸۴، ح ۴۵۷، المزار الکبیر، ص ۳۴۳، ح ۲، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۴۷، ح ۱۱
۳. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۴۵، ح ۹۶، کامل‌الزیارات، ص ۲۴۶، ح ۳۶۶، و، ص ۵۵۴، ح ۸۴۳

برای کمک به فقرا کاهش می‌یابد.

از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام اسوه ایثار، بخشش و کمک به فقرا بوده‌اند و ما با زیارت ایشان، از این امام بزرگوار درس ایثار، انفاق و کمک به نیازمندان را می‌آموزیم.

نقل می‌کنند:

«اعرابی وارد مدینه طیبه شد و از کریم‌ترین مردم جويا شد. امام حسین علیه السلام را به وی معرفی کردند. او داخل مسجد شد و دید که امام حسین علیه السلام مشغول نماز است. مقابل آن حضرت ایستاد و این اشعار را سرود: «کسی که الان چشم امید به تو دارد و حلقه در خانه تو را حرکت دهد، ناامید نخواهد شد. تویی که بخشنده و مورد اعتماد هستی...»

راوی می‌گوید: «امام حسین علیه السلام سلام کرد و به قنبر فرمود: آیا چیزی از مال حجاز باقی مانده است؟ گفت: آری، مبلغ چهار هزار اشرفی باقی مانده است. فرمود: آن‌ها را بیاور؛ زیرا کسی که از ما بیشتر به آن‌ها احتیاج دارد، آمده است. سپس برد یمانی را از تن خویش درآورد و آن اشرفی‌ها را در میان آن پیچید و آن را به این خاطر که به نظر مبارکش اندک بود و بدین جهت که از اعرابی خجل بود، از شکاف در به آن اعرابی عطا کرد و این اشعار را خواند: «این اشرفی‌ها را بگیر و من به خاطر اینکه به تو پول مختصری عطا کردم، پوزش می‌طلبم. بدان که من نسبت به تو مهربان هستم. اگر حق ما را به ما می‌دادند، باران بذل و بخشش از آسمان‌ها بر تو فرو می‌ریخت. ولی چه باید کرد که حوادث روزگار وضع انسان را تغییر می‌دهند و دست من فعلاً خالی از پول است.»

راوی می‌گوید: «اعرابی آن اشرفی‌ها را گرفت و شروع به گریه کرد. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: آیا برای اینکه بخشش ما قلیل و اندک بود گریه می‌کنی؟ گفت: نه، برای این گریه می‌کنم که چگونه خاک تو را می‌رباید و این‌گونه بذل و

بخشش هایت را از بین می برد.»^۱

یا در نقل دیگر آمده است:

«شعیب بن عبدالرحمن خُزاعی می گوید: در روز واقعه عاشورا، اثر چیزی را بر دوش حسین بن علی علیه السلام یافتند و [علّت] آن را از امام زین العابدین علیه السلام جویا شدند. فرمود: «این، اثر بارهایی است که بر دوش خویش می کشید و برای بیوه زنان، یتیمان و بینوایان، [آذوقه] می بُرد»^۲

یا علمای اهل سنت نقل می کنند:

«گزارش های متعدّدی رسیده است که حسین علیه السلام، مهمان را اکرام می کرد و به خواهان می بخشید و با خویشاوند می پیوست و به فقیر می رساند و به نیازخواه، کمک می کرد و برهنه را می پوشاند و گرسنه را سیر می کرد و به بدهکار، عطا می نمود و ناتوان را دستگیری می کرد و بر یتیم، دلسوزی می کرد و به نیازمند، یاری می رساند و کمتر می شد که مالی به او برسد و آن را تقسیم نکند.»^۳

بر همین اساس، مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه در مورد چرایی افعالی چون زیارت امام حسین علیه السلام می گوید:

«البته یک مطلبی هم که باید بین همه ما باشد این است که این نکته را به مردم بفهمانیم: همه اش قضیه این نیست که ما می خواهیم ثواب ببریم، قضیه این است که ما می خواهیم پیشرفت کنیم (و از امام حسین علیه السلام درس بگیریم).»^۴

یا شهید مطهری می گوید:

«صحبت ثواب نیست. صحبت بالاتر از ثواب است. می گوید برو مکه و

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۶

۲. المناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۶، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰، ح ۳

۳. مطالب السؤل، ص ۷۳

۴. صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۲۹

زنده شو. برو زیارت قبر پیامبر، نیرو بگیر! محبت پیدا کن! برو با حسین بن علی علیه السلام معاشقه کن و روح را زنده کن! برو با علی بن ابیطالب علیه السلام معاشقه کن و روح را زنده کن! آن وقت با روح زنده بیا ایران و وقتی با روح زنده آمدی، آن وقت بیمارستان هم می سازی؛ ۱۰۰ تا بیمارستان هم می سازی، حسینیه هم می سازی، پل هم می سازی، مدرسه هم می سازی، هزار کار خیر هم می کنی.»^۱

کسانی که در بحث زیارت امام حسین علیه السلام سخن از کمک به نیازمندان را پیش می کشند، بهتر است خودشان اندکی از خرج و مخارج شان را برای کمک به نیازمندان اختصاص دهند. به عنوان نمونه، همین گونه افراد هستند که به جای کمک کردن به فقرا، سرمایه های خود را صرف مصارف آنچنانی می کنند و تنها در کشور ترکیه، برخی از ایرانیان حدود چهار میلیارد و ۸۰ میلیون دلار به اقتصاد ترکیه کمک کرده اند و در ترکیه خرج سفر و... کرده اند!^۲

۲۳. تحریف تاریخ: بررسی نسبت خانوادگی امام حسین علیه السلام و یزید!!!

پرسش بیست و سوم:

آیا یزید و حسین پسر پسرعموی هم بودند؟ علی و معاویه پسرعمو بودند؛ کربلا هم جنگ خانوادگی و قبیله ای سر قدرت بود!

نام: یزید، شهرت: بنی امیه

نام پدر: معاویه

نام پدر بزرگ: ابوسفیان

نام جد بزرگ: عبدالمطلب

نام: حسین، شهرت: بنی هاشم

نام پدر: علی

1. <https://b2n.ir/t04666>

2. <https://b2n.ir/m15614>

نام پدر بزرگ: محمد و ابوطالب

نام جد بزرگ: عبدالمطلب

نتیجه‌گیری: رابطه امام حسین و یزید: پسر پسرعمو، رابطه امام علی و معاویه: پسرعمو، رابطه معاویه و محمد: پسرعمو، رابطه ابوسفیان و ابوطالب: برادر، رابطه محمد و ابوسفیان: ابوسفیان عموی محمد، رابطه ابوسفیان و امام علی: ابوسفیان عموی امام علی. علت اختلاف: دعوی خانوادگی بر سر قدرت.

پاسخ:

مطلب فوق از چند جهت مخدوش است:

۱. مطابق آنچه که در نسب یزید و معاویه و امام حسین و امام علی علیه السلام نوشته‌اند، هیچ‌گونه رابطه نسبی بین آنها نیست.

نسب مشهور یزید چنین است:

یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف^۱:

نسب امام حسین علیه السلام چنین است:

حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف^۲ شبهه‌افکن مدعی شد که جد بزرگ یزید و امام حسین علیه السلام عبدالمطلب است؛ در حالی که جد بزرگ یزید، حرب و جد بزرگ امام حسین علیه السلام عبدالمطلب است و هیچ‌گونه رابطه نسبی بین یزید و امام حسین و بین امام علی علیهماالسلام و معاویه وجود ندارد.

تنها وجه اشتراک این است که هر دو، از قبیله بزرگ قریش هستند و قریشیان منتهی به عبد مناف، بزرگ قریش می‌شدند.

۱. تاریخ الاسلام، ج ۲۵، ص ۴۰۷

۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹۵

بنابراین امام حسین و یزید، پسر پسرعمو نیستند و علی علیه السلام و معاویه نیز پسرعمو نیستند و پیامبر و معاویه نیز پسرعمو نیستند و ابوسفیان و ابوطالب هم برادر نیستند و ابوسفیان نیز عموی علی علیه السلام نیست. اینها همه دروغگویی‌های شبهه‌افکن است.

۲. آنچه گفتیم که خاندان اموی یعنی یزید و معاویه و ابوسفیان و... از قبیله قریش بودند و از فرزندان عبد مناف و تنها اشتراک آنها با بنی هاشم در همین اشتراک قبیله‌گی است، مطابق آنچه ظاهر قضیه است بیان نمودیم. اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، اساساً خاندان اموی از قریش نیستند و هیچ‌گونه اشتراک قبیله‌گی با بنی هاشم و خاندان امام حسین علیه السلام ندارند؛ چرا که امیه که بنی امیه منسوب به او هستند غلام رومی عبد شمس بوده است، نه فرزند او و عبد شمس او را به عنوان فرزند خوانده خود پذیرفت.

شاهد این سخن، کلام علی علیه السلام است که خطاب به معاویه فرمود:

«اما اینکه گفته‌ای ما همه فرزندان عبد مناف هستیم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که همه از نسل عبد مناف هستیم) ولی امیه هرگز همانند هاشم و حرب همچون عبدالمطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند و نیز هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح‌النسب همانند منسوبان مشکوک» «وَأَلَا

الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ»^۱

«صریح» به کسی گفته می‌شود که نسب او خالص و روشن باشد. «لصیق» نقطه مقابل صریح است و به معنای کسی است که نسب او روشن نیست و او را به شخص یا قبیله‌ای نسبت می‌دهند.^۲

۱. نهج البلاغه نامه ۱۷

۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۲۹

علامه مجلسی می‌نویسد:

«کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتی برخی از دانشمندان تصریح کرده‌اند که «امیه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزند خوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیت هرگاه کسی می‌خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین ترتیب آن غلام به نسب وی ملحق می‌گشت.»

آنگاه علامه مجلسی نتیجه می‌گیرد و می‌گوید:

«بنابراین، بنی امیه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می‌باشند.»^۱

این نکته مورد بیان دیگران از علماء هم قرار گرفته است:^۲

۳. به فرض هم که امیه و حرب و ابوسفیان از قریش محسوب شوند، در نسب معاویه تردید است که از ابوسفیان و فرزندان امیه باشد و گفتیم تعبیر علی علیه السلام که به معاویه «لصیق» گفتند، به مشکوک النسب هم گفته می‌شود.

یعنی علی علیه السلام می‌گوید نسب ما روشن است ولی درباره نسب تو بسیار گفتگوست؛ گروهی تو را فرزند ابوسفیان نمی‌دانند، بلکه فرزند نامشروع مسافر بن ابی عمرو که از بردگان ابوسفیان بود می‌شناسند؛ البته این سخن منافات با آنچه امام علیه السلام درباره پدر معاویه یعنی ابوسفیان فرموده است ندارد، زیرا آن جمله بر حسب ظاهر بیان شده و این جمله اشاره به این است که اگر در نسب تو دقت

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷

۲. منهاج البراعه، ج ۱۸، ص ۲۷۶؛ الزام النواصب، ص ۱۷۹

شود جای گفتگو وجود دارد.^۱

امام حسن علیه السلام خطاب به معاویه فرمود:

«می دانی که در کدام بستر به دنیا آمده‌ای؟»^۲

سبط بن جوزی می نویسد:

«اصمعی و کلبی در کتاب «مثالب» می گویند: معنی سخن حسن به معاویه که می دانی در کدام بستر به دنیا آمده‌ای، این است که در باره معاویه گفته می شد او از یکی از این چهار تن است:

«عمارة بن ولید بن مغیره مخزومی، مسافر بن ابی عمرو، ابوسفیان، عباس بن عبد المطلب.» و اینها همنشینان ابوسفیان بودند و بعضی از آنها متهم به داشتن رابطه با «هند» بودند. عمارة بن ولید از زیباترین مردان قبیله قریش بود. در باره مسافر بن ابی عمرو، کلبی می گوید: عقیده عمومی مردم این است که معاویه از او است، زیرا بیش از همه مردم به «هند» عشق می ورزیده است و وقتی «هند» آبستن گشته و معاویه را در شکم داشته مسافر ترسیده که بگوید از او است و به همین جهت گریخته و پیش پادشاه حیره رفته و مقیم گشته است»^۳

زمخشری نیز در «ربیع الأبرار» می نویسد:

«معاویه منسوب به چهار مرد بود: ابو عمرو بن مسافر، عمارة بن ولید، عباس بن عبد المطلب، صباح - آوازه خوان سیاه پوستی که برده عمار بود.»^۴

زیاد بن ابیه در نامه ای در جواب معاویه که به او طعنه زده و از مادرش سمیه

۱. پیام امام امیرالمومنین، ج ۹، ص ۲۱۸

۲. تذکره الخواص، ص ۲۰۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۸؛ جمهره خطب العرب، ج ۲،

ص ۲۲

۳. تذکره الخواص، ص ۲۰۲

۴. ربیع الأبرار، ج ۳، ص ۵۵۱

یاد کرده بود می نویسد:

«این که با اشاره به مادرم سمیه به من طعنه زده‌ای، اگر من فرزند سمیه‌ام تو فرزند عده‌ای هستی.»^۱

۴. در نسب یزید نیز شک و تردید است که فرزند واقعی معاویه باشد، چرا که در مورد مادرش گفته شده است که با غلام پدرش همبستر شده و یزید را حامله شده است؛ بنابراین یزید فرزند غلام پدر، مادرش است نه فرزند معاویه. ابن رشد می نویسد:

«روایت شده است که مادر یزید، دختر بجدل کلبیه، با غلام پدرش همبستر شد و به یزید حامله شد.»^۲

علامه مجلسی نیز می آورد:

«میسون دختر بجدل کلبیه با غلام پدرش زنا کرد و به یزید که لعنت خدا بر او باد حامله شد.»^۳

لذا می بینیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

«انبیاء و فرزندان انبیاء را جز افراد زنازاده نمی کشند.»^۴

نتیجه گیری:

۱. اگر یزید و معاویه را از فرزندان امیه بدانیم و امیه را نیز فرزند عبد شمس و از قریش بدانیم، باز هم هیچ گونه رابطه نسبی بین پیامبر گرامی و علی و حسین علیه السلام با ابوسفیان و معاویه و یزید نمی باشد.

۲. اصلاً انتساب بنی امیه به قبیله قریش مشکل است و گفته اند که امیه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸۳

۲. الزام الناصب، ص ۱۶۹

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۹

۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۸

غلام رومی و فرزند خوانده عبد شمس بوده است نه فرزند حقیقی او.
۳. اگر هم بگوییم بنی امیه از قریش هستند، باز هم ثابت نیست که معاویه و یزید از بنی امیه هستند؛ چرا که هر دو را به فرزند زنا بودن نسبت داده‌اند و در نسبشان تردید است.

علت قیام امام حسین علیه السلام هم اختلافات شخصی و خانوادگی نبوده است. در ذیل مفصل در رابطه با چرایی قیام امام حسین علیه السلام توضیح داده‌ایم^۱!

۲۴. مشروعیت عزاداری در قرآن!!!

پرسش بیست و چهارم:

وهابی‌ها اشکال می‌کنند که آیا در قرآن آیه‌ای وجود دارد که به عزاداری توصیه کرده باشد؟!

پاسخ:

ما معتقدیم در کنار قرآن، سنت پیامبر گرامی نیز راهنما است و ما موریم که به سنت و سیره پیامبر تمسک کنیم، چنان‌که قرآن می‌فرماید:
«آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بپذیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده، خودداری نمایید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» (حشر ۷)

پیامبر گرامی در موارد فراوانی برای مردگان، گریه و عزاداری می‌کردند که روشن است اگر گریه و عزاداری ممنوع بود، پیامبر چنین عملی را مرتکب نمی‌شد، و ما ما موریم به سیره پیامبر گرامی اقتدا کنیم، چرا که سیره او برگرفته از وحی الهی است؛

1. https://t.me/Rahnamey_Behesht/4742
https://t.me/Rahnamey_Behesht/9267
https://t.me/Rahnamey_Behesht/9252

«هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.» (نجم ۳ - ۴)

«برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.» (احزاب ۲۱)

مواردی که پیامبر گرامی برای مردگان گریه و عزاداری می‌کردند را در ذیل بخوانید:^۱

با این حال در قرآن نیز آیاتی وجود دارد که می‌توان مشروعیت عزاداری را از آن استفاده کرد:

۱. عزاداری کردن بر اولیاء، مصداق تعظیم شعائر است.

قرآن مجید تعظیم شعائر الهی را نشانه تقوای قلوب و تسلط پرهیزکاری بر دل‌ها می‌داند، آنجا که می‌فرماید: «**وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ**» (سوره حج آیه ۳۲) «هر کس شعائر الهی را تعظیم و تکریم کند، آن نشانه تقوای دل‌ها است.»

مقصود از بزرگداشت شعائر الهی چیست؟ «شعائر» جمع «شعیره» به معنی علامت و نشانه است.^۲

مقصود در آیه، نشانه‌های وجود خدا نیست زیرا همه عالم نشانه وجود او است. و هیچ‌کس هم نگفته است که تعظیم آنچه در عالم هستی است نشانه تقوی است. بلکه مقصود، نشانه‌های دین او است و لذا مفسران آیه را چنین تفسیر می‌کنند: «معالم دین الله» نشانه‌های دین خدا.^۳

اگر در قرآن، صفا و مروه (بقره ۱۵۸)، و شتری که برای ذبح در منی سوق داده

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/10187
https://t.me/Rahnamye_Behesht/12346

۲. تهذیب اللغه، ج ۱، ص ۲۶۶

۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳

می‌شود (حج ۳۶) از شعائر الهی شمرده شده است، به خاطر این است که این‌ها نشانه‌های دین حنیف و آئین ابراهیم است، اگر به «مزدلفه» «مشعر» می‌گویند، به خاطر این است که آن نشانه دین الهی است. و وقوف در آن نشانه عمل به دین و اطاعت خدا است. اگر مجموع مناسک «حج» را شعائر می‌نامند، بخاطر این است که این اعمال نشانه‌های دین توحید و دین حنیف می‌باشد.

خلاصه، هر چیزی که شعار و نشانه دین الهی باشد، بزرگداشت آن مایه تقرب به درگاه الهی است، چنان‌که قرطبی از مفسران اهل سنت می‌گوید: «شعائر خدا عبارت است از عَلم‌ها و نشانه‌های دین خدا، خصوصاً اموری که مربوط به مناسک است.»^۱

به‌طور مسلم انبیاء و اولیاء الهی از بزرگ‌ترین و بارزترین نشانه‌های دین الهی هستند که وسیله ابلاغ دین و مایه گسترش آن در میان مردم بوده‌اند، هیچ مرد با انصافی نمی‌تواند منکر این مطلب گردد که وجود پیامبر و ائمه اهل بیت از دلائل اسلام و نشانه‌های این آئین مقدس می‌باشند و یکی از طرق بزرگداشت آن‌ها، عزاداری کردن و محزون بودن در هنگام مصائب و شهادت آنان است.

آیا جشن و عروسی گرفتن در روز شهادت آن بزرگواران نشانه تعظیم و تکریمشان است یا محزون بودن به سبب حزن و مصیبتشان؟! روشن است که گریه و عزاداری در ایام مصیبت نشانه‌های دین الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر و عمل به آیه شریفه است، لذا می‌بینیم در روایات تعددی تصریح شده است که باید حرمت و احترام اهل بیت علیهم السلام نگه داشته شود و آنان مورد تکریم و تعظیم قرار بگیرند، چنان‌که پیامبر گرامی فرمود:

«هر کس مراعات حرمت سه‌گانه الهی را نکند خداوند به هیچ عنوان حرمت او را نگه نمی‌دارد. آن حرمت سه‌گانه عبارت است از حرمت اسلام و حرمت

پیامبر اسلام و حرمت عترت و اهل بیت.^۱

۲. قرآن مجید، به روشنی به ما دستور می دهد که به بستگان و خویشاوندان پیامبر گرامی، مهر و رزیم آنجا که می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (سوره شوری آیه ۲۳) «بگو من بر رسالت مزد و اجری جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی خواهم.»

احمد بن حنبل نقل می کند زمانی که این آیه نازل شد مردم سؤال کردند نزدیکان شما که مودت و محبت آن ها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟! پیامبر گرامی پاسخ دادند:

«علی و فاطمه و دو پسر آنها (حسن و حسین علیهما السلام).»^۲

آیا از نظر جهانیان که مورد خطاب این آیه هستند، یکی از طرق ابراز علاقه به خاندان رسالت و امام حسین علیه السلام، عزاداری و محزون بودن به سبب حزن و اندوه و شهادت آن بزرگواران نمی باشد؟! آیا اگر انسان مجلسی بر پا نماید که در آن محفل تاریخ زندگی و فداکاری های آنان را بازگو کند و یا مظلومیت و محرومیت آنان را از حقوق حقه خویش بیان نماید، آیا یک چنین فرد جز ابراز علاقه و اظهار مودت به ذوی القربی کار دیگری انجام داده است؟

لذا می بینیم که علی علیه السلام فرمود:

«خداوند از میان زمینیان شیعیان ما را برگزیده است که ما را یاری می کنند و در شادی ما شاد و در مصیبت ما، مصیبت زده و محزون هستند.»^۳

امام رضا علیه السلام فرمود:

«اگر می خواهی در روز قیامت هم درجه ما باشی، با حزن و مصیبت ما،

۱. الخصال، ج ۱، ص ۷۱

۲. فضائل الصحابه، ص ۲۱۸؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۷؛ تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۰۲

۳. الخصال، ج ۲، ص ۶۳۵

محزون و مصیبت زده و با فرح و شادی ما، شاد باش.»^۱

۳. قرآن می‌فرماید:

«خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی‌ها را اظهار کند، مگر آن

کسی که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.» (نساء ۱۴۸)

ما مورد ستم واقع شده‌ایم و امامان هدایتگر ما و ذریه پیامبرمان، به ناحق کشته شده‌اند و امام حسین علیه السلام، امام سوم ما مورد ظلم یزید و یزیدیان قرار گرفت و مظلومانه به شهادت رسید.

حال آیا اگر ما به خاطر این ظلم فریاد بلند کنیم و با برگزاری مجالس عزاداری، آنچه بر امام حسین علیه السلام وارد شده است را بیان کنیم، جز مطابق امر آیه شریفه عمل کرده‌ایم!؟

۴. ما می‌بینیم که یعقوب علیه السلام در فراق یوسف به قدری گریه کرد که چشمانش

کور شد:

«و از آن‌ها روی برگرداند و گفت و اسفا بر یوسف!، و چشمان او از اندوه سفید شد اما او خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد) - گفتند به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی! گفت من تنها غم و اندوهم را به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم) و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (یوسف ۸۴ - ۸۶)

طبری در تفسیرش نقل می‌کند:

«یعقوب مدت هشتاد سال برای یوسف گریه کرد تا اینکه دو چشمش از

شدت اندوه و گریه سفید گشت.»^۲

«وهابیون» که با تأسیس هر نوع مجلس سوگواری برای شهیدان راه خدا

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱

۲. جامع البیان، ج ۱۳، ص ۷۱

مخالفتند، درباره سرگذشت حضرت یعقوب چه می‌گویند؟
اگر این پیامبر بزرگوار، امروز در میان نجدی‌ها و پیروان «محمد بن عبدالوهاب» زندگی می‌نمود، درباره او چگونه داوری می‌کردند؟ او شب و روز در فراق یوسف می‌گریست و در هر حال از همه کس جستجوی فرزند دل‌بند خود را می‌نمود و در فراق و اندوه جدایی او، آن قدر سوخت که بینایی خود را از دست داد.

بیماری و فقدان بینایی یعقوب، مایه فراموشی یوسف نگردید، بلکه هر چه وعده وصل نزدیک‌تر می‌شد، آتش عشق او به فرزند دل‌بندش در دل او شعله‌ورتر می‌گردید و لذا از فرسنگ‌ها دور، بوی یوسف را استشمام می‌کرد (یوسف ۹۴).
چرا چنین اظهار علاقه در حال حیات فرد مورد علاقه (یوسف) صحیح و عین توحید است، ولی پس از مرگ او که دل انسان سوز و گداز بیشتر و پیچ و تاب‌ی زیادتر پیدا می‌کند، حرام و شرک می‌باشد؟

حالا اگر یعقوب‌های زمان ما، در هر سال در روز وفات یوسف‌های خود دور هم گرد آیند و در ارزش‌های اخلاقی و ملکات نفسانی یوسف‌ها سخن بگویند و بر اثر تأثر، قدری اشک بریزند، آیا به این عمل فرزندان خود را پرستش کرده‌اند و کار حرامی انجام داده‌اند؟!

۵. اسلام آیین فطرت است چنان‌که خداوند می‌فرماید:
«روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آیین محکم و استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.» (روم ۳۰)
گریه کردن در فراق عزیزان، امری فطری و غریزی و مطابق طبع و آفرینش است و هیچ‌گاه اسلام عزیز که مطابق با فطرت و غریزه است، از یک چنین امر فطری نهی نمی‌کند و آن را حرام اعلام نمی‌کند.

قلب انسان کانون عواطف است و این عواطف مخصوصاً هنگامی که شدید باشد، در همه وجود انسان اثر می‌گذارد. هنگامی که عزیزی از دست رود، قلب متلاطم می‌گردد و اشک جاری می‌شود، بغض گلوی انسان را می‌گیرد و زبان به اظهار اشتیاق به عزیز از دست رفته می‌پردازد. این‌ها هیچ‌کدام ممنوع نیست، بلکه ممدوح است و مطابق با فطرت و آفرینش انسان، لذا می‌بینیم در حدیث معروف آمده است که پیامبر گرامی به هنگام وفات فرزندش ابراهیم اشک در چشمان حضرت حلقه زد و سرازیر شد. شاید بعضی به آن حضرت ایراد کردند، فرمود: «چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود اما چیزی که موجب خشم خدا شود نمی‌گویم»^۱

۲۵. آیا بدن امام حسین علیه السلام پس از شهادت برهنه شد؟

پرسش بیست و پنجم:

گفته شده در اثر غارت‌های ملعونین که لباس و شمشیر امام حسین را به غارت بردند بدن امام برهنه شد! آیا صحیح است که بدن امام حسین علیه السلام برهنه شد؟

پاسخ:

مقتل نویسان نقل می‌کنند:

«امام حسین علیه السلام فرمود: «برایم لباسی بیاورید که کسی به آن، رغبت نکند تا زیر لباس‌هایم بپوشم و مرا برهنه نکنند». برای امام علیه السلام، شلواری آوردند. امام علیه السلام نپذیرفت و فرمود: «این، لباس خواری است». سپس، خود امام علیه السلام لباس کهنه‌ای را برداشت و آن را پاره کرد و زیر لباسش پوشید؛ اما هنگامی که شهید شد، آن را نیز بردند و امام علیه السلام را برهنه، رها کردند.

آن‌گاه امام علیه السلام، شلوارهایی پنبه‌ای را که بافتِ یمن بود، خواست و آن را پاره

کرد و پوشید و از آن رو پاره کرد تا آن را نبرند؛ اما هنگامی که کشته شد، بحر بن کعب که خداوند، لعنتش کند، آن را هم بُرد و حسین علیه السلام را برهنه، رها کرد. دستان بحر، پس از این کار، در تابستان، مانند چوبِ خشک می شد و در زمستان، از آن ها چرک و خون، تراوش می کرد تا آن که خدای متعال، او را هلاک کرد»^۱
در نقل دیگر آمده است:

«آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: «لباسی برایم بیاورید که کسی به آن رغبت نکند و زیر لباس هایم پیوشم تا برهنه ام نکنند؛ چرا که من کشته می شوم و لباس و سلاحم را می برند». برای امام علیه السلام، شلوارکی آوردند؛ اما نپذیرفت و فرمود: «این، لباس اهل ذمه است». سپس، لباسی بلندتر را که از شلوار، کوتاه تر و از شلوارک، بلندتر بود، آوردند و امام علیه السلام، آن را پوشید.»^۲
یا شیخ مفید نقل می کند:

«پیدادگان لشکر ابن سعد، از چپ و راست، به باقی ماندگان همراه حسین علیه السلام حمله کردند و آنان را کشتند تا آن که جز سه یا چهار نفر، با آنان نماند. هنگامی که حسین علیه السلام چنین دید، شلوارِ یمانی محکم را که چشم را خیره می کرد، خواست تا زیر لباسش پیوشد. همچنین، آن را پاره پاره کرد که پس از شهادتش به غارت نبرند؛ اما هنگامی که به شهادت رسید، بحر بن کعب، آن را نیز از [تن] امام علیه السلام در آورد و ایشان را بی لباس، رها کرد. به همین خاطر، هر دو دست بحر بن کعب در تابستان، مانند چوبِ خشک می شد و در زمستان، مرطوب می شد و خون و چرک، از آن ها ترشح می کرد تا آن که خداوند متعال، او را هلاک کرد.»^۳
در کتاب عاشوراء، استاد مکارم شیرازی نیز چنین آمده است:

۱. الملهوف، ص ۱۷۴، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۹

۲. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۹.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۱، إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۶۸

«امام علیه السلام با دقت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت! امام علیه السلام در صحنه‌هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز عاشورا داشت نشان داد که آن‌ها از ارزنده‌ترین انسان‌های تاریخ بشر بودند، همان‌گونه که نشان داد دشمنانش از پست‌ترین و فرومایه‌ترین انسان‌ها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!

یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن مبارک امام علیه السلام بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش!^۱

البته با توجه به آنکه در برخی نقل‌ها آمده است که در لحظات آخر شهادت، نوری عجیب امام علیه السلام را احاطه کرده بود؛ «... انور وجها، و لقد شغلتی نور وجهه و جمال هیاته عن الفکر فی قتله»^۲

ممکن است که بگوییم همین نور مانع شده بود که اندام درونی امام علیه السلام در نظر انظار جلوه کند.

۲۶. آیا دختری به نام رقیه علیها السلام در کربلا وجود داشته است؟

پرسش بیست و ششم:

۱. عاشوراء...، مکارم شیرازی، ص ۵۰۷

۲. الملهوف، ص ۱۷۴؛ مشیر الاحزان، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷

در یادداشت‌های شهید مطهری و سخنان برخی علمای دیگر آمده است که اصلاً رقیه‌ای در کربلا وجود نداشته است و حسین دختری به این نام نداشته است و داستان رقیه از تحریفات عاشورا است. نظر شما در این رابطه چیست؟

پاسخ:

تشکیک در وجود مبارک حضرت رقیه علیها السلام ظلم بزرگی است که به ایشان روا داشته می‌شود و این تشکیک از هر کسی باشد، مردود و غیر قابل قبول است. علمای متعددی تصریح به وجود تاریخی این بزرگوار کرده‌اند از جمله؛

۱. مرحوم عماد الدین طبری؛
در رابطه با ایشان گفته شده است:
«عالم جلیل قدر و بسیار اهل روایت بود.»^۱
و نیز گفته شده است:

«او امام و فقیه و محدث بود، به روایات تسلط داشت و جلیل القدر بود.»^۲
ایشان نقل می‌کنند:

«دخترک کوچکی بود از حسین علیه السلام، شبی از خواب بیدار شد و گفت پدر من حسین کجاست، این ساعت او را به خواب سخت پریشان دیدم، زنان و کودکان شروع به گریه کردن، کردند، یزید با صدای آنان از خواب برخاست، و از علت این سر و صدا تفحص کرد، گفت بروید و سر پدر او را بیاورید و در کنار آن دخترک قرار دهید، آنان چنین کردند، دختر گفت این چیست، گفتند سر پدر تو است، او بترسید و فریاد کشید و رنجور شد و از دنیا رفت.»^۳

۲. عالم دیگری که داستان دخترک خردسال امام حسین علیه السلام را نقل می‌کند،

۱. فهرس الثراث، ج ۱، ص ۵۶۹

۲. موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۶، ص ۲۹۲

۳. کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹

فخرالدین طریحی است.

درباره او گفته شده است:

«محدث، فقیه و لغوی و رجالی مشهوری بوده است.»^۱

و نیز گفته شده است:

«فقیه، امامی، اصولی، و شاعر بوده است، و علمای بزرگی از جمله حسن بن محمد بن حسن معروف به صاحب جواهر از شاگردان او بوده‌اند.»^۲

ایشان نقل می‌کنند؛

«وقتی آل الله و آل رسول را در شهر شام بر یزید وارد شدند او خانه‌ای به آن‌ها اختصاص داد، و در آن به سوگواری می‌پرداختند، مولای ما حسین دختری سه ساله داشت، سر شریف امام را با دستمالی دیقی پوشیده و در برابرش نهادند، و پرده از آن برداشتند و گفتند این سر پدر تو است، دخترک سر را به آغوش گرفت و می‌گفت پدر جان چه کسی تو را با خونت خضاب کرده است.... آن گاه دهانش را بر دهان شریف امام گذاشت و گریه سختی کرد تا از هوش رفت، وقتی تکانش دادند، دیدند که روحش از دنیا جدا شده است.»^۳

۳. عالم دیگر، محمد حسین الارجستانی است که از علمای نامی تشیع و صاحب تالیفات است؛^۴

او می‌نویسد؛

«از غریبان خرابه شام به خاطر رسید، مگر سکینه و رقیه طفل حسین نبودند، ... اهل بیت رسول خدا در آن شب‌ها نه شمعی و نه چراغی و نه آب و نه

۱. فهرس التراث، ج ۱، ص ۸۸۰

۲. موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۳۳۰

۳. المنتخب طریحی، ص ۱۳۶

۴. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۹؛ فهرس التراث، ج ۲، ص ۲۱۱

طعامی و نه فرش و نه لباسی داشتند و غمگین نشسته بودند و شغل ایشان تعزیه داری بر شهیدان کربلا بود، تا آنجا که دختر سه ساله سید الشهداء شبی از فراق پدر بزرگوار بسیار گریه کرد...»^۱

۴. نقل دیگر برای شیخ محمد جواد یزدی است.

او می نویسد؛

«منقول است که طفلی از امام حسین در خرابه شام از دیدن سر پدر بزرگوارش از دنیا رفت لیکن در نام او اختلاف است که زبیده یا رقیه یا زینب و یا سکینه بوده است.»^۲

۵. ناقل دیگر این جریان، عالم بزرگوار سید محمد علی شاه عبدالعظیمی است.

درباره او گفته شده است؛

«او فقیه و امامی و عالم و بزرگ و آگاه به علم حدیث و رجال بوده است.»^۳

در کتاب اعیان الشیعه درباره او چنین گفته شده است؛

«او عالم و فاضل و متقی و اهل ورع و زاهد و عابد بوده است، نشانه خداوند

در حسن اخلاق و سعه صدر و محدث بوده است.»^۴

و نیز گفته شده است؛

«او علامه و فقیه و زاهد و اهل ورع و عالم جلیل القدر با اخلاقی کامل بوده

است.»^۵

۱. انوار المجالس، ص ۱۶۱

۲. شعشعه الحسينیه، ج ۲، ص ۱۷۱

۳. موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۴، قسم ۲، ص ۷۷۲

۴. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۴۲

۵. فهرس التراث، ج ۲، ص ۲۷۴

ایشان می نویسند؛

«حسین علیه السلام دختر کوچکی داشت که او را دوست می داشت، و او هم امام را دوست می داشت، گفته شده است که نام وی رقیه بوده است، سه سال داشت و در شام در میان اسیران بود.»^۱

۶. علمای بزرگی مزاری که هم اکنون در شام است را متعلق به حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام می دانند؛^۲

کرامات متعددی از این مزار نورانی دیده و گزارش شده است؛^۳
این کرامات نیز مؤید اعتبار معنوی مزار شریف و صحت وجود تاریخی حضرت رقیه علیها السلام می باشد.

نسب شناس معروف قرن ششم، ابن فندق بیهقی (م ۵۶۵ ق) است در لباب الأنساب می نویسد؛

«از فرزندان امام حسین علیه السلام (بعد از عاشورا) جز زین العابدین علیه السلام، فاطمه، سکینه و رقیه، باقی نماند.»^۴

مرحوم سید بن طاووس در حوادث عصر تاسوعا آنجا که نقل می کند حسین علیه السلام زنان را دلداری می دهد، از رقیه نام می برد و می نویسد؛

«امام حسین علیه السلام ام کلثوم، زینب، رقیه، فاطمه و رباب را مورد خطاب قرار داد و آن ها را به صبر و بردباری دعوت کرد.»^۵

۱. الایقاد، ص ۱۷۹

۲. تسلیه المجالس، ج ۲، ص ۹۳؛ نور الابصار، ص ۱۹۵؛ منتخب التواریخ، ص ۳۸۸

۳. دانش نامه امام حسین، ج ۱، ص ۳۸۹

۴. لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۵۵

۵. الملهوف، ص ۱۴۱

این جریان مورد نقل دیگران نیز قرار گرفته است؛^۱
مرحوم علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه از رقیه بنت الحسین یاد
می‌کند و می‌گوید در دمشق قبری است که منسوب به اوست.^۲
در ریاحین الشریعه نیز نام آن دختر رقیه آمده است.^۳
شیخ عباس قمی نیز قضیه دخترک خردسال امام حسین علیه السلام و شهادت او را
در خرابه شام نقل می‌کند؛^۴
اینان از علمای بزرگ و مورد اطمینان هستند که جریان مذکور را نقل کرده‌اند
و ما حق شک و تردید در آنچه که جمعی از محدثین مورد اعتماد شیعه آن را نقل
کرده‌اند، نداریم و نقل آنان برای ما حجت است، چرا که آنان ثقه بوده‌اند و حتماً
مبتنی بر منابع متقدم نقل کرده‌اند، چنان که امام عصر علیه السلام فرمود؛
«برای هیچ کس از شیعیان ما عذری نیست که تشکیک کنند در آنچه که
ثقات ما (یعنی محدثین مورد وثوق) از ما برایشان نقل می‌کنند.»^۵

۲۷. اسناد تاریخی در مورد دستور یزید به قتل امام حسین علیه السلام !!!

پرسش بیست و هفتم:

لطفاً در مورد دستور یزید به قتل امام حسین که وهابیون منکر هستند اسناد

تاریخی ارائه کنید؟

پاسخ:

متأسفانه هر ساله با آغاز ایام سوگواری امام حسین (علیه السلام)، ناصبیان

۱. احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۳۳؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج ۳، ص ۷۹

۲. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴

۳. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۹

۴. نفس المهموم، ص ۲۵۹

۵. رجال کشی، ج ۲، ص ۵۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۰

در صدد هستند تا دامان یزید را از خون امام حسین (علیه السلام) پاک کنند؛ زیرا اگر چنین نکنند، دامان معاویه - که یزید را به جانشینی گماشت - و کسانی که امارت شام را به معاویه دادند، یعنی خلفای اهل سنت، همگی آلوده به قتل امام حسین (علیه السلام) می شوند. لذا ابن تیمیه چنین می گوید:

«یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، بلکه این ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد.»^۱

در پاسخ باید گفت: روایات بسیاری در منابع مهم اهل سنت وجود دارد که ثابت می کند یزید فردی ظالم و فاسق بوده و خود دستور به کشتن امام حسین (علیه السلام) را داده است. در اینجا به نمونه هایی از این روایات اشاره می کنیم: ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین (علیه السلام) و ابن زبیر افتاد، او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه ای به او چنین می نویسد: «هرگاه نامه من به دست تو رسید، بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی، برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و نزد من جایزه و بهره ای زیادتر داری...»^۲.

ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین (علیه السلام) به یزید رسید، وی نامه ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین (علیه السلام) امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین (علیه السلام)

۱. سوال فی یزید و معاویه، ص ۱۶

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۸

دسترسی پیدا کرد، او را به سوی شام بفرستد»^۱.

ابن اعثم می نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید»^۲.

سیوطی می گوید: «یزید در نامه ای به والی خود در عراق، عبیدالله بن زیاد، دستور جنگ با حسین را صادر نمود»^۳.

یعقوبی می نویسد: «حسین (علیه السلام) از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندی که هیچ، وگرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست تو فوت نشود»^۴.

جهت دیدن سایر روایات در امر کردن یزید به قتل امام حسین و فرستاده شدن سر امام به سوی شام و اسارت اهل بیت ایشان، رجوع کنید به:^۵
به بیان دیگر:

از نظر روایات شیعه این قضیه مسلم است که یزید، عامل اصلی قتل امام

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸

۲. الفتح، ج ۵، ص ۸۹

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲

۵. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۵، ص ۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۹؛ سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۷؛

البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۷۴

حسین علیه السلام است و بالغ بر صدها روایت و نص قطعی از کتب معتبر و مورد استناد در این رابطه داریم که می‌توانید با مطالعه ابواب متعدد کتاب شریف بحار الانوار، این روایات را ببینید:^۱

هم‌اکنون اسناد بیشتری از کتب اهل سنت ارائه می‌دهیم. اگرچه ذکر همه اسناد بحث را به درازا می‌کشد، اما به برخی اشاره می‌کنیم:

۱. یزید در اولین قدم در جهت مقابله با امام حسین علیه السلام، دستور قتل مسلم بن عقیل را صادر کرد و به عبیدالله چنین نوشت:

«مسلم را دنبال کن و اگر به او دسترسی یافتی او را به قتل برسان.»^۲

این در حالی است که مسلم بن عقیل به عنوان پیک و فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه آمده بود تا مردم را از حرکت امام علیه السلام به کوفه مطلع سازد. ۲. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد:

«یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه نامه من به دست رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست...»^۳

۳. یا در نقل دیگر آمده است که به ولید بن عقبه در نامه‌ای دیگر چنین نوشت:

«هرگاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن، زیرا تا او زنده است از دست ما

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۰؛ باب ۳۷، ج ۴۵، ص ۱ بقیه الباب ۳۷؛ ص ۱۰۷ باب ۳۹؛ ص ۳۰۰

باب ۴۶؛ ص ۳۲۳ باب ۴۷

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۴

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰-۱۱

نمی‌تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می‌فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می‌دهم و برای تو نزد من جایزه و بهره‌ای زیادتر است...»^۱

۴. ابن عساکر می‌نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، او نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد.»^۲

۵. ابن اعثم می‌نویسد: «ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.»^۳

۶. سیوطی می‌گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور قتال با حسین را صادر نمود»^۴

۷. ابن اعثم می‌نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد»^۵

۸. سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما بر آل

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۹

۲. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸

۳. الفتوح، ج ۵، ص ۸۹

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳

۵. الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵

ابی سفیان واجب شد ای بنی زیاد^۱

۹. هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشانید و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به او واگذار نمود.^۲

۱۰. یعقوبی می نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه ای نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندی که هیچ وگرنه تو را به نسب پدرت باز خواهم گرداند. پس پرهیز که زمان از دست تو فوت نشود.»^۳

۱۱. ابن زیاد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت:

«اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آنکه تو را به لطیف خیبر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم.»^۴

۱۲. عبدالله بن عباس به یزید بن معاویه نوشته و او را بر قتل حسین علیه السلام سرزنش کرد. او در بخشی از نامه اش می نویسد: «از عبدالله بن عباس به یزید بن

۱. همان، ص ۱۳۶

۲. تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹

۴. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰

معاویه، اما بعد... و تو بودی که با دو دست زیر خاک رفته‌ات حسین را کشتی، ای بی پدر! گمان مبر که من فراموش کرده‌ام که تو حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب را که چراغان ظلمت و ستارگان هدایت بودند به شهادت رسانده‌ای...»^۱

۱۳. ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» نقل می‌کند که ابن زیاد به مسافر بن شریح یشکری گفت: «اما این که من حسین را کشتم به این جهت بود که یزید با اشاره به من فهماند که یا باید حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، و من کشتن حسین را بر کشته شدن خود ترجیح دادم.»^۲

۱۴. یزید به قتل امام حسین علیه السلام افتخار می‌کرد، چنان که ابن اثیر نقل می‌کند: «آن گاه یزید اجازه ملاقات عمومی داد تا بر او وارد شوند در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد.»^۳

۱۵. سبط بن جوزی نقل می‌کند:

«هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند، اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است: که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد.»^۴

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۸

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۴

۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸

۴. تذکرة الخواص، ص ۲۳۵

۱۶. یعقوبی از معاویه بن یزید بن معاویه، پسر یزید نقل می‌کند که بعد از آن که به جای پدرش یزید نشست در خطبه‌ای گفت:

«اما بعد از حمد و ثنای الهی... آگاه باشید که جدم معاویه بن ابی سفیان در امر خلافت با کسی به نزاع پرداخت که سزاوارتر به آن از جهت قرابت بود... سپس پدرم قلاده حکم را به دست گرفت در حالی که دارای اخلاق نیک نبود، لذا سوار بر هوای نفس خود شد... آن گاه شروع به گریه کرد و سپس گفت: از سخت‌ترین امور به ما آن است که می‌دانیم او به چه مصیبتی گرفتار آمده و چه آینده بدی را برای خود رقم زده است. او کسی بود که عترت پیامبر را به قتل رسانید و حرمت آنان را مباح کرده و کعبه را به آتش کشید...»^۱

۱۷. هنگامی که امام سجاد علیه السلام را به مجلس یزید آوردند، خطاب به حضرت گفت: تو فرزند کسی هستی که خداوند او را کشت؟! حضرت به او فرمود: «من علی هستم، فرزند کسی که تو او را به قتل رساندی. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾؛ «و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند، پس جزایش دوزخی است که در آن دائماً به سر خواهد برد.»^۲

۱۸. امام سجاد علیه السلام همچنین فرمود: «ای یزید! بس است تو را از خون‌های ما...»^۳

۱۹. سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام و ابن زیاد و با او یزید را.»^۴

۲۰. از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴

۲. تذکره الخواص، ص ۶۳

۳. مقاتل الطالبین، ص ۱۲۰

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷

دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خدا انجام داد، و آل رسول خدا را به اسیری به شام بر روی هودج‌های شتران فرستاد»^۱

ذهبی می‌گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود، مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حره ختم نمود.»^۲

ابن خلدون می‌نویسد: «همانا کشتن حسین از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکیدکننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود.»^۳

ابن کثیر می‌نویسد:

«یزید بن معاویه بود که حسین بن علی و اصحابش را به شهادت رساند.»^۴
جهت پرهیز از اطناب به همین مقدار، بسنده می‌کنیم تا روسیاهی برای کسانی بماند که مدعی اند یزید دستور قتل امام حسین علیه السلام را صادر نکرده است.

۲۸. پاسخ به شبهه‌ای درباره پرتاب خون علی اصغر علیه السلام به آسمان!!!

پرسش بیست و هشتم:

یکی از دوستان سؤال کردند و گفتند که در کربلا خون حضرت علی اصغر علیه السلام بر زمین ریخته نشد و امام حسین علیه السلام آن خون را بر آسمان پاشید؟! سؤال این است که آیا این قضیه مخالف با قانون جاذبه کره زمین است و با

۱. مراه الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۳۴

۲. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷

۳. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱

۴. چالبدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۲

عقل سازگاری ندارد؟

پاسخ:

مورخان کیفیت به شهادت رسیدن علی اصغر علیه السلام را چنین نقل می‌کنند: «هنگامی که حسین علیه السلام، شهادت جوانان و محبوبانش را دید، تصمیم گرفت که خود به میدان برود و ندا داد: «آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که در باره ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به خاطر خدا، به داد ما برسد؟ آیا یاری دهنده‌ای هست که به خاطر خدا، ما را یاری دهد؟».

پس صدای زنان، به ناله برخاست. امام علیه السلام، به جلوی در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود: «کودک خردسالم را به من بده تا با او، خداحافظی کنم» او را گرفت و می‌خواست او را ببوسد که حرمله بن کاهل، تیری به سوی او انداخت که در گلویش نشست و او را ذبح کرد.

امام علیه السلام به زینب علیها السلام فرمود: «او را بگیر!». سپس، کف دستانش را زیر خون [گلویش] گرفت تا پر شدند. خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود: «آنچه بر من وارد می‌شود، برایم آسان است؛ چون بر خدا پوشیده نیست و در پیش دید اوست»

امام باقر علیه السلام [در باره آن خون] فرموده است: «از آن خون، یک قطره هم به زمین، باز نگشت»

این جریان مورد نقل قریب به اتفاق مورخان قرار گرفته است:

۱. لهوف، ص ۱۶۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶؛ الاخبار الطوال، ص ۲۵۸؛ بغیة الطلب، ج ۶، ص ۲۶۲۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ اعلام النوری، ج ۱، ص ۴۶۶؛ روضه الواعظین، ص ۲۰۸؛ مشیر الاحزان، ص ۷۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۵۲؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۱؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۲؛ الفتوح، ج ۵،

حال سؤال اینجاست که چرا بر اساس قانون جاذبه زمین، آن خون به زمین بازگشت نکرد؟ آیا این جریان با قواعد مسلم علمی منافات ندارد؟ پاسخ روشن است. هنگامی که بشر با پیشرفت علم توانایی پیدا کند که وسایلی بسازد آنچنان سریع که از حوزه جاذبه زمین بیرون رود، سفینه‌هایی بسازد که مسئله اشعه‌های مرگبار بیرون جو را حل کند، با تمرین به بی‌وزنی عادت نماید؛ خلاصه جایی که انسان بتواند با استفاده از نیروی محدودش، این راه را طی کند، آیا با استمداد از نیروی نامحدود الهی حل شدنی نیست؟

آیا قدرت خداوند برای غلبه بر جاذبه زمین از بشر کمتر است در حالی که بشر امروز به راحتی توانسته است بر نیروی جاذبه زمین فائق شود و آسمان و فضا و سیارات را زیر پای خود قرار دهد و سیر آسمانی خود را تکامل بخشد؟ در حالی که خداوند می‌فرماید:

«نه چیزی در آسمانها و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت؛ به یقین او دانا و تواناست.» (فاطر ۴۴)

بنابراین به زمین نریختن خون علی اصغر علیه السلام و غلبه آن بر جاذبه زمین به قدرت خارق‌العاده خداوند بوده است که مورد شک و انکار نیست.

از امام باقر علیه السلام نقل است که می‌فرماید: «اگر قطره‌ای از آن خون به زمین می‌افتاد، عذاب نازل می‌شد.»^۱

اینکه امام حسین علیه السلام خون علی اصغر را به آسمان پرتاب می‌کند، شاید وجهش این باشد که می‌خواهد به خداوند بگوید این قربانی را از من قبول کن؛ و خداوند نیز با امساک خون علی اصغر از ریخته شدن به زمین، این قربانی در راه خودش را از حسین علیه السلام قبول می‌کند. و شاید وجه دیگرش آن باشد که خداوند با

ص ۱۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵

۱. الامالی شجری، ج ۱، ص ۱۷۱؛ الحقائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۲۰

عمل خود می فهماند که خودش منتقم خون آن طفل شیرخواره دشت کربلا می باشد.

۲۹. بررسی ادعای توبه یزید پس از واقعه کربلا!!!

پرسش بیست و نهم:

برخی از اهل سنت می گویند شما چرا اینقدر یزید را لعنت می کنید؟ شاید پس از قتل امام حسین توبه کرده باشد و خدا هم توبه او را پذیرفته باشد. مگر خدا توبه پذیر نیست؟

پاسخ:

این سخن برگرفته از کلمات ابن تیمیه است که می گوید:

«از کجا معلوم که یزید یا دیگر مظلومان از ظلمشان توبه نکرده یا کار نیکی انجام نداده که گناهانش پاک شده باشد؟»^۱

برای پاسخ باید توجه داشت که توبه کردن نیاز به دلیل و نشانه دارد و در تاریخ هیچ نشانه‌ای برای توبه واقعی یزید ثبت نشده است. مضافاً بر این که به فرض توبه ظاهری هم صورت گرفته باشد، در قبول توبه از ناحیه خداوند جبران مافات شرط است.

خداوند می فرماید:

«هرکس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (وجبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود زیرا او) آمرزنده و مهربان است.»^۲

در آیات متعدد دیگری، جبران مافات و اصلاح گذشته از شروط اصلی

۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۱

۲. انعام ۵۴

پذیرش توبه بیان شده است:^۱

حال سؤال می‌کنیم که یزید چه جبران مافاتی انجام داد؟ آیا قاتلان مباشر حسین را مجازات کرد؟ آیا از اهل بیت حسینی طلب حلالیت و بخشش کرد؟ آیا آنان را مورد اکرام و احترام قرار داد؟ آیا دست از خلافت غاصبانه خود کشید و حکومت را به صاحبان حقیقی آن تحویل داد؟ و هزاران سؤال دیگر که بدون جواب است.

بلکه به عکس، او در دو سال پایانی عمر و پس از واقعه کربلا، واقعه کشتار و تجاوز به نوامیس مسلمین در شهر مدینه و به منجنیق بستن و سنگباران کردن خانه کعبه را به وجود آورد که داستان آن مفصل است.^۲

و نهایتاً هم با حالت مستی از شراب و مسکرات به هلاکت رسید.^۳

بر این اساس آلوسی از بزرگان علمای وهابیت و اهل سنت می‌گوید:

«برای یزید ماندی در میان فاسقان یافت نمی‌شود و ظاهر آن است که توبه نکرده است، چنان که در حکم او هستند افرادی مانند ابن زیاد، عمر سعد، و دیگر همراهان آنها، پس تا روز قیامت و هرگاه قطره اشکی برای حسین ریخته می‌شود، لعنت خدا بر همه اینان و یاران و پیروانشان و هر که ارادتی به آنان دارد.»^۴

۳۰. بررسی جایگاه مصیبت امام حسین علیه السلام در مقایسه با سایر مصائب!!!

پرسش سی ام:

۱. بقره ۱۶۰؛ آل عمران ۸۹؛ نساء ۱۴۶؛ نحل ۱۱۹؛ طه ۸۲

۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۱

دلائل النبوه، ج ۶، ص ۴۷۴ و...

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7355

۴. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳

آیت الله آصف محسنی در کتاب مشرعة بحارالانوار چنین اعتراف می‌کند:
«اما قسمت اول از عنوان قول صحیح‌تر آن است که چنین چیزی صحیح نیست: و اهل بیت یا آل محمد یا خصوص ائمه همراه رسول الله بزرگ‌ترین و بیشترین مصائب را در بین مردم متحمل نشده‌اند و در زمان ما در افغانستان پس از اشغالش از جانب شوروی و سپس از جانب برخی احزاب جهادی! و طالبان مصائبی رخ داده است که ماندنی ندارد...»

در این سند مهم چنین اعتراف شده که کشته شدن حسین در اواخر عمر وی مصیبت بزرگی نبوده و در تاریخ شاهد مصیبت‌های بسیار بزرگ‌تری هستیم
پاسخ:

نقل‌های متعددی گواه بر این حقیقت است که مصیبت امام حسین علیه السلام بالاترین مصیبت‌ها می‌باشد و به ماندنش در عالم واقع نشده است.

امام حسن علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود:

«هیچ روز و مصیبتی مانند مصیبت تو نمی‌باشد.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مصیبت حسین بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست.»^۲

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مصیبت حسین پلک چشم ما اهل بیت را زخم کرده و اشک‌های ما را روان

ساخته است.»^۳

در زیارت عاشورا هم می‌خوانیم:

«ای ابا عبد الله، به راستی بزرگ شد سوگواری تو و گران و عظیم گشت

۱. امالی صدوق، ص ۱۱۶

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۵

۳. امالی صدوق، ص ۱۲۸

مصیبت تو بر ما و بر همه اهل اسلام و گران و عظیم گشت مصیبت تو در آسمان‌ها بر همه اهل آسمان‌ها.»

روایات اهل سنت هم گواه بر این حقیقت است که مصیبت امام حسین علیه السلام در عالم، مثلی نداشته است. طبری و دیگران از علمای اهل سنت روایت می‌کنند که عیسی بن حارث کندی می‌گوید:

«هنگامی که حسین را شهید کردند تا هفت روز می‌دیدیم که برخی ستارگان با یکدیگر برخورد می‌کنند.»^۱

و باز نقل می‌کنند:

«پس از شهادت حسین به مدت دو یا سه ماه از زمان طلوع خورشید تا بالا آمدن آفتاب گویی دیوارها به خون آغشته بودند.»^۲

و نقل می‌کنند:

«هنگامی که حسین شهید شد آسمان خون بارید و همچنان دیده می‌شد که تمام اشیاء و اسباب مملو از خون بود و همین باران خون در خراسان و شام و کوفه نیز باریده بود.»^۳

و نقل می‌کنند:

«هنگامی که حسین شهید شد آن قدر آسمان تاریک شد که هنگام ظهر ستارگان آسمان ظاهر شدند و خاک سرخ از آسمان فروریخت.»^۴

و نقل می‌کنند:

«در روز شهادت حسین زیر هر سنگی را بر می‌داشتند از زیر آن خون تازه

۱. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۳

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۲۸

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۶

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۵

می جوشید.^۱

این مضمون در روایات متعدد شیعه نیز تأکید شده است:^۲

بنابراین مصیبت حسین علیه السلام به مقتضای روایات شیعه و سنی بزرگ‌ترین مصائب است که هیچ مصیبتی با آن برابری نمی‌کند. این بزرگی از این جهت است که هر انسانی می‌تواند دارای دو شخصیت حقیقی و حقوقی باشد که هر دو شخصیت اقتضای احترام و تکریم خاصی را دارد.

به عنوان مثال اگر یک انسان عامی بی‌سواد کشته شود و در کنار آن یک عالم بزرگ و مرجع تقلید و رهبر مادی و معنوی یک جامعه کشته شود، مصیبت هر دو از این جنبه که انسان بودند و مظلومانه کشته شدند، برابر است؛ اما کشته شدن آن عالم و مرجع تقلید سنگین‌تر است، زیرا هم به شخصیت حقیقی او (انسانیت) اهانت وارد شد و هم به شخصیت حقوقی او (مرجعیت و رهبریت او) به خلاف فرد عامی که تنها به شخصیت حقیقی او اهانت وارد شد.

آنچه موجب شده است که مصیبت امام حسین علیه السلام بزرگ‌ترین مصائب باشد، همان شخصیت حقوقی ایشان است. ایشان امام واجب‌الاطاعه و برترین مخلوقات در زمین و واسطه فیض بین بندگان و خدا بودند که به طرز وحشتناکی کشته شدند که سایر امامان به مانند او کشته نشدند.

چون شخصیت حقوقی امام حسین علیه السلام با کسی جز سایر امامان برابری ندارد و سایر امامان هم به مانند او شهید نشدند، می‌توانیم بگوییم که مانند مصیبت امام حسین علیه السلام دیگر تکرار نمی‌شود، زیرا شخصیت حقوقی سایرین با امام حسین علیه السلام برابری نمی‌کند و هیچ یک از سایر امامان هم که دارای شخصیت حقوقی مساوی با امام حسین هستند، به مانند ایشان شهید نشدند.

۱. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۳؛ دلائل النبوه، ج ۶، ص ۴۷۱

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱ باب ۴۰

از خداوند هم می‌خواهیم که مرحوم شیخ آصف محسنی را مشمول رحمت خود قرار دهد و اشتباهاتی که او در کتاب مشرعه بحار الأنوار مرتکب شد، را بر او ببخشد.

۳۱. دلیل عدم استفاده امام حسین علیه السلام از قدرت غیبی در حوادث کربلا!!!

پرسش سی و یکم:

مگر امام حسین علیه السلام اطلاع نداشت که کوفیان خیانت می‌کنند؟ پس چرا مسلم بن عقیل را برای بیعت به کوفه فرستاد و مسلم در نهایت کشته شد؟ یا مگر امام حسین علیه السلام ولایت تکوینی و قدرت غیبی نداشت؟ چرا از این قدرت برای نجات خود و یاران استفاده نکرد؟

پاسخ:

امامان گرامی ما مأمور هستند که طبق اسباب و روال عادی زندگی کنند و جز در موارد محدودی آن هم به اذن الهی، از قدرت غیبی خود استفاده نکنند. امام کاظم علیه السلام فرمود:

«خداوند قلوب امامان را محل اراده و خواست خودش قرار داده است. هر زمان خداوند چیزی را بخواهد، آنان هم می‌خواهند و بدون اذن خداوند کاری نمی‌کنند.»^۱

اگر امامان گرامی، مشکلات و گرفتاری‌های خود را از طریق علم غیب حل کنند، دیگر نمی‌توانند اسوه و الگوی جهانیان باشند.

اگر پیامبر تمام امورش را از طریق علم غیب و آگاهی‌های غیبی پیش می‌برد، آیا می‌توانست به مردم درس صبر و بردباری و ایثار و از خودگذشتگی در راه حق را بیاموزد؟

آیا اگر امام حسین علیه السلام مشکل کربلا را با آگاهی غیبی حل می‌کرد، می‌توانست به مردم درس آزادگی، جهاد، بردباری، امر به معروف و نهی از منکر بدهد؟ چون امامان الگویی مردم هستند، خداوند به آنان اجازه استفاده از علم غیب را جز در مواردی که اثبات امامتشان منوط به آن است نداده است. اگرچه آنان آگاهی غیبی دارند، اما موظف به استفاده از آن نیستند.

اهل بیت علیهم السلام مطیع محض خداوند بودند و وقتی خداوند به آنان اجازه استفاده از علم غیب نداده است، آنان نیز از علم غیبشان استفاده نمی‌کردند. آنان وظیفه داشتند تا در زندگی اجتماعی خود مانند انسان‌های معمولی رفتار کنند و جز در موارد محدودی از علم باطنی خود استفاده نکنند. آنان در دل جامعه با مردم عادی زندگی می‌کردند تا نظام اجتماعی برهم نخورد. پیامبر گرامی فرمود:

«من بین شما با بینات و قسم حکم می‌کنم (و از طریق علم غیب حکم نمی‌کنم). ممکن است برخی شما در بینه آوردن زیرک‌تر از دیگری باشد و من به نفعش در مال بردارش حکم کنم، اما او بداند که آن مال ناحق برای او قطعه‌ای از جهنم خواهد بود.»^۱
در روایتی آمده است:

هنگامی که امام علی علیه السلام، ابوموسی اشعری را برای حکمیت در جنگ صفین فرستاد، به او فرمود: «به کتاب خدا حکم کن و از آن تجاوز نکن.» پس از آن که او رفت، امام فرمود: «دارم می‌بینم که چگونه به من خیانت می‌کند.» یکی از اصحاب پرسید: «چرا او را می‌فرستید در حالی که می‌دانید خیانت می‌کند؟»

امام پاسخ داد:

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۱۴؛ معانی الأخبار، ص ۲۷۹

«اگر خداوند به علم خودش با بندگان رفتار می‌کرد، دیگر نیازی به ارسال رسل نبود.»^۱

امام با این عمل نشان داد که او مأمور است بر طبق علل و عوامل طبیعی عمل کند و مجاز به عمل کردن موافق علم غیب نیست.^۲
امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند به پیامبرش وحی کرد که تو موظفی بر طبق بینات حکم کنی.»^۳
بر همین اساس، امام حسین علیه السلام مطابق علم عادی و ظاهری خود از کوفیان یاری طلبید تا بر آنان اتمام حجت کند و مسلم را به سویشان فرستاد، زیرا امام مأمور به رفتار کردن به همین نحو طبیعی بوده است.

این که امام حسین علیه السلام برای حل مشکل کربلا از قدرت غیبی استفاده نکرد هم ریشه در همین نکته‌ای دارد که بازگو شد. به عنوان مثال، از نظر قرآن پیامبر گرامی نیز دارای قدرت فوق‌العاده بود. معراج، شق القمر و دیگر معجزات و کرامات او که در کتاب‌های حدیث به صورت متواتر نقل شده، بر این مطلب گواه هستند.

اما با این قدرت فوق‌العاده، دندان‌ش در جنگ احد شکست، چهره‌اش خونین شد، در جنگ خندق از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست و... چرا پیامبر با آن قدرت فوق‌العاده با این همه مشکل مواجه شد؟

پاسخ همه این مسائل در یک جمله خلاصه می‌شود: انبیا و امامان از طریق روش‌های عادی به تبلیغ می‌پردازند، با دشمنان می‌جنگند و تنها در موارد خاص که اثبات نبوت یا امامت ضروری بود یا شرایط ایجاب می‌کرد، از نیروی غیبی

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۶۱

۲. مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۴۵۵

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۲۹

کمک می گرفتند.

امامان گرامی، الگوی جامعه هستند و مردم باید ببینند که آنان چگونه با مشکلات مواجه می شوند و استقامت می کنند تا از آنان درس صبر، ایثار و... فرا بگیرند. از این نظر خداوند به آنان اجازه استفاده از قدرت غیبی در هر امر و مشکلی را نداده است و آنان نیز طبق فرمان الهی عمل می کنند.

۳۲. تشنگی امام حسین علیه السلام در کربلا؛ پاسخی مستند به شبهات!!!

پرسش سی و دوم:

افسانه تشنه بودن حسین بن علی و یارانش در کربلا؟

بر طبق اسناد معتبر از ابی مخنف، حسین در شب عاشورا وقتی بر بالین زینب رفت، صورت خواهرش را با آب شست! چگونه است که وقتی آب برای شستن صورت زینب وجود داشته است، برخی ادعا می کنند که حسین تشنه بوده است؟! چرا روضه خوان ها و مداحان شیعه اصرار دارند که بگویند حسین و یارانش تشنه بوده اند؟

پاسخ:

اگرچه در گذشته جریان آب و تشنگی در جریان کربلا را بررسی کرده ایم^۱ اما برای آنکه پاسخی محکم تر بر یاوه گویانی که قضیه تشنگی امام حسین علیه السلام و اصحاب باوفایش را زیر سؤال می برند، بدهیم، قضیه را با تفصیل بیشتری مطرح کرده و می گوئیم:

۱. امام حسین علیه السلام از قبل از ورود به کربلا، در صدد تهیه آب کافی برای کاروان بودند، چنان که به نقل از عبد الله بن سلیم اسدی و مذری بن مشمعل اسدی آمده است:

«حسین علیه السلام آمد تا به منزل شراف رسید. چون سحر شد، به جوانان دستور داد که آب فراوان بردارند و سپس از آنجا حرکت کردند.»^۱

۲. یکی از راهکارهای دشمن برای مقابله با امام حسین علیه السلام، تحت فشار قرار دادن کاروان امام از طریق منع آب بود تا اگر آب ذخیره کاروان به پایان برسد، دیگر نتوانند آب تهیه کنند. لذا ابن زیاد در همان اوائل امر، حر بن یزید را مأمور کرده بود تا امام را از طریق منع آب تحت فشار قرار دهد. نقل می‌کنند:

«چون صبح شد، حسین علیه السلام فرود آمد و نماز صبح را خواند. آنگاه با شتاب سوار شد و یاران خود را به جانب چپ برد و می‌خواست که پراکنده‌شان کند؛ اما حر می‌آمد و آنها را برمی‌گرداند. حسین علیه السلام نیز او را برمی‌گرداند و چون آنها را به سوی کوفه می‌راند، مقاومت می‌کردند و راه بالا در پیش می‌گرفتند و همچنان با هم راه می‌پیمودند تا به نینوا رسیدند؛ جایی که حسین علیه السلام آن را منزلگاه قرار داد.

در این وقت، سواری بر اسبی اصیل پدیدار شد که مسلح بود و کمانی بر شانه داشت و از کوفه می‌آمد. همگی ایستادند و منتظرش بودند. چون به آنها رسید، به حر بن یزید و یارانش سلام گفت؛ اما به حسین علیه السلام و یارانش سلام نگفت. آنگاه نامه‌ای به حر داد که از ابن زیاد بود و چنین نوشته بود: «وقتی نامه من به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد، بر حسین سخت بگیر و او را در بیابان بی حصار و آب فرود آور. به فرستاده‌ام دستور داده‌ام با تو باشد و از تو جدا نشود تا خبر بیاورد که دستور مرا اجرا کرده‌ای. والسلام!»^۲

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۸۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۵؛ الأخبار الطوال، ص ۲۵۱؛ تجارب الأمم، ج ۲، ص ۶۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۸۲؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۰

۳. به هر حال، از روز هفتم محرم، دشمن به صورت جدی آب را بر کاروان امام علیه السلام بست، چنان که حمید بن مسلم می‌گوید:

«نامه‌ای از عبید الله بن زیاد برای عمر بن سعد آمد [که متن آن چنین بود]: «اما بعد، میان حسین و یارانش و آب، مانع شو و قطره‌ای از آن را نچشند، همانگونه که با پرهیزگار پاک مظلوم، امیر مؤمنان عثمان بن عفان کردند.» عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار روانه کرد و بر شریعه (آب راه) فرات آمدند تا میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، مانع شوند و نگذارند قطره‌ای از آن را بنوشند. این، سه روز پیش از شهادت حسین علیه السلام بود.»^۱

و نقل می‌کنند:

«سوارانی که ابن سعد آنها را برای جلوگیری از عزیمت گروه بنی اسد [به نزد حسین علیه السلام] فرستاده بود، بازگشتند و بر کناره فرات فرود آمده، میان آب فرات و حسین و یارانش حائل شدند. تشنگی به حسین علیه السلام و یاران همراهش فشار آورد. حسین علیه السلام تیشه‌ای را برگرفت و به پشت خیمه زنان آمد و نوزده گام به سوی قبله برداشت و آنجا را حفر کرد. چشمه آب شیرینی از آنجا بیرون زد. حسین علیه السلام و همراهانش، همگی از آن نوشیدند و مشک‌هایشان را پر کردند...

[خبر] این اتفاق به عبید الله رسید. به عمر بن سعد نوشت: «به من خبر رسیده که حسین، چاه حفر می‌کند و به آب می‌رسد و او و یارانش، آب می‌نوشند. بنگر که چون نامه‌ام به تو رسید، تا آنجا که می‌توانی، از حفر چاه به وسیله آنان، جلوگیری کن و بر آنان سخت بگیر و مگذار که قطره‌ای آب بنوشند و با آنان، همانگونه رفتار کن که با عثمان پاک کردند. والسلام!» ابن سعد نیز تا آنجا

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۲؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۸۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۸۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۱؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۹؛ تذكرة الخواص، ص ۲۴۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳

که می‌شد، بر آنان سخت گرفت»^۱

۴. امام حسین علیه السلام با پایان یافتن آب ذخیره، عباس علیه السلام را مأمور کرد که محاصره را بشکند و آب تهیه کند و ایشان نیز موفق شدند، چنان که نقل می‌کنند:

«هنگامی که تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش سخت شد، به برادرش عباس بن علی علیه السلام که مادرش از قبيله بنی عامر بن صعصعه بود، فرمان داد که با سی سوار و بیست پیاده که هر کدام مشک آبی هم داشته باشند، به سوی آب بروند و با کسانی که میان آنان و آب مانع شده‌اند، بجنگند. عباس علیه السلام به سوی آب روان شد و نافع بن هلال، پیشاپیش آنان بود. به شریعه (آب‌راه) فرات نزدیک شدند که عمرو بن حجاج، آنان را باز داشت. عباس علیه السلام و همراهانش با او درگیر شدند و آنان را از شریعه راندند و پیادگان [لشکر] حسین علیه السلام به درون آب رفتند و مشک‌های خود را پر کردند. عباس علیه السلام میان یارانش ایستادگی کرد و از پیادگان دفاع نمود تا آب را به لشکر حسین علیه السلام رساندند.»^۲

ظاهر آن است که از همین آب تا شب عاشورا در کاروان امام باقی مانده بود که امام علیه السلام مقداری از آن را به صورت زینب علیها السلام پاشید، آنگاهی که ایشان به خاطر غم و غصه گرفتار غش شده بودند:

«آنگاه، زینب به صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بیهوش شد و افتاد. حسین علیه السلام به سویش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت: خواهرم! از خدا پروا کن و به تسلی بخشی او، آرام باش. بدان که زمینیان می‌میرند و آسمانیان باقی نمی‌مانند و هر چیزی از میان می‌رود، جز ذات خدا که با قدرتش زمین را آفریده

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۱

۲. الأخبار الطوال، ص ۲۵۵؛ بغية الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۶۲۷؛ المنتظم، ج ۵،

است و مردم را برمی‌انگیزد تا همه بازگردند و او، تنها بماند. پدرم از من بهتر بود. مادرم از من بهتر بود. برادرم از من بهتر بود، و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی، پیامبر خدا است.»^۱

با پایان یافتن آبی که عباس علیه السلام آورده بودند، امام حسین علیه السلام مجدداً در شب عاشورا علی اکبر علیه السلام را مأمور می‌کند تا محاصره را بشکند و آب تهیه کند، چنان که امام سجاد علیه السلام فرمود:

«آنگاه امام حسین علیه السلام فرمان داد تا در اطراف لشکرش گودالی شبیه خندق کنند و به دستور ایشان پرازه‌یزم شد. آنگاه پسرش علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده برای آوردن آب فرستاد، در حالی که خطرهای بسیاری آنها را تهدید می‌کرد (علی اکبر علیه السلام آب آورد). آنگاه، امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آب بنوشید که آخرین توشه شماست؛ و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید که کفن هایتان می‌شود.» سپس نماز صبح را با آنان خواند و آماده نبردشان ساخت. همچنین فرمان داد تا گودالی که اطراف لشکرش کنده بودند، پراز آتش شود تا تنها از یک سو با دشمن بجنگند.»^۲

ممکن است گفته شود که چرا امام حسین علیه السلام تمام آبی را که علی اکبر آورده بودند، برای شرب اختصاص ندادند و بخشی را برای غسل و شستشوی یاران مخصوص گردانیدند. پاسخ می‌دهیم:

۱. محتمل است که بخشی از آبی که علی اکبر علیه السلام آورده بودند، قابل شرب نبوده است و مثلاً احتمال دارد که علی اکبر علیه السلام تحت محاصره سپاه دشمن بوده

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۹؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۸؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۳؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ إعلام الوری،

ج ۱، ص ۴۵۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱

۲. أمالی صدوق، ص ۲۲۰، ج ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶، ج ۱

و نتوانسته است تمام مشک‌ها را از آب گوارا و شیرین و قابل شرب پر کند. لذا به ناچار از چاهی که حساسیت دشمن بر آن کم بوده است و آبی تلخ و شور داشته است، برای غسل و نظافت مقداری آب تهیه کرده‌اند. بنابراین با توجه به این احتمال بسیار محتمل، این اشکال را نمی‌توان کرد که چرا امام حسین علیه السلام تمام آن آب را به شرب اختصاص ندادند.

۲. اگر پاسخ بالا را نیز قبول نکنیم، باز هم گفتنی است که امام حسین علیه السلام مأمور بودند به ظاهر عمل کنند، نه علم غیب و قدرت غیبی، چنان که در گذشته توضیح دادیم!

امام حسین علیه السلام مطابق ظاهر قضیه، احتمال می‌دادند که مجدداً بتوانند آب تهیه کنند، چنان که در دو مرحله توسط حضرت عباس و علی اکبر آب تهیه شد. لذا به خاطر نیاز، بخشی از آبی را که علی اکبر آورده بودند به غسل اختصاص دادند و در روز عاشورا مجدداً اقدام به تهیه آب کردند، اما با تنگ‌تر شدن محاصره دشمن، نه ایشان و نه حضرت عباس علیهما السلام موفق به تهیه آب نشدند و آن بزرگواران باللب تشنه به شهادت رسیدند.

۵. در روز عاشورا تا به ظهر، نبرد سنگین و طاقت‌فرسا می‌شود و نیاز به آب بیشتر شده و ذخیره آبی هم که باقی مانده بود به پایان می‌رسد. شیخ مفید در مورد شدت و سنگینی نبرد می‌نویسد:

«مردم (لشکر) به سوی حسین علیه السلام بازگشتند و شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند - به جناح چپ [سپاه حسین علیه السلام] حمله برد و آنان در برابرش ایستادند و با او به زد و خورد پرداختند. از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش حمله شد و یاران حسین علیه السلام به شدت با آنان جنگیدند و سواران آنها که تنها ۳۲ تن بودند، پیوسته حمله می‌کردند و به هر جا از سپاه کوفه که حمله می‌بردند، آن را

می شکافتند... یاران حسین بن علی علیه السلام به شدت با دشمن جنگیدند تا این که ظهر شد... چون یاران حسین علیه السلام کم بودند، کشته شدنشان معلوم می شد؛ اما یاران عمر بن سعد فراوان بودند و کشته شدنشان معلوم نمی شد. جنگ و کارزار سخت شد و کشته و زخمی در میان یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام فراوان شد تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش، نماز خوف خواند.^۱

۶. عباس علیه السلام مأمور آوردن آب می شود، اما متأسفانه موفق نمی شود و با دستان قطع شده به شهادت می رسد، چنان که در ذیل اسناد کافی در این رابطه را ارائه دادیم:^۲

۷. تشنگی و بی آبی بر لشکر امام حسین علیه السلام حاکم می شود. یاران امام حسین علیه السلام دشمن را به خاطر بستن آب ملامت می کنند، چنان که امام زین العابدین علیه السلام در یادکرد حوادث روز عاشورا فرمود:

«تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش چیره شد. مردی از یارانش به نام بریر بن خضیر همدانی بر او وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی تا به سوی آنان بروم و با ایشان سخن بگویم؟ امام علیه السلام اجازه داد. او به سوی ایشان رفت و فرمود: «ای مردم! خداوند، محمد را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده، دعوتگر به خدا با اجازه اش و چراغ فروزان [راهش] برانگیخت؛ و این، آب فرات است که خوکان و سگان صحرا در آن می روند؛ اما میان آن و فرزند این پیامبر، جدایی انداخته اند.» آنان گفتند: ای بریر! زیاد حرف زدی. بس است! به خدا سوگند، حسین تشنگی خواهد کشید، همانگونه که پیشینیان او تشنگی کشیدند.»^۳

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۴؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۶۳

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/4898
https://t.me/Rahnamey_Behesht/7325

۳. أمالی صدوق، ص ۲۲۲، ح ۲۳۹؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸

شدت تشنگی یاران امام حسین علیه السلام در نبرد علی اکبر با یزیدیان بیشتر به چشم می آید. نقل می کنند:

«سپس علی اکبر علیه السلام به پیش آمد و به سختی با دشمن جنگید و گروه فراوانی را کشت. سپس به نزد پدرش بازگشت و گفت: ای پدر! تشنگی، مرا کشت و سنگینی آهن [زره و کلاه خود و شمشیر]، مرا به رنج افکنده است. آیا آبی برای نوشیدن یافت می شود؟ حسین علیه السلام گریست و گفت: «وای، وای! ای پسر عزیزم! از کجا آب بیاورم؟ اندکی بجنگ که خیلی زود، جدت محمد را می بینی و او از جام لبالبش، شربتی به تو می نوشاند که دیگر هرگز تشنه نشوی.» علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت و بهترین نبردش را به نمایش گذاشت. منقذ بن مرة عبیدی، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را به زمین انداخت. علی اکبر علیه السلام ندا داد: ای پدر! سلام بر تو! این، جدم است که به تو سلام می رساند و می فرماید: «زودتر به سوی ما بیا.» سپس، صیحه ای کشید و جان داد.^۱

۸. امام حسین علیه السلام وارد میدان می شود و در حین نبرد با آنان برای دستیابی به آب تلاش می کند اما موفق نمی شود. نقل می کنند:

«سپس، نبرد را متوجه حسین علیه السلام کردند و او را از فراوانی زخم ها و ضربه ها، مانند تکه گوشتی کردند. امام علیه السلام آبی برای نوشیدن می جویید و نمی یافت و ۷۲ زخم برداشته بود.»^۲

«تشنگی حسین علیه السلام شدت گرفت. نزدیک فرات شد تا آبی بیاشامد. حصین بن نمیر، تیری به سوی ایشان انداخت که به دهانش اصابت کرد. حسین علیه السلام، خون را با دستش می گرفت و به سوی آسمان پرتاب می کرد. سپس حمد و ثنای

۱. الملهوف، ص ۱۶۶؛ أمالی صدوق، ص ۲۲۶، ح ۲۳۹؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۷؛ مقاتل

الطالبیین، ص ۱۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۵

۲. مشیر الأحزان، ص ۷۳

الهی را به جای آورد و آنگاه گفت: «بار خدایا! از رفتاری که با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکوه می‌برم. بار خدایا! یکایکشان را به شمار آور و یکایک آنان را بکش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار.» نیز گفته‌اند: کسی که به حسین علیه السلام تیر انداخت، مردی از قبیله بنی ابان بن دارم بود.^۱

ابن سعد نیز نقل می‌کند:

«حسین علیه السلام تشنه شد و آب خواست. آبی با آنان نبود. مردی آب آورد و به حسین علیه السلام داد تا بنوشد که حصین بن تمیم، تیری به او زد و در دهانش نشست و حسین علیه السلام، خون را با دستش می‌گرفت و خدا را می‌ستود.»^۲

در نقل دیگر آمده است:

«حسین بن علی علیه السلام بانگ زد: «به ما آب دهید!» مردی، تیری انداخت که گوشه دهان حسین علیه السلام را درید. حسین علیه السلام گفت: «خداوند سیرابت نکند!» آن مرد، تشنه شد تا آنجا که خود را در فرات انداخت و آنقدر آب نوشید تا مرد.»^۳

۹. و در نهایت امام حسین علیه السلام بالب تشنه به شهادت می‌رسد، چنان که می‌نویسند:

«حسین علیه السلام زمانی که کشته شد، آب خواست، ولی به او ندادند و بازبان تشنه کشته شد و نزد خدا رفت و خداوند، او را از نوشیدنی بهشتی سیراب

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۹؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛

الرد علی المتعصب العنید، ص ۳۹

۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، ج ۱، ص ۴۷۲

۳. ذخائر العقبی، ص ۲۴۶؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۴۱؛ مقتل الحسين علیه السلام خوارزمی،

ج ۲، ص ۹۴؛ کفایة الطالب، ص ۴۳۵؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۶؛ بحار الأنوار،

ج ۴۵، ص ۳۰۰، ح ۱

ساخت.^۱

امام سجاد علیه السلام بر روی قبر امام حسین علیه السلام نوشت:
«این، قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را غریبانه و تشنه
کشتند.»^۲

جبرئیل نیز به آدم علیه السلام خبر داد که امام حسین علیه السلام:
«تشنه و غریب و تک و تنها و بی یاور، کشته می شود.»^۳

پیامبر گرامی نیز در مورد حسین علیه السلام فرمود:
«فهمیدم که او تشنه و در غربت کشته می شود.»^۴
در نقل دیگر آمده است:

«زین العابدین علیه السلام بر پدرش به مدت چهل سال گریست، در حالی که روزها را
روزه می گرفت و شب ها را زنده می داشت. هر گاه افطاری اش آماده می شد و
غلامش غذا و آب ایشان را می آورد و در برابرش می نهاد و می گفت: مولای من،
بفرما؛ می فرمود: «فرزند پیامبر خدا گرسنه کشته شد! پسر پیامبر خدا تشنه به
شهادت رسید!» ایشان این کلمات را مدام تکرار می کرد و می گریست، تا این که
غذایش اشک آلود می شد و آبش نیز با اشک می آمیخت و ایشان همواره چنین
بود تا به خدایت پیوست.»^۵

امام صادق علیه السلام فرمود:

«همانا حسین علیه السلام و خاندان و یارانش، مظلومانه و به ستم و تشنه، شهید

۱. بستان الواعظین، ص ۲۶۳، ح ۴۱۹

۲. الدمعة الساکبة، ج ۵، ص ۱۱ و ۱۴

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵، ح ۴۴

۴. دلائل الإمامة، ص ۱۰۲، ح ۳۰

۵. الملهوف، ص ۲۳۳؛ مسکن الفؤاد، ص ۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹

شدند.»^۱

در نقل دیگر آمده است:

«هنگامی که سر حسین علیه السلام را آوردند و در منزلی به نام قنسرین فرود آمدند، راهبی از دیرش به سوی سر حرکت کرد و نوری را دید که از دهان آن ساطع بود و به آسمان می‌رفت. راهب ده هزار درهم به آنان (نگهبانان) داد و سر را گرفت و به درون دیرش برد و بدون آن که شخصی را ببیند، صدایی شنید که می‌گفت: «خوشا به حالت! خوشا به حال آن که قدر این سر را شناخت!»

راهب سرش را بلند کرد و گفت: پروردگارا! به حق عیسی، به این سر بگو که با من سخن بگوید. سر به سخن آمد و گفت: «ای راهب! چه می‌خواهی؟»

گفت: تو کیستی؟ گفت: «من، فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی هستم. پسر فاطمه زهرا و مقتول کربلایم. من، مظلوم و تشنه‌کامم» و ساکت شد^۲
امام باقر علیه السلام فرمود:

«حسین کربلا، به ستم و رنج و بالب تشنه و [دل پر] اندوه، به شهادت رسید.»^۳

پیامبر گرامی فرمود:

«ای حسین! می‌بینم که به زودی در زمین کرب (سختی) و بلا، به دست گروهی از امتم کشته شده‌ای و با سر بریده افتاده‌ای، در حالی که تشنه بودی و آب ندادند و سیرابت نکردند و با همه اینها، به شفاعت من امید می‌برند. چه توقعی! روز قیامت، خداوند، شفاعت مرا به ایشان نرساند که نزد خدا هیچ نصیبی

۱. کامل الزیارات، ص ۲۸۹، ح ۴۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷، ح ۳۳

۲. المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۰ نقلاً عن النطنزی فی الخصائص؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳

۳. کامل الزیارات، ص ۳۱۳، ح ۵۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۴۶، ح ۵

ندارند.^۱

امام عصر علیه السلام نیز در زیارت ناحیه مقدسه از تشنگی حسین علیه السلام یاد کرده و می‌فرماید:

«سلام بر لب‌های خشکیده»^۲

و روایت پایانی نقلی باشد از امام صادق علیه السلام که راوی می‌گوید:

«در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آب طلبید. وقتی از آن نوشید، اشک ریخت و چشمانش اشکبار شد. آنگاه به من فرمود: «ای داود! خدا لعنت کند کشته حسین را! هیچ کس نیست که آب بنوشد و از حسین علیه السلام و خاندانش یاد کند و کشته‌اش را لعن کند، مگر این که خداوند برایش یک صد هزار حسنه می‌نویسد...»^۳

آنچه گذشت، همه مبتنی بر اسناد قطعی شیعه و سنی است که بازگوکننده مظلومیت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش بوده و ثابت می‌کند که حسین علیه السلام را مظلومانه و لب تشنه به شهادت رساندند.

۳۳. رابطه گریه کردن بر امام حسین علیه السلام و افسردگی و مشکلات روحی!!!

پرسش سی و سوم:

عده‌ای شبهه می‌کنند که نباید برای امام حسین گریه کنیم چون باعث افسردگی

و مشکلات روحی می‌شود!!!

پاسخ:

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۸؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸؛

المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸

۲. المزار الکبیر، ص ۴۹۶، ج ۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۱۷

۳. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۶؛ کامل الزیارات، ص ۲۱۲، ح ۳۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۶۴، ح ۱۷

ما در پاسخهای قبلی پیرامون فواید دینی گریه و عزاداری بر امام حسین علیه السلام توضیحات مفصلی داده ایم. هم اینک از منظر علم روز به این قضیه نگاه می‌کنیم و متذکر می‌شویم:

شیعیان وقتی یاد مصائبی که بر امامان مظلومشان خصوصا امام حسین علیه السلام رفته است، می‌افتند محزون و غمناک می‌گردند، چنان که امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يُنْصِرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا.»

«خداوند - تبارک و تعالی - توجّهی به زمین نمود. پس ما را برگزید و برای ما، پیروانی انتخاب نمود که ما را یاری کنند، با شادی ما، شاد باشند و در غم ما، غمگین باشند.»^۱

از پیامبر خدا روایت شده که فرمود:

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.» «همانا با کشته شدن

حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد می‌شود که هرگز، سرد نمی‌گردد.»^۲

گریه کردن و اشک ریختن بر مصائب آن بزرگواران خصوصا امام حسین علیه السلام موجب می‌شود که عقده درونی که در دل از مصائب آن بزرگواران ایجاد شده است، گشوده گردد و انسان سبک بار شده و در نتیجه برای انسان آرامش روحی و روانی ایجاد شود و همینطور حرکت کردن در مسیر اهل بیت علیهم السلام و آرمانهای آن بزرگواران هموار گردد، یعنی به عکس گریه‌ای که در اثر افسردگی است که موجب سستی و بی‌انگیزگی و بی‌نشاطی و افزایش اضطراب و استرس می‌گردد، گریه بر اهل بیت و امام حسین علیه السلام موجب تحرک و آرامش و تقویت ایمان و اراده در مسیر اهداف عالی مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌گردد.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸

از نظر علوم روانشناختی، «اظهار تأثر» به وسیله گریه از نشانه‌های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر گریه می‌کنند و نمی‌توانند بدین وسیله غم‌ها، و افسردگی‌های خویش را تخلیه کنند و عقده‌های درونی خویش را بگشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند.

به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن‌ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می‌ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می‌دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می‌باشد»^۱.

و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده‌های انباشته در درون انسان را می‌کاهد و درمان بسیاری از آلام و رنج‌های درونی انسان است. در حقیقت اشک چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می‌گردد.

بی بی سی فارسی می‌نویسد:

«بنابر پژوهشی که یک روانشناس درباره مجلات و روزنامه‌های پرخواننده آمریکا در سال ۱۹۸۶ انجام داده بود، ۹۴ درصد مقالاتی که درباره گریه منتشر می‌شود این نظر را تأیید می‌کند که گریستن به کاهش تنش‌های روانی کمک می‌کند.

در سال ۲۰۰۸ پژوهشی درباره حدود ۴۳۰۰ جوان [در بازه سنی ۲۰ تا ۳۹] در ۳۰ کشور مختلف انجام شد، بیشتر، ولی نه همه، معتقد بودند که پس از گریه هم از نظر ذهنی هم از نظر جسمی احساس بهتری دارند»^۲

در سایت ویکی پدیا نیز در مورد فوائد گریه کردن چنین می‌خوانیم:

۱. صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص ۱۳۴.

2. https://www.bbc.com/persian/magazine_39313914

«از فواید پزشکی گریه می توان به دفع سموم بدن مانند کاتکول آمین و ایجاد تعادل شیمیایی و بازشدن دید و شستشوی سطح چشم اشاره کرد. و به عنوان مکانیزم دفاعی مقابل جرم ها و باکتری ها عمل می کند.»^۱

به گزارش سلامت نیوز به نقل از آنا، تحقیقات علمی نشان می دهد گریه کردن فواید شگفت انگیزی برای جسم و روح ما دارد. به گفته دانشمندان ۱۴ مزیت مختلف در گریه کردن وجود دارد که برخی از آنها از قرار ذیلند:

گریه کردن اضطراب را کم می کند و روحیه را تقویت کرده و باعث ایجاد پیوند می شود، و همینطور سموم بدن را دفع می کند. طبق تحقیقات شیمیدانی به نام ویلیام فری، اشک ها به دفع سموم بدن کمک می کنند. فری اشک های حاصل از تحریک چشم ها (مثل بریدن پیاز) را با اشک های عاطفی مقایسه کرد و متوجه تفاوت های شیمیایی آن ها شد که احتمالاً ناشی از تأثیرات اضطراب بر بدن است....

گریه کردن مثل یک ضد عفونی کننده ی طبیعی عمل می کند. گریه کردن احتمالاً می تواند به از بین رفتن باکتری ها کمک کند. اشک ها حاوی پروتئینی به نام لیزوزیم هستند که می تواند مولکول های مضر را از بین ببرد. تحقیقی در سال ۲۰۱۱ نشان داد ماده ی لیزوزیم می تواند باکتری سیاه زخم را از بین ببرد....

گریه کردن به چشم ها کمک می کند. کارکرد بیولوژیک اشک ها مرطوب نگه داشتن چشم یا محافظت از آن در برابر گرد و خاک یا دودی است که وارد چشم می شود. ظاهراً اشک های عاطفی از این پروسه ی بیولوژیک تبدیل به چیز پیچیده تری در انسان ها شدند که به دلایل کاملاً احساسی و نه فیزیکی رخ می دهند. نبود اشک باعث بروز بیماری خشکی چشم و در نتیجه احساس درد و حتی نابینا شدن می شود. ارتباط این مسأله با گریه ی عاطفی هنوز معلوم نیست،

اما تحقیقی بر روی بیماران مبتلا به سندروم شوگرن (که موجب خشکی شدید چشم‌ها می‌شود) نشان داد این افراد توانایی کمتری در تشخیص احساسات خود داشتند.

گریه کردن روی هورمون‌ها تأثیر می‌گذارد. عمل گریه کردن سطح هورمون‌های اندورفین را افزایش می‌دهد. این هورمون‌های طبیعی بدن شادی آور و آرامش بخش هستند؛ بنابراین گریه کردن فشار را کم کرده و احساس بهتری ایجاد می‌کند.

احتمالاً به همین دلیل است که گاهی می‌خواهیم با تماشای یک فیلم غم‌انگیز گریه کنیم. به علاوه طی تحقیقی مشاهده شد سطح اکسی‌توسین یا همان هورمون عشق در بدن مادران با دیدن یا شنیدن گریه‌ی یک کودک افزایش پیدا می‌کرد.^۱

روانشناسان معتقدند که مجالس عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام نه تنها افسردگی به بار نمی‌آورد، بلکه افسردگی افراد را از بین نیز می‌برد.

سیدعلی مرعشی، متخصص روانشناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز در گفتگو با خبرنگار مهر گفت:

«عده‌ای مرتباً بر طبل این قضیه می‌کوبند که عزاداری‌های محرم برای سلامت روان مضر بوده سبب افسردگی می‌شود. در پژوهشی که انجام دادیم (و در مجله دستاوردهای روانشناختی دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۹۲ چاپ و منتشر شد)، به افرادی که در مراسم عزای امام حسین علیه السلام شرکت می‌کردند و کسانی که شرکت نمی‌کردند به عنوان گروه شاهد - با قید همتاسازی دو گروه پیش از شروع دهه اول محرم پرسشنامه افسردگی «بک» داده شد و پس از پایان دهه اول محرم دوباره هر دو گروه مورد آزمون قرار گرفتند (پیش‌آزمون پس‌آزمون)

نتایج مقایسه میانگین نمره افسردگی دو گروه در تحلیل واریانس نشان داد که در میان شرکت کنندگان کسانی که افسردگی نداشتند پس از عزاداری هم افسرده نشدند و کسانی که افسرده بودند بعد از عزای امام حسین علیه السلام نمره افسردگی آن‌ها کاهش یافته و میانگین آن به زیر حد طبیعی رسیده بود.

وی ادامه داد: بنابراین فرض اینکه شرکت در عزاداری محرم سبب افسردگی می‌شود رد شد و بلکه خلاف آن تأیید شد؛ به این معنی که شرکت در عزاداری برای سلامت روانی مفید است و سبب کاهش افسردگی یا بهبود آن می‌شود.

وی افزود: اما چگونه شرکت در یک جلسه غم‌انگیز باعث کاهش افسردگی می‌شود؟ این جلسات چه فرقی با بقیه جلسات غم‌انگیز دارند؟ بر اساس مکانیزم‌های مورد قبول در مکاتب روانشناسی عرفی ۶ مکانیزم پیشنهاد کردیم؛

۱. اول اینکه افراد برونریزی یا تخلیه هیجانی می‌کنند و این باعث می‌شود هیجانات منفی باقیمانده تقلیل یابد.

۲. دوم اینکه اگر کسی احساس گناه حل نشده‌ای دارد، ممکن است گرایش به افسردگی پیدا کند، اما وقتی در عزاداری شرکت کرد و امید به رحمت خدا پیدا کرد، این امید احساس گناه را تا حدی خنثی و افسردگی را برطرف می‌کند.

۳. سوم اینکه یکی از دلایل افسردگی احساس تنهایی است. شرکت در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام همراه با خیل عظیمی از افراد باعث می‌شود فرد خودش را تنها نبیند و خود را عضو یک گروه منسجم بزرگی بنام گروه عزاداران امام حسین علیه السلام تلقی کند و به این ترتیب احساس حمایت اجتماعی می‌کند.

۴. نکته چهارم این است که ضعف سرمایه‌های معنوی سبب افزایش آسیب‌پذیری روانی از جمله استعداد افسردگی می‌شود. در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام غلظت بالایی از سرمایه‌های معنوی قابل اکتساب است.

۵. نکته پنجم باید گفت افراد افسرده یا در معرض ابتلاء به افسردگی، در

مراسم عزاداری حسینی علیه السلام این فرصت را می‌یابند تا مصائب خود را با مصائب امامشان که او را از خود بهتر می‌دانند مقایسه کرده و از دیدگاه شناختی بزرگ‌نمایی مصائب خود را متوقف کنند. آن‌ها در این روند متوجه می‌شوند که عزیزتر از آن‌ها در درگاه خداوند تعالی مشکلات بزرگ‌تری داشته است و این تحمل مشکلات را برای عزاداران آسان می‌کند.

۶. ششم اینکه یکی از دلایل افسردگی احساس پوچی، بی‌هدفی و بی‌معنایی است. در مراسم سوگواری سیدالشهداء علیه السلام فرد این فرصت را می‌یابد تا همسو با ایشان زندگی پرمعناتر و هدفمندتری را شروع کند و به این ترتیب از افسردگی فاصله می‌گیرد.^۱

۳۴. توضیحاتی در مورد غذا دادن به عزاداران حسینی و دادن هدیه به

مداحان!!!

پرسش سی و چهارم:

این خوردن‌ها و نوشیدن‌هاست که محرم را زنده نگه داشته است. به مداح بولی نده و به عزادار غذایی، بنگر اوضاع چقدر منقلب گردد!!!

پاسخ:

وهابی بیسواد توجه ندارد که اطعام کردن عزاداران و مصیبت دیدگان از سنن اسلامی است که مورد تاکید روایات اهل سنت هم قرار گرفته است، چرا که عزاداران و مصیبت دیدگان درگیر عزاداری و اظهار حزن و غم و اندوه‌اند و مناسب است برایشان در این حالت غذا تهیه شود زیرا عزاداری و مصیبت آنان را از تهیه غذا مشغول داشته است.

علمای اهل سنت نقل می‌کنند:

«لَمَّا جَاءَ نَعْيُ جَعْفَرِ حِينَ قُتِلَ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اصْنَعُوا لِآلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا، فَقَدْ أَتَاهُمْ أَمْرٌ يَشْعَلُهُمْ» (وقتی خبر شهادت جعفر به پیامبر رسید، فرمود برای آل جعفر طعامی تهیه کنید چرا که گرفتار امری شده‌اند که آنان را مشغول داشته است)^۱

یا مطابق نقل دیگر فرمود:

«اصْنَعُوا لِآلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا؛ فَإِنَّهُ قَدْ أَتَاهُمْ أَمْرٌ شَعَلَهُمْ». (برای آل جعفر طعام و غذا مهیا کنید، چرا که گرفتار امری شده‌اند که آنان را به خود مشغول داشته است)^۲

در نقل شیعه نیز آمده است که «امام باقر علیه السلام به هشتصد درهم از امالش وصیت می‌کرد که پس از شهادتشان برای عزاداران‌شان از آن غذا تهیه شود و سنت پیامبر در قضیه تهیه طعام برای آل جعفر اجرایی شود»

«أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِتَمَانِيَةِ دِرْهَمٍ لِأُمَّهِ وَكَانَ بَرَى ذَلِكَ مِنَ السُّنَّةِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - قَالَ اتَّخَذُوا لِآلِ جَعْفَرٍ طَعَامًا فَقَدْ شَغَلُوا.»^۳

لذا می‌بینیم که امام سجاد علیه السلام برای عزاداران امام حسین علیه السلام غذا تهیه می‌کرد، چنان که نقل می‌کنند:

«وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم، لباس سیاه و خشن بر تن کردند و از هیچ گرمی و سردی‌ای، شکوه نمی‌کردند. علی بن الحسین علیه السلام در [موقع] سوگواری آنان، غذا تهیه می‌کرد.» «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، لَبِسْنَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمَسْوَحَ، وَكُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرَدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۸۰

۲. سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۱۲۳؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۳۶۸؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۱۰

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷

بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَعْمَلُ هُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَائِمِ»^۱

شیعیان نیز هر ساله به این سنت عمل می‌کنند و برای عزاداران حسینی که مصیبت و عزاداری برای امام حسین علیه السلام آنان را از تهیه غذا مشغول داشته است، غذا تهیه می‌کنند و آنان را اطعام می‌کنند، اطعام کردنی که مورد تاکید و توصیه خداوند است، چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«بهترین شما، کسی است که [به دیگران] طعام بدهد و سلام را آشکارا بگوید و آن گاه که مردم در خواب‌اند، به نماز برخیزد.» «خَيْرُكُمْ مَنْ اطْعَمَ الطَّعَامَ، وَأَفْسَى السَّلَامِ، وَصَلَّى وَالنَّاسُ نِيَامٌ»^۲

بخاری نقل می‌کند:

«مردی از پیامبر اسلام سوال کرد که کدام دستور اسلام برترین دستورهاست؟ پیامبر گرامی فرمود:

«این که دیگران را اطعام کنی و بر همگان چه آنان که می‌شناسی و چه نمی‌شناسی، سلام کنی» «أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ، وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ»»^۳

همینطور اهل بیت علیهم السلام به ما یاد داده‌اند به شعراء و مداحان اهل بیت علیهم السلام مبلغی صله و هدیه دهیم، چرا که ممکن است آنان به خاطر اشتغال به امر شعر سرایی و مداحی مصائب اهل بیت علیهم السلام نتوانند به نحو مناسب امرار معاش کنند و شایسته است کمک و هدیه‌ای به آنان داده شود تا خود و خانواده در تنگی معاش قرار نگیرند، چنان که علمای اهل سنت و شیعه نقل می‌کنند:

«وقتی کُمیت بن زید اسدی، از طایفه اسد، از بنی مُضَر بن نزار، [قصیده

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۱۵۶۴، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸، ح ۳۳.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۰.

۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۱.

میمیه [هاشمیّات را سرود...، در همان زمان، به مدینه آمد و خدمت ابو جعفر باقر علیه السلام رسید و ایشان شبانه به او اجازه وارد شدن داد. وقتی او در [قصیده] میمیه اش به این جا رسید که: «و کشته شدن آن کشته در ظف و کربلا، نیرنگی از جانب آنان بود؛ همان فرومایگان امت و رذل‌ها. امام باقر علیه السلام گریست و فرمود: «ای کُمیت! اگر نزد ما مالی بود، به تو می‌دادیم؛ ولی در حق تو همان است که پیامبر خدا به حَسَنان بن ثابت فرمود که: همواره به روح القدس تأیید شده‌ای، تا زمانی که از ما اهل بیت دفاع می‌کنی.».... «یا کُمیت! لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ، وَلَكِنْ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسَنانِ بْنِ ثَابِتٍ: لَأَزَلْتُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.»^۱

یا در نقل دیگر آمده است که امام رضا علیه السلام به دو تن از مداحان اهل بیت علیهم السلام بیست هزار درهم هدیه داد: «فَوَهَبَ لَهُمَا عِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ»^۲
علامه امینی می‌نویسد:

«بیوسته شعرا از نقاط دور با قصائد مذهبی و چکامه‌های دینی خود، به خدمت ائمه علیهم السلام مشرف میشدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع میگشتند و شعر آنان را که چکیده فکر و اندیشه‌شان بود به نظر اعجاب می‌نگریستند و تحسین می‌فرمودند و به احترام مقدمشان، محفلها تشکیل و دوستان خود را بدان محافل دعوت میکردند، و با دادن صله و جاززه‌های گرانبها، شعرا را مورد نوازش و مرحمت قرار میدادند»^۳

البته این بیان که اگر در مجالس امام حسین علیه السلام اطعام طعام به عزاداران یا صله و هدیه دادن به مداحان نبود، این مجالس از فروغ و رونق می‌افتاد، این

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۲؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۰۲

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۴۲

۳. ترجمه الغدیر، ج ۳، ص ۳۵

سخن نشانه نهایت جهل و سست رایبی صاحبش است، زیرا عزاداران و مداحان شیفته اهل بیت علیهم السلام این امور برایشان اهمیتی ندارد و با جان و دل قدم در مسیر امام حسین علیه السلام بر می دارند و فرقی نمی کند که اطعام و هدیه ای باشد یا نباشد، چرا چنین نباشد، در حالی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» «همانا با کشته شدن حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد می شود که هرگز، سرد نمی گردد.»^۱

۳۵. توضیحاتی در مورد برهنه شدن در عزاداری!!

پرسش سی و پنجم:

لخت و برهنه شدن در مراسم عزاداری امام حسین در این رابطه توضیح

دهید؟!!

پاسخ:

در کتاب دانشنامه امام حسین علیه السلام می خوانیم:

«استحباب عزاداری برای سالار شهیدان، بر پایه ادله قطعی، ثابت است و با عنایت به آثار و برکات فردی و اجتماعی آن، از بزرگ ترین عبادات محسوب می گردد؛ اما در باره چگونگی انجام گرفتن این عبادت، معیار، عزاداری های مرسوم در عصر صدور روایات مربوط به این عزاداری است؛ بلکه می توان گفت: اطلاق این روایات، شامل انواع عزاداری های مرسوم در اعصار مختلف نیز می گردد، مشروط به این که آنچه رایج شده، برای عزاداری صدق کند و موجب وَهْن مکتب اهل بیت علیهم السلام نگردد و یا همراه با انجام دادن عملی نامشروع نباشد.

بنا بر این، آنچه در شماری از مجالس عزاداری، به تدریج مرسوم شده است (مانند: استفاده از ابزارهای موسیقی و آهنگ های مبتذل، تشبّه مرد به زن، و

همچنین کارهایی چون قمه زدن، بدعت در عزاداری محسوب می شود، بویژه قمه زدن که در عصر حاضر، زمینه ساز تبلیغات سوء بر ضد پیروان اهل بیت علیهم السلام و موجب وهن مکتب تشیع است.^۱

لخت کردن و سینه زدن بر بدن لخت در عزاداری امام حسین علیه السلام هم از جمله بدعت‌هایی است که وارد بر عزادای شده است، و بر عمل لخت شدن هم عرفا عزاداری اطلاق نمی شود، شاهد این سخن آن است که هیچکس چنین عملی را در عزاداری پدر و مادر و نزدیکان خود انجام نمی دهد و برهنه نمی شود. امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«چه سخن حکیمانه جامعی است این سخن که: آنچه برای خود دوست می داری، برای دیگران [نیز] دوست بدار، و آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگران [نیز] نپسند.» «... أَنْ تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لَهَا»^۲

در جایی که در قبال مردم عادی موظفیم که آنچه برای خود ناپسند می دانیم، برای آنان نیز ناپسند بدانیم، به طریق اولی در قبال ائمه علیهم السلام وظیفه شدیدتری داریم که آنچه در قبال خود ناپسند می دانیم، در قبال آن بزرگواران هم ناپسند بدانیم، بر این اساس چگونه قابل قبول است که لخت شدن و برهنه شدن در عزای پدر و مادر خودمان برایمان ناپسند باشد، اما این کار ناپسند را در قبال ائمه علیهم السلام و امام حسین علیه السلام مرتکب شویم!!

در روایات فراوانی آمده است که شیعیان باید الگویشان اهل البیت علیهم السلام باشند و سبب خوش نامی آنان شوند نه با انجام افعال موهن و سخیف و کلمات

۱. دانشنامه امام حسین، ج ۹، ص ۳۷۶

۲. تحف العقول، ص ۸۱

نامناسب سبب سستی آنان و مذهبشان شوند^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای جماعت شیعه! مایه آبروی ما باشید نه باعث بدنامی ما» «كُونُوا لَنَا زِينًا،

وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا سِينًا»^۲

بر این اساس آنچه امروزه تحت عنوان لخت شدن در عزاداری مطرح می‌شود که موجبات تمسخر و خواری افراد و مذهب را نزد بیگانگان فراهم می‌کند از جمله اموری است که مورد نهی می‌تواند باشد، با توجه به آنکه خداوند مومن را عزیز می‌شمارد و از انجام اموری که موجب خواری او می‌گردد نهی کرده است؛ «عزت مخصوص خدا و رسول و مومنان است» (منافقون ۸)

آنچه گفتیم در کلام مرجع عالی قدر، آیت الله مکارم شیرازی مورد اشاره قرار گرفته است.

از ایشان چنین سوال شد:

برهنه شدن در این مجالس برای سینه‌زنی چه حکمی دارد؟

جواب: هرگاه در حضور بانوان باشد جایز نیست و در غیر این صورت نیز چون ممکن است سبب وهن مراسم عزاداری گردد بهتر است از آن چشم‌پوشی شود.

سؤال ۴۶. فلسفه حرمت برهنه شدن برای سینه‌زنی در جایی که خانم‌ها هم

نیستند و فیلم هم گرفته نمی‌شود چیست؟

جواب: این کار اشکال دارد؛ زیرا خلاف شأن مجلس عزای سیدالشهدا علیه السلام

است. کدام یک از ما در مراسم عزای پدر خود برهنه می‌شود و مثلاً به اهل

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۴۹ باب ۱۹

۲. امالی صدوق، ص ۳۲۷

مجلس تعزیت می‌گوید.^۱

در پایان نیز گفتنی است، در وقتی که امام حسین علیه السلام قبل از ورود به میدان نبرد در زیر لباسهای خود، لباس کهنه می‌پوشد تا وقتی دشمن لباسهایش را به غارت بردند، برهنه نشود! چگونه عده‌ای که خود را پیرو امام حسین علیه السلام می‌دانند در مجالس عزای او خود را برهنه می‌کنند! آیا این تضاد و تناقض میان عملکرد این افراد با عملکرد امام حسین علیه السلام را نمی‌رساند!

مرحوم ابن شهر آشوب نقل می‌کند:

«هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود: «اَتَّوْنِي بِثَوْبٍ لَا يُرْعَبُ فِيهِ، اَلْبِسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا اجْرَدُ، فَاِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ» «برایم جامه کهنه‌ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می‌دانم پس از شهادت لباسهایم روده خواهد شد».^۲

۳۶. توضیحاتی در مورد ارتباط نسبی عباس علیه السلام با شمر و ازدواج امام حسن علیه السلام با خواهر یزید!!!

پریش سی و ششم:

قابل توجه شیعیان حواستون باشه عصبانی نشید خواهر شمر و فحش ندین چون خواهر شمر زن حضرت علی همان ام البنین مادر حضرت ابوالفضل است، مادر شمر هم فحش ندین چون مادر شمر مادر زن حضرت علی است، در ضمن خواهر یزید را هم فحش ندین چون زن امام حسن است، ابو سفیان و عمر و ابوبکر را هم فحش ندین، چون هر سه تایی اون‌ها پدر خانم‌های حضرت محمد هستن، بهتره به خودتون فحش بدین که ناآگانه به اختلاف خانوادگی اینا دخالت کرده‌اید

۱. احکام عزاداری، ص ۴۹

۲. المناقب، ج ۴، ص ۱۱۹.

این‌ها از نظر نسبی و سببی هزار جور با هم فامیل بودن!!!

پاسخ:

حضرت ام البنین علیها السلام خواهر شمر نمی‌باشد تا مادر شمر، مادر زن علی علیه السلام تلقی شود.

نسب حضرت ام البنین علیها السلام یا همان فاطمه کلایه به این نحو است:

«ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعہ بن الوحید من بنی کلاب»^۱

در حالی که نسب شمر چنین است:

«شمر بن ذی الجوشن الضبابی بن شرحبیل بن الاعور بن عمر بن معاویه و

هو الضباب بن کلاب»^۲

هر دو نفر بیش از پنج پشت یعنی در شخصی به نام کلاب به یکدیگر می‌رسند و هر دو کلابی هستند که به معنای هم قبیله بودن است و نه برادر و خواهر بودن ام البنین با شمر ملعون.

شاید آنچه برای شبهه افکن توهم بیان فوق را ایجاد کرده است، ماجرای امان نامه دادن به عباس علیه السلام از سوی شمر است که شمر در این ماجرا عباس علیه السلام و برادرانش را خواهرزاده خود خطاب کرده است.

مرحوم ابن طاووس نقل می‌کند:

«شمر بن ذی الجوشن که خدا، لعنتش کند آمد و ندا داد: خواهرزادگان من،

عبد الله، جعفر، عباس و عثمان، کجا هستید؟ حسین علیه السلام فرمود: «پاسخش را بدهید، هر چند فاسق است؛ چرا که یکی از دایی‌های شماست». آنان به او گفتند: چه کار داری؟ گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امان هستید. خود را به همراه برادرتان حسین، به گشتن ندهید و در اطاعت امیر مؤمنان یزید بن معاویه

۱. جمهره انساب العرب، ج ۱، ص ۴

۲. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۴۶

باشید.

عبّاس بن علی علیه السلام، او را ندا داد: «دستانت، بُریده باد و لعنت بر امانی که آورده‌ای، ای دشمن خدا! آیا به ما فرمان می‌دهی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه را واگذاریم و در اطاعت ملعونان و فرزندان ملعون‌ها درآییم؟!». شمر، خشمگینانه، به سوی لشکرش بازگشت.»

«أَقْبَلَ شُمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ فَنَادَى: أَيْنَ بَنُو آخِي عَبْدِ اللَّهِ وَجَعَفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ، فَقَالُوا لَهُ: مَا سَأَلْنَاكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي آخِي، أَنْتُمْ آمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ آخِيكُمْ الْحُسَيْنِ، وَالزَّمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ! فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنٌ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرِكَ أَخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللَّعْنَاءِ أَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ؟! فَرَجَعَ السِّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغَضَّبًا»^۱

این که شمر حضرت عباس را خواهر زاده خود خطاب می‌کند منظورش آن است که مادر ایشان از قبیله ما است و مانند خواهر ما محسوب می‌شود نه آنکه واقعا خواهر ما باشد.

رسم عرب بر این بود که اگر دختری از طایفه آنها با طایفه دیگری ازدواج می‌کرد حتی اگر چند نسل می‌گذشت، فرزندان او را با انتساباتی این گونه خطاب قرار می‌دادند.

لذا می‌بینیم که برخی از شارحین در توضیح بیان فوق می‌نویسند:

«مقصودش چهار پسر ام البنین برادران حضرت سید الشهداء بود که چون مادرشان ام البنین از قبیله بنی کلاب بود و شمر نیز از آن قبیله بود از این رو آنان

۱. الملهوف، ص ۱۴۸، مثیر الأحزان، ص ۵۵

را خواهر زاده خطاب کرد»^۱

این نکته در پاورقی کتاب بحار الانوار هم مورد تاکید واقع شده است:
«وذلك لان أم البنين بنت حزام أم عباس و عثمان و جعفر و عبد الله كانت
كلابية و شمر ابن ذى الجوشن كلابي»^۲

اما این که شبهه افکن مدعی شد که امام حسن علیه السلام خواهر یزید را به همسری گرفته است، این ادعا نیز دروغ و خلاف واقع است و مورخین چنین مطلبی را نقل نکرده‌اند.

شیخ عباس قمی موارد ذیل را به عنوان همسران امام حسن علیه السلام معرفی می‌کند:

«امّ بشیر دختر ابی مسعود عقبه خزرجی - خوله دختر منظور فزاریّه - امّ اسحاق دختر طلحة بن عبید الله تمیمی»^۳

در رابطه با این ادعا که ابوبکر و عمر و ابوسفیان پدر خانم پیامبر اسلام بوده‌اند، لذا باید احترامشان حفظ شود نیز گفتنی است که ازدواج پیامبر گرامی با دختران آنان از روی احترام و درجه دادن به افراد مذکور نبوده است.

ازدواج پیامبر گرامی با عایشه و حفصه، دو دختر ابوبکر و عمر به پیشنهاد دیگران و از روی دلسوزی پیامبر (که مثلاً کسی با آنها ازدواج نمی‌کرد) و جلب حمایت قبائلشان بوده است، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم؛^۴

ازدواج پیامبر با ام حبیبه دختر ابوسفیان نیز در جهت تجدید روحیه او بوده است، آن هم زمانی که او مسلمان شده بود و رابطه‌ای با پدرش که از دشمنان

۱. الإرشاد للمفید / ترجمه رسولى محلاتى، ج ۲، ص ۹۱

۲. بحار الانور، ج ۴۶، ص ۸۱

۳. منتهی الآمال فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۷۱

اسلام بود، نداشت، چنان که در ذیل گفته ایم:^۱
صرف اینکه فردی رابطه نسبی و سببی با پیامبر گرامی داشته باشد، دلیل بر سعادت او نمی‌گردد، چنان که می‌بینیم فرزند نوح و همسران نوح و لوط و عموی پیامبر اسلام ابولهب، دارای این ارتباطات بودند، اما اهل دوزخ شدند و خداوند در مذمت آنان آیاتی را نازل کرد: (هود ۴۷ - تحریم ۱۰ - مسد ۱)
در نقلی آمده است که امام سجاد علیه السلام خطاب به طاووس الفقیه فرمود:
«خداوند بهشت را برای اطاعت کنندگان و نیکان آفریده است؛ هرچند برده‌ای حبشی باشد (و هیچ نسبتی با پیامبر و آلش نداشته باشد) و جهنم را برای عاصیان و گنهکاران خلق نموده است؛ هر چند از قبیله قریش (و از نزدیکان پیامبر) باشد.

مگر این آیه شریفه را نشنیده‌ای: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾؛ هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست! مومنون ۱۰) به خدا قسم فردای قیامت هیچ چیزی به تو سود نمی‌رساند؛ مگر عمل صالحی که پیش فرستاده‌ای»

«خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ وَاللَّهِ، لَا يَنْفَعُكَ غَدًا إِلَّا تَقَدِّمَةُ تَقَدِّمُهَا مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ»^۲
تقابلهای اهل بیت علیهم السلام با افراد هم به خاطر دین خداوند و عمل نکردن به فرامین الهی توسط دیگران بوده است نه تعصبات کور خانوادگی و قبیله‌ای که به

1. https://t.me/Rahnameye_Behesht/13018

۲. بحارالانور، جلد ۴۶، صفحه ۸۱.

دور از حق و حقیقت است و اساساً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ما فرموده است: هر کس دارای چنین اختلافات و تعصبات کور قبیلگی باشد، از اسلام و ایمان خارج شده و وارد بر جاهلیت شده است، چنان که فرمود:

«مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ» «هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد، خداوند در روز قیامت، او را با اعراب جاهلی بر می‌انگیزد.»^۱

۳۷. عزاداری کردن امامان علیهم السلام و گرفتن سالگرد برای امام حسین علیه السلام!!!

پرسش سی و هفتم:

عقیل هاشمی: اعتراف دانه درشت‌های شیعه به عدم برگزاری سالگرد عزاداری توسط اهل بیت!!!! امام جمعه اصفهان اعتراف کرد که امامان عزاداری نمی‌کردند!!!

پاسخ:

امامان بزرگوار ما پس از واقعه کربلا همواره به مساله گریه و عزاداری بر امام حسین علیه السلام اهتمام می‌ورزیدند که هم اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. گریه و عزادای امام سجاد علیه السلام:

«امام باقر علیه السلام فرمود:

«علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در شبانه‌روز، هزار رکعت نماز می‌خواند... و بر پدرش حسین علیه السلام به مدت بیست سال گریست. هیچ‌گاه غذایی در برابرش گذاشته نشد، مگر این که گریست، تا جایی که یکی از غلامانش به ایشان گفت: ای پسر پیامبر خدا! آیا وقت آن نرسیده که اندوهت به پایان برسد؟ به وی فرمود: «وای بر تو! یعقوب پیامبر، دوازده پسر داشت که خدا یکی از آنها را از او پنهان کرد؛ ولی چشمانش از کثرت گریه بر یوسف، سفید گردید و

موهایش از اندوه، سفید شد و کمرش از غم خمید، در حالی که پسرش زنده بود. من، پدر و برادر و عمو و هفده تن از خانواده‌ام را دیدم که در اطرافم کشته شدند. چگونه اندوهم پایان پذیرد؟»

«وَلَقَدْ كَانَ بَكِي عَلَى أَبِيهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَشْرِينَ سَنَةً، وَمَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى، حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلَى لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَمَا أَنْ لِحِزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِي فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ، إِنَّ يَعْقُوبَ النَّبِيِّ علیه السلام كَانَ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ عَلَيْهِ، وَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ، وَاحِدًا وَدَبَّ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَانَ ابْنُهُ حَيًّا فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَأَخِي وَعَمِّي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَقْتُولِينَ حَوْلِي، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي؟»^۱

۲. گریه و عزاداری امام باقر علیه السلام:

کمیت می‌گوید:

«بر آقايم امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! من در باره شما شعرهایی گفته‌ام. اجازه می‌دهید آنها را بخوانم. امام علیه السلام فرمود: ای کمیت! [این روزها] ایام البیض است [و شعرخوانی در آن، روا نیست]. گفتم: اشعار، در باره شماست. فرمود: «بخوان» و من خواندم: روزگار، مرا خندانند و گریانند و روزگار، تحوّل و رنگارنگی دارد. نه تن که در طف، نیرنگ زده شدند،

همه‌شان کفن گردیدند. ایشان گریست و امام صادق علیه السلام هم گریست و شنیدم که کنیزی از پشت پرده می‌گرید. نیز وقتی به این گفته رسیدم که: و شش تن که کسی همپای آنان نیست: پسران عقیل، بهترین جوانان، و آن گاه علی، خوب و مولای شما که یادشان اندوه‌هایم را بر می‌انگیزاند امام علیه السلام گریست و آن گاه فرمود:

۱. الخصال یک جلدی، ص ۵۱۷، ح ۴، المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۶؛ بحار الأنوار،

«هیچ کس نیست که از ما یاد کند و یا ما نزد او یاد شویم و از چشمانش اشکی هر چند به کوچکی بال پشه باشد جاری شود، مگر این که خداوند در بهشت، خانه‌ای برایش می‌سازد و آن را حجابی میان او و آتش قرار می‌دهد.»

«...ما مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ قَدَرَ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ، إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ، وَجَعَلَ ذَلِكَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ»^۱

۳. گریه و عزاداری امام صادق علیه السلام:

عبد الله بن سنان می‌گوید:

«در روز عاشورا بر سرورم امام صادق علیه السلام وارد شدم، در حالی که گرفته و اندوهناک بود و اشک‌هایی همانند لؤلؤ از چشمانش سرازیر بود. گفتم: ای پسر پیامبر خدا! گریه‌ات از چیست؟ خداوند، چشمانت را گریان نکند! به من فرمود: «آیا غافلی؟ آیا نمی‌دانی که حسین بن علی علیه السلام در چنین روزی کشته شد؟».

امام صادق علیه السلام چنان گریست که محاسنش از اشک‌هایش تر شد.»

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام أَصِيبَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟... قَالَ: وَيَكِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِدُمُوعِهِ»^۲

هارون بن خارجه می‌گوید:

«در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که از حسین علیه السلام یاد کردیم. ایشان گریست و ما هم گریه کردیم. امام علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: «حسین علیه السلام فرمود: من کشته اشکم و هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، مگر این که می‌گرید.»

«كُنَّا عِنْدَهُ، فَذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ علیه السلام، فَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَبَكَيْنَا.

قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا

۱. کفایة الأثر، ص ۲۴۸، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۹۰، ح ۲.

۲. مصباح المتعجب، ص ۷۸۲، المزار الکبیر، ص ۴۷۳، ح ۶، الإقبال، ج ۳، ص ۶۵، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۰۳، ح ۴.

بکی»^۱

امام صادق علیه السلام خانواده خود را نیز توصیه به عزاداری می‌کرد، چنان که در نقلی سفیان بن مُصعب عبدي می‌گوید:

«بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. فرمود: «به امّ فرّوه بگوئید که بیاید و بشنود که با جدّش چه کار کردند». امّ فرّوه آمد و پشت پرده نشست. امام علیه السلام به من فرمود: «بخوان». گفتم: ای امّ فرّوه! تمام تلاشت را بکن که اشکت جاری باشد. امّ فرّوه، مویه کرد و شیون زن‌ها، بلند شد. امام صادق علیه السلام فرمود: «در! در!». مردم، مقابل در، گِرد آمدند. امام صادق علیه السلام کودکی از ما را که بی‌هوش شده بود، به سوی آنها فرستاد و زنان، شیون کردند.»

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ: قُولُوا لِامِّ فَرَوَةَ «(۱) تَجِيءُ فَتَسْمَعُ مَا صُنِعَ بِجَدِّهَا، قَالَ: فَجَاءَتْ فَفَعَدَتْ خَلْفَ السِّتْرِ، ثُمَّ قَالَ علیه السلام: أَنْشِدْنَا، قَالَ: فَقُلْتُ: «فَرَوْ جُودِي بِدَمْعِكَ الْمَسْكُوبِ». قَالَ: فَصَاحَتْ وَصِحْنَ النِّسَاءُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: الْبَابُ الْبَابُ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْبَابِ.»

قَالَ: فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام صَبِيًّا لَنَا عُشِّي عَلَيْهِ، فَصِحْنَ النِّسَاءُ»^۲

۴. گریه و عزاداری امام کاظم علیه السلام:

ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:
«وقتی ماه محرم می‌رسید، پدرم خندان دیده نمی‌شد و پریشان حالی بر او سایه می‌انداخت، تا این که ده روز از آن می‌گذشت. وقتی روز دهم فرا می‌رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش بود و می‌فرمود: «امروز، همان روزی است که حسین علیه السلام کشته شده است.»

«كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا، وَكَانَتْ الْكَاتِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ»

۱. کامل الزیارات، ص ۲۱۶، ح ۳۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹، ح ۵.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۶، ح ۲۶۳.

حَتَّى يَمِضِي مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامًا، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام.^۱

۵. گریه و عزاداری امام رضا علیه السلام:

«ابو بکار می گوید:

«مقداری از خاک کنار سر امام حسین بن علی علیه السلام را بر گرفتیم که گِل سرخ بود و بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و آن را به ایشان عرضه کردم. آن را گرفت و بویید و گریست و اشک هایش روان شد و آن گاه فرمود: «این، تربت جدم است.»
«أَخَذْتُ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام، فَأَتَيْتَهَا طِينَةً حَمْرَاءَ فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا علیه السلام فَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ، فَأَخَذَهَا فِي كَفِّهِ، ثُمَّ شَمَّهَا، ثُمَّ بَكَى حَتَّى جَرَّتْ دُمُوعُهُ، ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ تُرْبَةُ جَدِّي.»^۲

۶. گریه و عزادای امام زمان علیه السلام:

ایشان در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید:

«اکنون که روزگار، مرا عقب آورده و تقدیر، مرا از یاری دادن به تو باز داشته و نبوده ام تا با جنگجویان با تو، بجنگم و در برابر برافرازدگان پرچم دشمنی با تو، بایستم، پس هر صبح و شام بر تو می نالم و به جای اشک، از دیده خون می افشانم، از سر حسرت و تأسف بر تو و افسوس خوردن بر گرفتاری هایی که به تو رسیده، تا آن گاه که از سوز مصیبت و غم فقدانت بمیرم.»

«فَلَيْنَ أَحْرَتِنِي الدُّهُورُ، وَعَاقِبِي عَنِ نَصْرِكَ الْمُتَقَدِّرُ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً، وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمِوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَكَ وَتَلَهَّفَا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةٍ

۱. الأمالي للصدوق، ص ۱۹۱، ح ۱۹۹، الإقبال، ج ۳، ص ۲۸، روضة الواعظین، ص ۱۸۷، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۴، ح ۱۷.

۲. کامل الزیارات، ص ۴۷۴، ح ۷۲۳، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۱، ح ۵۶.

المُصَابِ، وَغُصَّةِ الْاَكْتِيَابِ»^۱

بنابراین ادعای اینکه امامان ما عزاداری بر امام حسین علیه السلام نمی‌کردند، از اساس کذب و دروغ است. البته با توجه به جو تقیه‌ای که از جانب بنی امیه و بنی العباس بر امامان علیهم السلام حاکم بوده است، عزاداری بر امام حسین به صورت رسمی و علنی در جامعه صورت نمی‌گرفت و این عزاداری‌ها در مجالس خصوصی و خانوادگی و جمع یاران و شیعیان بوده است، چنان که امامان علیهم السلام توصیه به برقراری چنین مجالس خانوادگی به خاطر جو تقیه می‌کردند. در نقلی امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب فرمود:

«وقتی روز عاشورا می‌شود، به بیابان برو، یا روی بلندی خانه‌اش، با اشاره به امام حسین علیه السلام سلام کند و با جدّیت، بر قاتلش نفرین کند و پس از آن، دو رکعت نماز بگذارد. این کار را نزدیک ظهر، قبل از اذان، انجام دهد. آن گاه بر حسین علیه السلام مرثیه بسراید و بگرید و سفارش کند کسانی که در خانه‌اش هستند، بر حسین علیه السلام گریه کنند و با ناله کردن بر حسین علیه السلام، در خانه‌اش ماتم بر پا کند و با هم برای گریستن، هم صدا شوند. من برای آنان، از طرف خدا ضمانت می‌کنم که اگر این کار را انجام دهند، همه این ثواب‌ها را به دست می‌آورند.» «...فَأَنَا ضَامِنٌ لَهُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ هَذَا الثَّوَابِ»^۲

بر این اساس، عزاداری در زمان ائمه بیشتر در مجالس خصوصی و جمع یاران بوده است تا آن که در آغاز سده چهارم هجری، حکومت آل بویه در ایران و حکومت فاطمیان در شمال افریقا شکل گرفتند و اندک اندک، بر قلمرو خود افزودند. در نیمه دوم سده چهارم، ایران (بجز مناطق شرقی آن) و مرکز عراق، در اختیار دولت آل بویه بود و شمال شرق افریقا، مصر، شام و فلسطین نیز در اختیار

۱. المزار الکبیر، ص ۵۰۱، ح ۹، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰، ح ۸.

۲. کامل الزیارات، ص ۳۲۶، ح ۵۵۶، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۰، ح ۱.

فاطمیان قرار داشت. در سال ۳۵۲ق، معزّ الدوله دیلمی، حاکم بویه‌ای بغداد، با فرمانی، مردم را به اقامه عزاداری در روز عاشورا و در معابر، فرا خواند و بدین سان، عزاداری رسمیت یافت. یک دهه بعد، فاطمیان نیز در مصر چنین کردند.

مورّخان در رخداد‌های سال ۳۵۲ق، آورده‌اند که در دهم محرّم این سال، معزّ الدوله دستور داد که مردم مغازه‌هایشان را ببندند و بازارها و داد و ستد را تعطیل کنند، نوحه سر دهند و لباس‌های پشمین بپوشند و زنان، با موی پریشان و صورت سیاه و گریبان چاک‌زده، نوحه‌کنان در شهر بچرخند و برای مصیبت امام حسین علیه السلام، بر صورتشان بزنند. مردم نیز چنین کردند و از آن جا که حاکم با آنان بود و جمعیت شیعه بسیار بود، اهل سنّت نتوانستند از آن جلوگیری کنند.^۱

در کتاب البداية و النهایة (ج ۸، ص ۲۰۲) نیز آمده است:

«رافضی‌ها در دولت آل بویه، زیاده‌روی کردند و در حدود سال چهارصد در روز عاشورا در شهرهایی مانند بغداد، طبل‌ها به صدا در می‌آمد و در کوچه و بازار، خاکستر و گاه می‌پاشیدند و بر در مغازه‌ها پارچه سیاه می‌آویختند و مردم، اندوهناک و گریان، ظاهر می‌شدند و بسیاری از مردم برای همراهی و همدلی با حسین که تشنه کشته شد، آب نمی‌نوشیدند و زن‌ها صورت‌هایشان را باز می‌کردند و نوحه‌سرایی می‌نمودند و به سینه و صورت می‌کوبیدند و پابرنه در کوچه و بازار راه می‌افتادند.»

پس از فرمان معزّ الدوله، عزاداری در بغداد، به صورت آیینی رسمی در آمد که همه‌ساله، در هر کوی و برزن، با حضور شیعیان، انجام می‌گرفت. جامعه اهل سنّت

ساکن در مرکز خلافت، این جریان را خوش نمی‌داشتند. از این رو، گاه

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۳۱، المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۵۰، النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۳۳۴،

البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۷۶

درگیری‌هایی به وجود می‌آمد.

در الکامل فی التاریخ (ج ۵، ص ۳۳۶) و البدایة و النهایة (ج ۱۱، ص ۲۸۶) در یادکرد رویدادهای سال ۳۵۰ ق، آمده است:

«دهم عاشورای این سال، بازارهای بغداد، تعطیل شدند و مردم، آنچه را که پیش‌تر گرفته شد، کردند. آشوب بزرگی میان شیعیان و اهل سنت برپا شد. تعداد زیادی زخمی شدند و اموال به یغما رفت.»

منظور امام جمعه اصفهان هم در مورد عدم برگزاری عزاداری توسط امامان همین عزاداری رسمی در جامعه به خاطر جو تقیه بوده است، که وهابی کلام ایشان را تقطیع کرده است، امام جمعه اصفهان می‌گوید:

«اٹمه ما هیچ‌کدام به خاطر وجود دشمن و احتمال لطمه به خود و یازان خود عزاداری نمی‌کردند. دستورات ما دستورات الهی است؛ اگر از سوی خداوند به ما می‌رسید که در عزای امامان اگر کشته شوید اجر و پاداش به عزادار می‌رسید آنگاه می‌توانستیم در این شرایط کرونایی همان عزاداری سابق را برگزار کنیم، اما اگر از روی احساس و عقل شخصی خود دستور صادر کنیم و عزاداری را واجب بدانیم، تنها بر سر مردم کلاه می‌گذاریم و آن‌ها را فریب می‌دهیم.»^۱

۳۸. توضیحاتی در مورد ارتباط نسبی علی اکبر علیه السلام با ابوسفیان!!!

پرسش سی و هشتم:

علی اکبر شهیدی از دودمان رسول الله و امام الطلقاء ابوسفیان!!! ایشان عمه‌زاده امیر یزید بن معاویه بود و وجود ایشان دلیل محکمی هست از اینکه یزید و امویان در شهادت او و پدرش دستی نداشتند زیرا عرب در تعصب به عشیره و فامیل دوستی شهره هستند!!!

پاسخ:

لیلی، مادر علی اکبر، یکی دیگر از همسران امام حسین علیه السلام است. پدر او، ابو مُرّه صحابه پیامبر و مادرش میمونه، دختر ابو سفیان است. جدّ لیلی، عروّه بن مسعود ثقفی، از بزرگان صحابه است که در رُخداد صلح حدیبیه، به نمایندگی از قریش، نزد پیامبر آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله وی را پس از اختیار کردن اسلام، جهت تبلیغ دین، به سوی قبیله اش ثقیف فرستاد و وی بر اثر اصابت تیری به شهادت رسید. چون خبر شهادت وی به پیامبر رسید، فرمود: «مَثَل عروه، مَثَل صاحب یاسین است که قومش را به سوی خدا دعوت کرد؛ ولی آنها او را کُشتند.»^۱

چنان که گفتیم، مادر لیلی، یعنی مادر بزرگ علی اکبر، میمونه دختر ابو سفیان بوده است و به همین جهت، بر پایه گزارشی، معاویه، او را شایسته ترین فرد برای خلافت می دانست و او را چنین توصیف کرد:

«شایسته ترین فرد برای این کار (خلافت)، علی بن الحسین بن علی است. جدّش پیامبر خدا است و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر ثقیف را دارد.»^۲

البته این سخن معاویه، در واقع، یک موضعگیری سیاسی، به منظور نفی خلافت از خاندان رسالت و حسنین علیه السلام است، نه این که واقعا او خلافت را حقّ علی اکبر می دانسته است.^۳

جای سوال است که اگر معاویه لعنه الله علیه، علی اکبر علیه السلام را شایسته خلافت می دید، چرا خلافت را به فرزندش یزید واگذار کرد، مگر اهل سنت روایت

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۵۰۴، اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۰.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۸۶

۳. دانش نامه امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۵

ندارند که پیامبر گرامی فرمود:

«هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد، در حالی که می‌داند در میان آن ده نفر برتر از او وجود دارد، خدا و رسول و جماعتی از مسلمین را فریب داده است.»
«ایما رجل استعمل رجلا علی عشرة أنفس علم أن فی العشرة أفضل ممن استعمل فقد غش الله وغش رسوله وغش جماعة المسلمین.»^۱

یا احمد بن حنبل، به سند خود از ابن عباس، روایت کرده است:

«هر کس فردی را سرپرست جماعتی قرار دهد در حالی که می‌داند در میان آنان کسی وجود دارد که بیشتر مورد رضای خداوند است، به خدا و رسول او و مؤمنین خیانت کرده است.»^۲

همینطور ارتباط نسبی علی اکبر علیه السلام با ابو سفیان از ناحیه مادر، سبب شد که طبق نقلی، در روز عاشورا، امویان به وی امان دهند، که وی با آن، مخالفت ورزید، چنان که نقل می‌کنند:

«مردی از شامیان، علی اکبر، فرزند حسین علیه السلام را که مادرش آمنه، دختر ابو مروه بن عروه بن مسعود ثقفی بود، و مادر آمنه نیز دختر ابو سفیان بن حرب (جدّ یزید) بود، فرا خواند و گفت: تو با امیر مؤمنان [یزید]، خویشاوندی داری و به او نزدیکی. اگر بخواهی، ما به تو امان می‌دهیم و به هر کجا که دوست داشتی، برو! علی اکبر گفت: «بدان که به خدا سوگند رعایت خویشاوندی پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله، لازم‌تر از رعایت خویشاوندی ابو سفیان است!»

«دَعَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرِ وَأُمُّهُ أَمِينَةُ بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَأُمُّهَا بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ فَقَالَ: إِنَّ لَكَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَرَابَةً وَرَجْمًا، فَإِنْ شِئْتَ أَمَّاكَ، وَامْضِ حَيْثُمَا أَحْبَبْتَ! فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لِقَرَابَةِ رَسُولِ

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹، ح ۱۴۶۵۳

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۵ با تحقیق احمد شاکر

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَتْ أُولَىٰ أَنْ تُرْعَىٰ مِنْ قَرَابَةِ أَبِي سُفْيَانَ»^۱

می‌بینیم علی اکبر علیه السلام با صراحت تصریح می‌کند که ارتباط نسبی که با ابوسفیان دارد، هیچ ارزش و بهایی ندارد و قابل احترام نیست، این سخن ردیه روشنی است بر کلام وهابی که در صدد بود از این ارتباط نسبی، برای ابوسفیان فضیلت تراشی کند.

وهابی مدعی شد که چون علی اکبر علیه السلام با ابوسفیان و امویان ارتباط نسبی دارد، لذا هیچگاه یزید فرمان به قتل امام حسین علیه السلام نمی‌داده است زیرا عرب در تعصب به عشیره و فامیل دوستی شهره است!

در رد این سخن نیز گفتنی است که مگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با قریش ارتباط نسبی نداشت و از قوم و عشیره آنان نبود، پس چگونه قریش شدیدترین جنگ‌ها را بر علیه پیامبر طراحی کرد و بارها قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را داشتند که خداوند مانع شد!!!

علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر خطاب به کشته شدگان جنگ بدر که از قریش و اقوام پیامبر بودند، چنین فرمود:

«بد قوم و فامیل و عشیره‌ای برای من پیامبرتان بودید، مرا تکذیب کردید در حالی که دیگر مردم تصدیق کردند و مرا از شهرم اخراج کردید در حالی که دیگر مردم مرا یاری کردند» «بئس عشيرة النبي كنتم لنبيكم كذبتُموني و صدقني الناس وأخرجتموني وآواني الناس وقتلتُموني ونصرني الناس»^۲

به هر حال در ذیل بر اساس مدارک اهل سنت، مفصل ثابت کرده‌ایم که قتل امام حسین علیه السلام و همراهیانش در صحرای کربلا، به دستور مستقیم یزید ملعون

۱. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱، ص ۴۷۰، نسب قریش، ص ۵۷

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۱۲۹

بوده است:^۱

اساساً این که مادر علی اکبر علیه السلام از دودمان ابوسفیان بوده است، فضیلتی برای ابوسفیان محسوب نمی شود.

خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ اللَّحَبِ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ «خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده، این است خدای شما پس چگونه از حق منحرف می شوید؟» (انعام ۹۵)

از روایاتی که در تفسیر این آیه یا آیات مشابه آن از امامان اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است استفاده می شود که حیات و مرگ مادی نیست بلکه حیات و مرگ معنوی را نیز در بر می گیرد.

افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند، و افراد شرور و آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاکند، و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای عز و جل می فرماید: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾ حیی، مؤمن است که گِل آن از گِل انسان کافر خارج می شود. و مرده ای که از زنده خارج می شود، همان کافری است که از گِل مؤمن خارج می شود. پس حیی، مؤمن است و میّت، کافر است و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيَيْنَاهُ﴾ [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم] پس

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12400

۲. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۵۷

مرگ او در نتیجه آمیخته شدن گِل او با گِل انسان کافر بود و زندگی وی هنگامی بود که خدای عز و جل با سخن خویش آنها را از هم جدا ساخت و خداوند عز و جل این چنین، انسان مؤمن را در هنگام تولدش، از تاریکی که در آن وارد شده است، بیرون می‌آورد» «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ فَالْحَيُّ الْمُؤْمِنُ الَّذِي تَخْرُجُ طِينَتُهُ مِنْ طِينَةِ الْكَافِرِ وَ الْمَيِّتُ الَّذِي يُخْرِجُ مِنَ الْحَيِّ هُوَ الْكَافِرُ الَّذِي يُخْرِجُ مِنْ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ فَالْحَيُّ الْمُؤْمِنُ وَ الْمَيِّتُ الْكَافِرُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ - أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ فَكَانَ مَوْتُهُ اخْتِلَافَ طِينَتِهِ مَعَ طِينَةِ الْكَافِرِ وَ كَانَ حَيَاتُهُ حِينَ فَرَّقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمَا بِكَلِمَتِهِ^۱»

حضرت لیلی مادر علی اکبر علیه السلام نیز مصداق بارز آیه و تولد زنده دل از مرده دل و نشانه قدرت خداوندی محسوب می‌شده است، یعنی یک بانوی پاک و مطهره و طاهره و مومنه از نسلی به دنیا آمد که ریشه آن بازگشت می‌کرد به ابوسفیان که عداوت و دشمنی او با آیین الهی و اهل بیت علیهم السلام قطعی بوده است.

«كانت هذه المرأة جليلة القدر عظيمة المنزلة، شاركت آل البيت علیهم السلام أحزانهم، حيث كانت حاضرة واقعة الطف، تنظر لولدها و زوجها يذبحان، و هي محتسبة ذلك في سبيل الله تعالى.»^۲

۳۹. پاسخی به معاندین پیرامون دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه و شیعه بودن قاتلان امام حسین علیه السلام !!!

پرسش سی و نهم:

اثبات شیعه بودن قاتلان حسین در کربلا! آیت الله خوئی از بزرگترین علمای تاریخ تشیع در کتاب معجم الرجال الحدیث خود در مورد شبث بن ربعی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴، ح ۷.

۲. أعلام النساء المؤمنات، ص ۷۱۲.

پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری (جلد اول) | ۱۶۵

می‌نویسد: او جزء نویسندگان نامه به حسین بود، که از او خواستند به کوفه بیاید، اما خلاف آن عمل کرد و یکی از جنگجویان بر علیه حسین بود.

حسین در روز عاشورا او را صدا زد و گفت: ای شیث بن ربیع، و ای حجار بن ابجر، و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما به من نامه نوشتید که میوه‌ها رسیده و سبز شده‌اند و...

در ادامه خوئی می‌گوید: شیخ مفید نیز این مطلب را در کتاب الارشاد خود ذکر کرده است

حال از آخوندهای شیعه سؤال می‌کنیم:

آیا حسین نمی‌دانست که این همه راه با اهل و عیالش راه بیفتند بیاید فقط به خاطر اینکه یک عده غیر شیعی برایش نامه نوشته و او را دعوت کرده‌اند؟؟ اگر آنها شیعه نبودند و حسین آنها را نمیشناخت چطور در کربلا آنها را به نام صدا زد و از آنها و رفتارشان شکایت کرد؟

پاسخ:

به طور رسمی تشیع در کوفه از قرن دوم و سوم شروع شد و تشیع کنونی کوفه نیز از آن زمان است و در قرن نخست، کوفه وضعیت کنونی را نداشته است.

علی علیه السلام با صراحت به این نکته تصریح کرده و می‌فرماید:

«ما هي إلا الكوفة، أقبضها و أبسطها، إن لم تكوني إلا أنت، تهب أعاصيرك، فقبحك الله» «برای حکومت من، جز کوفه که آن را جمع می‌کنم و یا می‌گشایم، باقی نمانده. ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان‌ها که داری، چهره‌ات زشت باد (و ای کاش تو هم نبودی)! سپس امام علیه السلام به گفته شاعر تمثیل جست که می‌گوید:

«به جان پدر نیکو کارت - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن

پیمان دارم.»

این کلام، اشاره به این دارد که بر اثر نافرمانی و عصیان مردم کوفه و عراق، توان من در حکومت و مبارزه با دشمن، کاهش یافته است.^۱ همینطور نافرمانی مردمان کوفه و تمایل آنان به مکتب سقیفه و موضع گیری در برابر علی علیه السلام از روایت دیگری نیز به وضوح استفاده می شود.

در روایتی علی علیه السلام به این نکته اشاره کرده و می فرماید؛ «والیان پیش از من عمدا با پیامبر اکرم به مخالفت برخاستند و پیمان او را شکستند و روش او را دگرگون ساختند، و اگر من بخواهم مردم را به ترک این کردارهای مخالف پیامبر وادار کنم و آنان را بسوی حق بازگردانم و به همان روش که در زمان پیامبر اکرم بود تغییرشان دهم، همه لشکریانم از پیرامونم بپراکنند، تا آنکه من می مانم با گروه اندکی از شیعیانم که فضل مرا شناخته اند و از روی قرآن و سنت رسول الله مرا واجب الطاعه می دانند»

شما بگوئید که اگر من در باره مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم که آن را به همان جایی برگردانم که پیامبر اکرم در آنجایش نهاد، و فدک را به وارثان فاطمه پس دهم، و صاع پیامبر را به میزانی برگردانم که در دوران آن حضرت بود....

(علی علیه السلام در این روایت حدود ۳۰ بدعت را برشمردند و در ادامه فرمودند)؛ «در این صورت همه از گرد من پراکنده می شدند. به خدا سوگند که من به مردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فریضه را به جماعت بخوانند، و به آنها اعلان داشتم که جماعت در نماز نافله، بدعت است و دستور خدا نیست ولی فریاد گروهی از سربازانم که همراه من با دشمن می جنگیدند بلند شد. آنها فریاد می زدند که: ای مسلمانان سنت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز می دارد. و من ترسیدم که مبادا در بخشی از سپاهم جنجالی بپا شود. من از دست این امت، از نظر تفرقه اندازی و پیروی آنها، از پیشوایان گمراهی و از

۱. نهج البلاغه خطبه ۲۵؛ پیام امام امیر المومنین، ج ۲، ص ۷۸

دعوتگران بسوی دوزخ چه‌ها که نکشیدم»

«والله! لقد امرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة وأعلمتهم أن اجتماعهم في النوافل بدعة، فتنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل معي: يا أهل الإسلام! غيّرت سنة عمر»^۱

در دوره بعد از امام علی علیه السلام هم بر اثر سیطره بنی امیه بر آن و فرستادن جاسوسان و مأموران خشن و ناپاک خویش، و دادن زمام امور به دست این گونه افراد و بخشش بیت المال به ناهلان، فضای کوفه را آلوده و مسموم ساختند، و بسیاری از مردم را از آیین تقوی و پاکی منحرف کردند.^۲

بنابراین تمام کوفیان از شیعیان خالص نبودند و اقلیتی از آنان شیعه بودند، دیگران از سایر مسلمین بودند که امام علیه السلام را به کوفه دعوت کردند و در نامه ارسالی به سوی امام حسین علیه السلام صراحتاً تصریح کرده‌اند که این نامه دعوت از سوی شیعیان امام علیه السلام و سایر مسلمین است که همگان از خلافت یزید بیزار بودند، در نامه آنان چنین آمد:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی، از: سلیمان بن صرد، مُسَيَّب بن نَجْبَه، رِفَاعَةَ بن شَدَاد، حَبِيب بن مَظَاهِر، و شیعیان او از مؤمنان و مسلمانان کوفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ: سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرِفَاعَةَ بْنَ شَدَادٍ، وَحَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ، وَشِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ».^۳

مردم کوفه از فرق مختلف مسلمین نمی‌خواستند که یزید حاکم اسلامی باشند و به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند که بیایند و حکومت را بگیرد.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۱۷۳

۲. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۳۱

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۶

امام حسین علیه السلام زمانی که در مکه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می‌کرد. مردم کوفه در نامه‌های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می‌کردند.

امام علیه السلام نامه‌ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله - که آخرین فرستادگان کوفیان بودند - ارسال کرد. نامه چنین بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی علیه السلام، به بزرگان مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه‌هایتان به سوی من آمدند - و این دوتن آخرین کسانی بودند که نامه‌هایتان را آوردند - محتوای همه نامه‌هایتان (به طور فشرده) این بود که: امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد «اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم - مسلم بن عقیل - را به سوی شما می‌فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه‌ها و افکارشان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه‌هایتان بود همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهیم آمد ان شاء الله». در پایان نامه نوشت - : «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام». «فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكَتِكُمْ، وَ دَوَى الْفَضْلِ وَ الْحِجَى مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُمْ عَلَيَّ بِهِ رُسُلِكُمْ، وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُوا عَلَيْنَا وَ شَيْكَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَعْمَرِي مَا لِلْإِمَامِ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْأَخْذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَ السَّلَامُ»^۱

مردم کوفه با نامه‌های متعددی که برای امام علیه السلام نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته

آزمایش جدیدی قرار دادند و امام علیه السلام با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می دانست، اما به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیه بر سر آنها آورده اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاص خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکبخته را به سوی آنها روانه نمود.^۱

عبدالله ابن زبیر خطاب به امام حسین علیه السلام عرضه داشت
«آیا می خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت را کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟»

امام علیه السلام فرمود:

«أَتْنِي بَيْعَةَ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بِيَعْتِ
چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده اند به
دستم رسیده است.»^۲

این روایت نشان می دهد که کوفیان از ظلم و ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدّسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیت همه را به ماهیت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.

لذا آنها به دنبال رهبری می گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین علیه السلام. سیل نامه های کوفیان و بیعت آنان با امام علیه السلام حجت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام علیه السلام را تنها گذاردند.

۱. عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، ص ۳۴۲

۲. تاریخ ابن عساکر، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹ (شرح حال امام حسین علیه السلام)

کسانی چون شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و قیس بن الأشعث و یزید بن الحارث که جزء دعوت کنندگان امام علیه السلام بودند، از شیعیان و پیروان امام حسین علیه السلام نبودند، شبت بن ربیع از خوارج بود: «رجع الی الخوارج» و سایرین هم از پیروان و شیعیان امام حسین علیه السلام نبودند و احیانا برخی از آنها در لشکر معاویه هم شمشیر زده‌اند:^۱

اینان اگر چه شیعه نبودند، اما در جامعه اسلامی مورد شناخت بودند و امام حسین علیه السلام هم آنان را می‌شناخت و خطابشان قرار داد:

«يَا شَبْتُ بْنَ رَبِيعِ، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجْرٍ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أَيْعَتِ التَّمَارُ وَ أَحْضَرَ الْجُنَابُ، وَ طَمَّتِ الْجِمَامُ وَ إِنَّمَا تُقَدِّمُ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٌ، فَاقْبَلْ؟!» ای شبت بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاه‌ها پرآب گشته و تو در سرزمینی پا می‌گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!».
آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه‌ای ننوشتیم! امام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ؛ سُبْحَانَ اللَّهِ! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید»^۲

برخی از نویسندگان می‌نویسند:

«کسانی که برای سیدالشهداء علیه السلام نامه نوشته‌اند سه دسته بوده‌اند:

۱. شیعیان خالص که در اقلیت بودند؛
۲. خوارجی که در کوفه زندگی می‌کردند؛
۳. عمال و پیروان بنو امییه.

۱. رجال طوسی، ص ۶۸؛ المقالات و الرسائل، ج ۳، ص ۳۵؛ مستدرکات رجال الحدیث، ج ۶،

ص ۲۸۴؛ و، ج ۸، ص ۲۴۸

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۴، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱؛

خوارج، فرقه بزرگ دیگری بودند که در شهر کوفه مسکن گزیدند. سران این گروه افرادی مانند اشعث بن قیس، شبث بن ربعی، عمرو بن حرث و افراد دیگری بودند... شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث در زمره کسانی هستند که برای سیدالشهداء علیه السلام دعوت نامه فرستادند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند. با این حال، آنان از سران لشکر و فرماندهان سپاه عمر سعد بودند»^۱

از شیعیان خالصی که امام حسین علیه السلام را دعوت کردند، برخی توسط ابن زیاد کشته شدند و برخی دیگر دستگیر و روانه زندان شدند.

کشته شدگان کسانی چون: میثم تمار - عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی - عبیدالله بن حارث بن نوفل همدانی - عبدالاعلی بن یزید کلبی علیمی - عباس بن جعه جدلی - عماره بن صلخب ازدی و... بودند:^۲

در میان زندانیان افرادی چون مختار، حارث اعور همدانی و... بودند، چنان که طبری می نویسد:

«ابن زیاد در نامه‌ای به یزید نوشت:

«وما ترکت لكم ذا ظنّة أخافه علیکم إلاّوهو فی سجنکم؛» «کسی را که احتمال

می‌دادم بر ضدّ شما حرکتی بکند و قیامی صورت دهد، باقی نگذاشتم، مگر این‌که در زندان شما به سر می‌برد.»^۳

البته برخی از شیعیان سست ایمان هم بودند که از حمایت امام حسین علیه السلام شانه خالی کردند اما در برابر امام حسین علیه السلام شمشیر نکشیدند و بعدها از عدم حمایت خود از امام حسین علیه السلام پشیمان شدند و «توابعین» نام گرفتند و قیام توابعین

۱. ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، ص ۱۸۸

۲. تاریخ الکوفه، ص ۳۳۲-۳۳۵

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۸۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۳۱

را پایه گذاری کردند که در ذیل پیرامون آنان توضیحات کافی را داده ایم:

۴۰. آیا شیعیان در کشته شدن امام حسین علیه السلام نقش داشتند؟

پرسش چهلیم:

اثبات شیعه بودن قاتلان حسین از زبان خود امام حسین!!! در جلد دوم کتاب ارشاد مفید صفحه ۷۵ داستان کشته شدن مسلم بن عقیل و رسیدن خبر آن به حسین را انعکاس داده است. حسین پس از شنیدن خیر کشته شدن مسلم و هانی بن عروه می گوید: شیعیانمان به ما خیانت کردند!!

پاسخ:

شیخ مفید می نویسد:

«حسین علیه السلام حرکت کرد تا به ژباله رسید. پس خبر شهادت عبد الله بن یقظُر به او رسید. پس نامه ای بیرون آورد و بر مردم خواند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، گزارشی دردناک و ناگوار، رسیده است؛ کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یقظُر. شیعیان ما، ما را بی یاور گذاشته اند. (خذلنا شیعتنا، که به معنای تنها و بی یاور گذاشتن است) پس هر کس از شما می خواهد که باز گردد، منعی نیست. باز گردد، که حقی بر او نداریم.»

مردم، یکباره از پیرامون وی، پراکنده شدند و راه راست و چپ گرفتند و او ماند و یارانش که از مدینه با وی همراه بودند، و نیز تعداد اندکی از آنان که در طول مسیر به او پیوسته بودند. امام علیه السلام این کار را از آن رو کرد که می دانست بادیه نشینان، به این پندار، از پی او آمده اند که او به سوی شهری می رود که مردمش به اطاعت وی، استوارند و نخواست با وی بیایند و ندانند کجا می روند.^۲

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12467

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۷۵؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴،

معاند از تعبیر «**خذلنا شیعتنا**» مدعی شده است که شیعیان امام حسین علیه السلام را کشته‌اند، در حالی که مقصود امام حسین علیه السلام آن است که شیعیان ما را تنها گذاردند و دعوت کردند اما یاری نکردند و الا روشن است کسانی که در کربلا آمدند و امام حسین علیه السلام را کشتند، آنان اصلا شیعه نبودند، چنان که در ذیل توضیح دادیم؛^۱

شیعیانی که امام حسین علیه السلام را تنها گذارند، همانانی هستند که بعدها قیام توابین را صورت دادند، کسانی که امام علیه السلام را دعوت به کوفه کردند، اما در نصرت امام علیه السلام سستی ورزیدند.

توابین به معنای توبه کنندگان، لقب گروهی از شیعیان کوفه که به خونخواهی شهدای کربلا قیام کردند.

پس از حادثه کربلا، شیعیان کوفه بخاطر یاری نکردن امام حسین علیه السلام پشیمان شدند و توبه کردند و زدودن ننگ کوتاهی در نصرت امام را در قیام و انتقام از قاتلان سید الشهداء دیدند.

سلیمان بن سرد خزاعی را که از چهره‌های بارز شیعه بود به ریاست برگزیده، در خانه او گرد آمدند و هم پیمان شدند تا دست به قیام علیه امویان بزنند. آغاز تصمیمشان در سال ۶۱ هجری بود، لیکن زمان نهضت را در سال ۶۵ هجری قرار دادند. در این مدت، با جذب افراد به گروه خویش و تهیه سلاح و فراهم کردن امکانات نهضت، پس از مدتی سازماندهی مخفیانه، سرانجام با جمعیتی ۴۰۰۰ نفری قیام کردند و با شعار «**یا لثارات الحسین**»، عازم نخیله شدند تا از آنجا به سوی شام حرکت کنند. شروع قیام آنان را در عصر مروان بن حکم، روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الثانی گفته‌اند.^۲

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9287
https://t.me/Rahnamye_Behesht/4749

۲. فرهنگ عاشوراء، محدثی، ص ۱۲۰

در کتاب دانشنامه امام حسین علیه السلام می خوانیم؛
«این قیام (قیام توابین) هر چند پس از قیام مردم مدینه و مکه تحقق یافت، ولی مقدمات شکل گیری آن، هم‌زمان با قیام مدینه و مکه آغاز شد. این نهضت، توسط کسانی صورت گرفت که دعوت آنها از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه و سستی آنها در یاری رساندن به ایشان، واقعه خونبار کربلا را به وجود آورد. بدین سان، آنان مرتکب گناه بزرگی شده بودند و می‌خواستند با خون خود، ننگ این گناه را از خود بردارند. به همین جهت نیز نهضت آنان، «نهضت توابین» نامیده شد.»^۱

مورخین می‌نویسند؛

«وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش نُخَیله بازگشت و وارد کوفه شد، شیعیان به سرزنش خود و اظهار پشیمانی پرداختند و متوجه شدند که خطای بزرگی مرتکب شده‌اند که حسین علیه السلام را دعوت کرده‌اند تا یاری‌اش کنند؛ اما [پس از آمدن،] رهایش کرده‌اند و او در کنار آنها کشته شد و کمکش نکردند. [سپس] احساس کردند که ننگ و گناهشان در کشتن حسین علیه السلام، جز با کشتن قاتلان حسین و یا با کشته شدن در این راه، قابل شستن و پاک کردن نیست. پس نزد پنج نفر از بزرگان شیعه کوفه رفتند: سلیمان بن صُرد که از صحابه پیامبر بود، مُسَیَّب بن نَجْبَه فَزَارِی که از صحابه امام علی علیه السلام و نیکان آنها بود، عبد الله بن سعد بن فضل اژدی، عبد الله بن وال تیمی و رِفَاعَة بن شَدَاد بَجَلِی، آنان زمام امر را به سلیمان بن صرد واگذار کردند.»^۲

سلیمان با همراهانش از نخيله به کربلا رفتند و در کنار مزار امام حسین علیه السلام ضمن اعتراف به گناه خود، از خداوند، طلب مغفرت کردند و پیمان بستند که راه

۱. دانشنامه امام حسین، ج ۹، ص ۲۱

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۵۲

او را ادامه دهند. طبری، در این باره می‌نویسد؛

«سلیمان بن صُرد و یارانش به قبر حسین علیه السلام رسیدند و یک صدا فریاد زدند: پروردگارا! ما پسر دختر پیامبرمان را وا نهادیم. در باره آنچه از ما سرزد، ما را بیامرز و به ما توفیق توبه عطا کن، که تو توبه پذیرِ مهربانی، و بر حسین و یاران شهید راستین او، رحم آور. پروردگارا! ما تو را گواه می‌گیریم که ما بر همان راهی هستیم که آنان در آن راه، کشته شدند. اگر آن گناه را بر ما نیامرزی و بر ما رحم نیاوری، خسارت زده ایم.»^۱

آنان، پس از توقّف یک شبانه روز در کنار مزار سیّد الشهداء، آماده نبرد با سپاه شام در عین الوردی شدند.^۲

نیروی تحت فرمان سلیمان، حدود چهار هزار نفر بود و سپاه دشمن به بیست هزار نفر می‌رسید.^۳

سپاه سلیمان در نبرد با شامیان، از خود، رشادت فراوانی نشان دادند؛ اما در مقابل آنان، کاری از پیش نبردند. سلیمان و شماری دیگر از سران نهضت توّابین و جمع زیادی از یاران وی، کشته شدند و بازماندگان، شبانه صحنه نبرد را ترک کردند و به کوفه باز گشتند.

شیخ عباس قمی در مورد سلیمان بن صرد خزاعی می‌نویسد؛

«اسم او در جاهلیت یسار بوده، رسول خدا او را سلیمان نام نهاده، مردی جلیل و فاضل بوده، در کوفه سکونت اختیار کرد، و در خزاعه خانه بنا نهاد، و او سیّد قوم خود بوده، و در صفّین ملازم رکاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود، و در آنجا حوشب ذی ظلمیم به دست وی کشته گشت.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸۹

۲. همان، ص ۵۹۶

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۹۶-۵۹۸؛ الفتوح، ج ۶، ص ۲۲۲

و او همان کس است که شیعیان کوفه بعد از وفات معاویه در خانه وی جمع شدند و کاغذ برای امام حسین علیه السلام نوشتند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند، و لکن در رکاب سید الشهداء علیه السلام حاضر نگشت، و از فیض شهادت در خدمت آن جناب محروم ماند. پس از آن سخت پشیمان گشت، توبت و انابت جست و از بهر خون خواهی آن حضرت کمر استوار کرد، تا در سنه شصت و پنج با مسیب بن نجبه فزاری، و عبد الله بن سعد بن نفیل ازدی، و عبد الله بن وال تمیمی، و رفاعه بن شداد بجلی و جمعی از شیعیان کوفه که آن‌ها را «تواین» گویند به جهت خون خواهی امام حسین علیه السلام از بنی امیه به سمت شام حرکت کردند و در عین ورده - که شهری است از بلاد جزیره -، با لشکر شام تلاقی کردند و شامیان سی هزار تن بودند که به سرکردگی ابن زیاد و حصین بن نمیر و سراحیل بن ذی الکلاع حمیری به جهت قتال شیعیان از شام حرکت کرده بودند، پس ما بین ایشان جنگ عظیمی واقع شد و سلیمان به تیر حصین بن نمیر شهید شد»^۱

بنابراین، این که شیعیان کوفه و در راس آنان سلیمان بن سرد در یاری امام حسین علیه السلام و فرستاده او مسلم بن عقیل کوتاهی کردند و در عین دعوت از آنان، از نصرت امام علیه السلام شانه خالی کردند، و پس از آن توبه کردند و نهضت تواین را به راه انداختند، در این شکی نیست، اما این که بگوییم همین شیعیان به میدان کربلا هم آمدند و امام حسین را کشتند، این سخن کذب و دروغ است، قاتل امام حسین علیه السلام یزید و یزیدیان و به تعبیر خود امام حسین علیه السلام شیعیان آل ابی سفیان بوده‌اند نه شیعیان، چنان که از امام علیه السلام نقل است که خطاب به آنان فرمود:

«وای بر شما، ای پیروان آل ابو سفیان! اگر دینی ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، پس در دنیایان، آزاده باشید.»^۲

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۷۸

۲. لهوف، ص ۷۱

۴۱. بررسی دیدگاه شهید مطهری پیرامون قاتلین امام حسین علیه السلام!!!

پرسش چهل و یکم:

شهید مطهری در صفحه ۴۸ از جلد اول کتاب حماسه حسینی در مورد اهل کوفه و قاتلان حسین می‌نویسد:

«بی شک مردم کوفه شیعیان علی بودند و امام حسین را شیعیانش کشتند»!!!

پاسخ:

مقصود شهید مطهری از تعبیر فوق آن است که شیعیان کوفه به واسطه عدم حمایت و ترک یاری امام حسین علیه السلام، ایشان را به کشتن دادند، نه آنکه مستقیماً خود شیعیان آمده باشند امام حسین علیه السلام را کشته باشند، شاهد این سخن آن است که شهید مطهری در ادامه سخنش می‌گوید همین شیعیان پس از واقعه عاشورا آمدند توبه کردند و قاتلین امام حسین علیه السلام را کشتند، در حالی که اگر خود شیعیان قاتل امام حسین علیه السلام بودند، باید خودشان را می‌کشتند و قیام کردندشان در برابر قاتلین امام حسین علیه السلام بی معنا است.

شهید مطهری چنین می‌گوید:

«بی شک مردم کوفه از شیعیان علی بن ابی طالب بودند و امام حسین را شیعیانش کشتند... اما همین کوفه بعد از مدت سه سال انقلاب کرد و پنج هزار نفر توّاب از همین کوفه پیدا شد و سر قبر حسین بن علی رفتند و در آنجا عزاداری کردند، گریه کردند و به درگاه الهی از تقصیری که کرده بودند توبه کردند و گفتند ما تا انتقام خون حسین بن علی را نگیریم از پای نمی‌نشینیم، یا باید کشته بشویم یا انتقام بگیریم، و عمل کردند و قتله کربلا را همینها کشتند. و شروع این نهضت از همان عصر عاشورا و از روز دوازدهم محرم بود. چه کسی این کار را کرد؟ حسین بن علی. شخصیت دادن به یک ملت به این است که به آنها عشق و ایده‌آل داده شود و اگر عشقها و ایده‌آلهایی دارند که رویش را غبار گرفته است،

آن گرد و غبار را زدود و دومرتبه آن را زنده کرد.^۱»

بنابراین طبق بیان شهید مطهری، قاتلین امام حسین علیه السلام غیر شیعیان کوفه بوده‌اند که شیعیان کوفه پس از توبه بر علیه آنان قیام کردند و آنان را کشتند. در جای دیگر شهید مطهری تصریح می‌کند که گناه این شیعیان کوفه کشتن امام حسین علیه السلام نبوده است، بلکه ترک یاری امام حسین علیه السلام بوده است، او می‌گوید:

«بعد از شهادت امام حسین علیه السلام عده‌ای در کوفه توبه کردند. آنها از کوفیانی بودند که از کوتاهی کردن در نصرت امام حسین سخت پشیمان شدند و خود را ملامت کردند و خودشان را مستحق عذاب دانستند. در خانه سلیمان بن صُرَد خُزاعی جمع شدند و گفتند حالا که ما این توفیق را پیدا نکردیم که همراه حسین بن علی باشیم پس برای اینکه این لکه سیاه را از دامن خودمان پاک کنیم، به انتقام خون حسین با قاتلان او می‌جنگیم. چهار هزار نفر به کربلا آمدند و روی قبر حسین بن علی علیه السلام هم پیمان شدند و سوگند یاد کردند. اینها را «تَوَّابین» می‌نامند و این جریان قبل از جریان مختار است. با شامیها جنگیدند و البته شهید شدند. شعارشان این بود: «یا لآثاراتِ الحسین» یعنی انتقام خون حسین را می‌خواهیم.^۲»

بنابراین بر اساس دیدگاه شهید مطهری، شیعیان کوفه با ترک یاری امام حسین علیه السلام، امام حسین علیه السلام را کشتند (یعنی به کشتن دادند) نه آنکه مستقیماً رفته باشند و امام حسین علیه السلام را کشتند، کسانی که امام حسین علیه السلام را کشتند، منافقینی بودند که در کوفه گرد آمده بودند که شهید مطهری در توصیف آنان می‌گوید:

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۵۷

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۳۶۰

«منافقین زیادی در کوفه پیدا شده بودند و کوفه یک وضع ناهنجاری پیدا کرده بود که معلول علل و حوادث تاریخی زیادی بود. یکی از بلاهای بزرگی که در کوفه پیدا شد مسأله پیدایش خوارج بود که خود خوارج را امیر المؤمنین معلول آن فتوحات بی بند و بار می داند، آن فتوحات پشت سر یکدیگر بدون اینکه افراد یک تعلیم و تربیت کافی بشوند، که در نهج البلاغه هست: مردمی که تعلیم و تربیت ندیده اند، اسلام را نشناخته اند و به عمق تعلیمات اسلام آشنا نیستند آمده اند در جمع مسلمین، تازه از دیگران هم بیشتر ادعای مسلمانی می کنند. به هر حال در کوفه یک چند دستگی پیدا شده بود. این جهت را هم همه اعتراف داریم که دست کسی که پایبند به اصول اخلاق و انسانیت و دین و ایمان نیست، بازتر است از دست کسی که پایبند این جور چیزهاست. معاویه در کوفه یک پایگاه بزرگی درست کرده بود که با پول ساخته بود. جاسوسهایی که مرتب می فرستاد به کوفه، از طرفی پولهای فراوانی پخش می کردند و وجدانهای افراد را می خریدند و از طرف دیگر شایعه پراکنی های زیاد می کردند و روحیه ها را خراب می نمودند.»^۱

در پاسخ قبلی در مورد شیعیان کوفه که شهید مطهری از آنان یاد می کند یعنی کسانی که امام حسین علیه السلام را یاری نکردند و بعد از عملکرد خود پشیمان شدند، توضیحات کافی را دادیم.

۴۲. پاسخ به شبهه نامگذاری فرزندان امام علی علیه السلام به نام خلفا و حضور آنان در کربلا!!!

پرسش چهل و دوم:

کانال های وهابی می گویند: در بین شهدای کربلا، کسانی از فرزندان علی بودند

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۱۶، ص ۶۴۰

که نامشان ابوبکر، عمر و عثمان بوده است. آیا علی علیه السلام به اسامی دشمنانش، فرزندان را نام گذاری می کند و آنان در کربلا شهید می شوند؟
پاسخ:

یکی از فرزندان علی علیه السلام که در میدان کربلا به شهادت رسید، ابوبکر بن علی می باشد.

ابوبکر کنیه این بزرگوار تلقی می شده است، او از همسر حضرت علی به نام لیلا می باشد.

شیخ مفید نام او را محمد اصغر با کنیه ابوبکر می داند که همراه برادرش در واقعه کربلا شهید شد؛^۱

نام او در زیارت رجبیه چنین آمده است؛

«سلام بر ابوبکر پسر امیر مومنان»^۲

نام یکی دیگر از شهدای کربلا، عثمان بن علی می باشد.

علی علیه السلام به جهت علاقه ای که به عثمان بن مظعون صحابی بزرگ پیامبر خدا داشت، نام یکی از فرزندانش از ام البنین را عثمان نامید و فرمود؛

«همانا او را به نام برادرم عثمان بن مظعون قرار دادم»^۳

خولی بن یزید اصبحی او را هدف تیر قرار داد و بر زمین افتاد و مردی از بنی ابان سرش را از تنش جدا کرد؛^۴

گفتنی است که ابو الفتوح ابن اعثم و به پیروی از او برخی منابع دیگر، عمر

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۴، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶

۲. دانشنامه امام حسین، ج ۷، ص ۵۵

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۸۹، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷

بن علی یکی دیگر از فرزندان علی علیه السلام را نیز از شهدای کربلا معرفی کرده‌اند؛^۱ در باره علت این نامگذاری‌ها باید توجه داشت که نام‌های سه خلیفه اهل سنت، نام‌های مخصوص این سه نفر نبود، بلکه قبل و بعد از اسلام چنین نام‌هایی در میان عرب شایع و رایج بود. بنا براین این نامگذاری هرگز دلیل بر علاقه به خلفا تلقی نمی‌شود.

شما می‌توانید با مراجعه به کتاب‌های رجال و تراجم اهل سنت مانند الاستیعاب، الاصابه، اسد الغابه و ... صحابه‌ای را که نام ابوبکر یا عمر یا عثمان داشته‌اند را ملاحظه کنید.

به عنوان نمونه بنابر نقل کتاب الاصابه ابن حجر شماری از صحابه که نامشان عمر بوده است بدین شرح است؛

«عمر بن الحکم السلمي، عمر بن الحکم الهمزی، عمر بن سعد، عمر بن سعید بن مالک، عمر بن سفیان، عمر بن ابی سلمه، عمر بن عکرمه، عمر بن عمرو اللیثی، عمر بن عمیر بن عدی، عمر بن عمیر، عمر بن عوف النخعی، عمر بن لاحق، عمر بن مالک، عمر بن مالک بن عتبه، عمر بن معاویه الغاضری، عمر بن وهب الثقفی، عمر بن یزید الکعبی، عمر الاسلامی، عمر الجمعی، عمر الخثعمی، عمر الیمانی»^۲

صحابه‌ای که نامشان عثمان بوده است را چنین نام می‌برد؛

«عثمان بن ابی الجهم الاسلامی، عثمان بن حکیم، عثمان بن حمید، عثمان بن حنیف، عثمان بن ربیع، عثمان بن ربیع الثقفی، عثمان بن سعید، عثمان بن شماس، عثمان بن طلحه، عثمان بن ابی العاص، عثمان بن عامر، عثمان بن عبد غنم، عثمان بن عبید الله، عثمان بن عثمان بن الشرید، عثمان بن عثمان الثقفی،

۱. دانشنامه امام حسین، ج ۷، ص ۱۱۷

۲. الاصابه، ج ۴، ص ۴۸۳ تا ۴۹۱

عثمان بن عمرو بن زفاعی، عثمان بن عمرو، عثمان بن قیس، عثمان بن مظعون، عثمان بن معاذ، عثمان بن نوفل، عثمان بن وهب، عثمان الجهنی^۱
صحابه‌ای که کنیه آنان ابوبکر بوده است چنین معرفی می‌کند:
«ابوبکر بن شعوب اللیثی، ابوبکره الثقفی، ابوبکر العنسی، ابوبکر بن حفص
و...»^۲

بنابراین نامگذاری به اسامی و کنیه مذکور در آن زمان کاملاً مرسوم و رواج داشته است و امیر مومنان نیز فرزندانش را به آن اسامی نامگذاری کرده‌اند و با گذر زمان و قرن‌ها است که آن اسامی به عنوان علم برای خلفای ثلاثه در آمده است اما در زمان‌های اولیه اسلام چنین نبوده است.
به بیان دیگر:

در عصر امامان، برخی از یاران امامان نامشان یزید بوده است، افرادی همچون یزید بن حاتم از اصحاب امام سجاد، یزید بن عبدالملک، یزید صائغ و یزید کناسی از اصحاب امام باقر علیه السلام، یزید الشعر، یزید بن خلیفه، یزید بن خلیل، یزید بن عمر بن طلحه، یزید بن فرقد، یزید بن مولی حکم از اصحاب امام صادق علیه السلام و حتی نام یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام شمر بن ذی الجوشن بوده است.^۳
آیا می‌توان گفت این نامگذاری به سبب دوست داشتن یزید بن معاویه و شمر بن ذی الجوشن بوده است؟!

برخی از محققان در مقام پاسخ به نامگذاری فرزندان امامان به اسامی خلفا چنین می‌نویسند:

«أولاً نام‌های نوزادان بیشتر از جانب مادران انتخاب می‌شد، نه از جانب

۱. الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۰ تا ۳۸۳

۲. الاصابه، ج ۷، ص ۳۸ به بعد

۳. جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۰۲

پدران؛ و همسران اهل بیت علیهم السلام نه همگی، که اندکی از آنان از بنی هاشم بودند، بنابراین بیشتر از غیر بنی هاشم بودند و لذا انتخاب این نوع اسامی از طرف مادران بوده است و امامان نیز در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفتند و داعی بر تغییر نام نمی‌دیدند.

امیرمؤمنان در رجز خود می‌فرماید:

«من کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد. شیر بیشه‌های شجاعتم».

ثانیاً؛ نام‌های یاد شده، تنها به سه نفر یا چهار نفر اختصاص نداشته و این چنین نبوده که در آن محیط، جز این افراد چنین نامی نداشته باشند، بلکه از نام‌های شایع و فراوان بوده و از سوی دیگر، در نامگذاری ملاک این نبود که چون خلفا یا عایشه چنین نام‌هایی داشتند، پس آن‌ها نیز برای فرزندان خود نام ایشان را برگزیدند، بلکه به خاطر آن بود که این نام‌ها، در میان امت عربی از نام‌های شایع به شمار می‌رفت، به گواه این که گروه کثیری از صحابه پیامبر و غیر آن‌ها که هم عصر خلفا بودند، نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان و عایشه را بر خود داشتند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که این نام‌ها از نام‌های فراگیر و مشهور در میان جامعه عرب بوده و نام‌های متداولی به شمار می‌رفته است و خاندان رسالت نیز از این نام‌های مشهور بهره می‌گرفتند، بی‌آن که ملاک در نامگذاری خلفا یا عایشه باشند. حتی کسانی که این نام‌ها را بر خلفا نهاده‌اند، از همین شهرت فراگیر استفاده کرده‌اند.

فرض کنید این اسامی فراگیر نبوده و تقریباً اختصاص به آن چند نفر داشته است، ولی باید توجه داشت که زشت کاری یک فرد، نام او را ننگین نمی‌کند و ننگینی فرد ارتباطی به نام او ندارد، با این شرط که نامش زیبا باشد.

منفورترین شخص در میان مسلمین عبدالرحمن بن ملجم است، ولی نام عبدالرحمن در رجال شیعه و سنی بیش از آن است که شمارش شود.

نام محمدرضا از نام‌های زیباست؛ مانند نام رضا که از زیبایی خاصی برخوردارند، حال اگر چند نفر با این نام‌ها به کارهای زشت دست زدند، سبب نمی‌شود که دیگران از این نام‌ها بهره نگیرند.

نمی‌توان با این دلیل واهی و سست بر بی‌مهری‌هایی که برخی از صحابه نسبت به خاندان رسالت روا داشته‌اند، پرده افکند.^۱

دیدگاه منفی امیر مومنان در مورد ابوبکر و عمر با صراحت در نصوص تاریخی مورد بیان قرار گرفته است و شبهات مطرح شده در مورد نامگذاری فرزندان به اسامی خلفا و... نمی‌تواند سبب نادیده گرفتن این دیدگاه منفی شود. مطابق روایت صحیح مسلم، امیر مومنان علیه السلام، ابوبکر و عمر را خائن و دروغگو و گناهکار می‌دانست.

مسلم نقل می‌کند که عمر، خطاب به علی علیه السلام و عباس می‌گفت:

«پس از وفات رسول خدا ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و توای عباس میراث برادر زاده ات را درخواست کردی و توای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را.

ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن چه می‌ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناه‌کار، حیله‌گر و خیانت‌کار معرفی کردید و حال آن که خدا می‌داند که ابوبکر راستگو، دین‌دار و پیرو حق بود.

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن، دروغگو و گناهکار خواندید

سپس در آخر روایت عمر بن خطاب از امیرمؤمنان علیه السلام و عباس اقرار می‌گیرد که آیا مطالبی را که گفتم تأیید می‌کنید. هر دو گفتند: بلی. «قَالَ أَكْذَلِكَ قَالَا

نَعَمْ.»

۱. نقد کتاب وحدت و شفقت صحابه و اهل بیت با یکدیگر، جعفر سبحانی، ص ۳۶

«فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آتِمًا غَادِرًا خَائِنًا، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ. ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ. وَآنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ. فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آتِمًا غَادِرًا خَائِنًا.»^۱

محتوای این روایت بر بخاری سنگین آمده است، لذا تعبیرات تند مسلم را حذف کرده و به جای آن، از کلمات «کذا و کذا» استفاده کرده است:

«ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ، يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَنْتُمَا حِينِيذٍ، وَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيٌّ وَ عَبَّاسٌ: تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَا وَ كَذَا»^۲

همین روایت در دیگر کتاب‌های اهل سنت با تعبیر «ظالم و فاجر» نقل شده است:

«قَالَ وَأَنْتُمَا تَزْعُمَانِ أَنَّهُ كَانَ فِيهَا ظَالِمًا فَاجِرًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ بَارٌّ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ وُلِّيَتْهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي فَعَمِلْتُ فِيهَا بِمِثْلِ مَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلي الله عليه وسلم وَأَبُو بَكْرٍ وَأَنْتُمَا تَزْعُمَانِ أَنِّي فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ.»

«عمر گفت: شما دو نفر اعتقاد داشتید که ابوبکر در این قضیه ظالم و فاجر است؛ در حالی که خدا می‌داند او صادق، نیکوکار و پیرو حق بود. بعد از ابوبکر دو سال اداره فدک و .. در اختیار من بود و من همان رفتاری را داشتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر داشت؛ اما شما اعتقاد داشتید که من ظالم و فاجر هستم.»^۳

همینطور بخاری نقل می‌کند که علی علیه السلام خطاب به ابوبکر می‌فرمود: اما تو ای ابوبکر در حق ما استبداد ورزیدی «وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ»^۴

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۴۹

۳. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۴۶۹

۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹

یا نقل می‌کنند که امیر مومنان علیه السلام از همنشینی با عمر کراهت داشت و به ابوبکر پیغام داد که عمر را همراه خود نیاورد: «فَأَرْسَلْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ أَتِنَا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمُحْضَرٍ»^۱

همینطور، مطابق نقل علمای اهل سنت، امام علی علیه السلام در روز شوری از سیره ابوبکر و عمر برائت جست و راضی نشد که مطابق سیره آن دو عمل کند تا حاکم جامعه اسلامی شود.

یعقوبی نقل می‌کند:

«چون عمر در گذشت و اعضای شورا گرد آمدند، عبد الرحمن بن عوف زُهری از آنان خواست تا خویشان را از نامزدی خلافت، کنار کشد و در برابر [آن]، او شخصی را از میان بقیه برگزیند. آنان چنین کردند و او سه روز درنگ کرد و با علی بن ابی طالب خلوت کرد و گفت: خدا را بر تو شاهد می‌گیریم که اگر این امر به تو سپرده شد، در میان ما به روش کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابو بکر و عمر، عمل کنی. [علی علیه السلام] فرمود: «هر اندازه که بتوانم، مطابق با کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم». عبد الرحمن با عثمان [نیز] خلوت کرد و به او گفت: خدا را بر تو شاهد می‌گیریم که اگر این امر به تو سپرده شد، در میان ما به روش کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر، عمل کنی. عثمان گفت: [این]، حق شماس است که در میانتان، مطابق با کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره ابو بکر و عمر، عمل کنم. سپس [عبد الرحمن دوباره] با علی علیه السلام خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و علی علیه السلام نیز همان پاسخ پیشینش را گفت. سپس با عثمان خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و عثمان نیز همان پاسخ پیشینش را گفت. سپس [عبد الرحمن برای بار سوم] با علی خلوت کرد و گفته نخستین خود را به او باز گفت و علی نیز پاسخ داد:

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹

«بی‌گمان، با بودن کتاب خدا وسنت پیامبرش، به سیره کس دیگری نیاز نیست. تو می‌کوشی که خلافت را از من دور کنی!».

عبد الرحمن [برای بار سوم] با عثمان خلوت کرد و سخن را به او بازگفت و او هم همان پاسخ [پیشینش] را داد و عبد الرحمن دست بر دستش زد [و با او بیعت کرد]. «...فَقَالَ: أَسِيرُ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ مَا اسْتَطَعْتُ... إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ لَا يُحْتَاجُ مَعَهُمَا إِلَى إِجْبِرِي أَحَدًا! أَنْتَ مُجْتَهِدٌ أَنْ تَزَوِيَ هَذَا الْأَمْرَ عَنِّي!!»^۱

طبری و دیگران نقل می‌کنند:

«علی برخاست و پایین منبر ایستاد. عبد الرحمن دست او را گرفت و گفت: آیا تو با من، بر اساس کتاب خدا وسنت پیامبرش و راه و روش ابو بکر و عمر، بیعت می‌کنی؟ علی فرمود: «خدا گواه است که نه» «فَقَامَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَوَقَفَ تَحْتَ الْمِنْبَرِ، فَأَخَذَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بِيَدِهِ فَقَالَ: هَلْ أَنْتَ مُبَايِعِي عَلِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَفِعْلِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؟ قَالَ: اللَّهُمَّ لَا!»^۲

بیزاری جستن امیر مومنان علیه السلام از خلفای ثلاثه در روایات شیعه نیز ظهور و بروز خاصی دارد، علامه مجلسی حدود ۲۰۰ روایت از اهل بیت علیهم السلام در مذمت و جایگاه دوزخی غاصبین خلافت تحت موضوع ذیل نقل می‌کند:

«باب كفر الثلاثة و نفاقهم و فضائح اعمالهم و قبائح آثارهم و فضل التبیری منهم و لعنهم»^۳

در خطبه سوم نهج البلاغه هم که به خطبه «شققشقیه» معروف است،

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ و شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۳.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۸، تاریخ الإسلام للذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵، البداية والنهاية، ج ۷،

ص ۱۴۶

۳. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۱۴۵ باب ۲۰

علی علیه السلام به زیبایی از خلفای ثلاثه بیزاری می جوید، در فرازهایی از خطبه مذکور آمده است که حضرت فرمود:

«به خدا سوگند! او (ابوبکر) پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می دانست موقعیت من در مسأله خلافت همچون محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز گردش نمی کند)، سیل خروشان (علم و فضیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی رسد ... این وضع همچنان ادامه داشت تا نفر اول به راه خود رفت (و سر به تیره تراب نهاد) و خلافت را بعد از خودش به آن شخص (یعنی عمر) پاداش داد.

راستی عجیب است او که در حیات خود از مردم درخواست می کرد عذرش را بپذیرند و از خلافت معذورش دارند خود به هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری کابین بست چه قاطعانه پستانهای این ناقه را هر یک به سهم خود دوشیدند.

سرانجام آن را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سختگیری بود با اشتباه فراوان و پوزش طلبی. کسی که با این حوزه خلافت سر و کار داشت به کسی می ماند که بر شتر سرکشی سوار گردد، اگر مهار آن را محکم بکشد پرده های بینی شتر پاره می شود و اگر آن را آزاد بگذارد در پرتگاه سقوط می کند. به خدا سوگند به خاطر این شرایط، مردم گرفتار عدم تعادل و سرکشی و عدم ثبات و حرکات نامنظم شدند من که اوضاع را چنین دیدم صبر و شکیبایی پیشه کردم، با این که دورانش طولانی و رنج و محنتش شدید بود.

این وضع همچنان ادامه داشت تا او (خلیفه دوم) به راه خود رفت و در این هنگام (در آستانه وفات) خلافت را در گروهی (به شورا) گذاشت که به پندارش من نیز یکی از آنان بودم، پناه بر خدا از این شورا! کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابو بکر، و برتری من) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد

به این که مرا همسنگ امثال اینها (اعضای شورا) قرار دهند، ولی من (به خاطر مصالح اسلام با آنها هماهنگی کردم) هنگامی که پایین آمدند، پایین آمدم و هنگامی که پرواز کردند، پرواز کردم. سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست و این وضع ادامه یافت تا سوّمی بپاخواست در حالی که از خوردن زیاد، دو پهلویش برآمده بود و همی جز جمع‌آوری و خوردن بیت المال نداشت و بستگان پدرش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و همچون شتر گرسنه‌ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را بلعد به خوردن اموال خدا مشغول شدند. سرانجام بافته‌های او پنبه شد و کردارش، کارش را تباه کرد و ثروت اندوزی و شکم‌خوارگی به نابودیش منتهی شد!^۱

قابل توجه است که مرحوم علامه امینی در الغدیر، جلد ۷، صفحه ۸۲ به بعد، این خطبه را از ۲۸ کتاب، از منابع شیعه و اهل سنت، آدرس داده است.

۴۳. یاد کردن از شهدای همنام با خلفای اهل سنت که در کربلا شهید شدند!!!

پرسش چهل و سوم:

به کل شیعیان تحدی میکنم، چرا در عزاداری و نوحه از: عمر بن حسین، ابوبکر بن حسن، عمر بن علی، عثمان بن علی، عمر بن حسن و ابوبکر بن حسن نام نمی‌برید و برایشان عزاداری نمی‌کنید!!!

پاسخ:

یکی از فرزندان علی علیه السلام که در میدان کربلا به شهادت رسید، ابوبکر بن علی

می باشد.

ابوبکر کنیه این بزرگوار تلقی می شده است، او از همسر حضرت علی به نام لیلا می باشد.

شیخ مفید نام او را محمد اصغر با کنیه ابوبکر می داند که همراه برادرش در واقعه کربلا شهید شد؛^۱

نام او در زیارت رجبیه چنین آمده است؛

«سلام بر ابوبکر پسر امیر مومنان»^۲

در رابطه با کیفیت شهادت او می نویسند؛

«سپس برادران حسین علیه السلام، پیش آمدند و تصمیم داشتند که در راه او، کشته شوند. نخستین کس از آنان که پیش آمد، ابو بکر بن علی بود که نامش عبد الله بود و مادرش لیلا، دختر مسعود بن خالد بن ربیع بن مسلم بن جندل بن نَهشل بن دارم تمیمی بود. او به میدان در آمد و چنین می خواند؛ پدرم، علی پُرافتخار و والاست - از نسل هاشم درست کردار بزرگوار و بخشنده. این، حسین است، فرزند پیامبر فرستاده شده - ما با شمشیر بُزان، از او دفاع می کنیم. جانم فدای این برادر بزرگوار! پروردگارا! پاداشی بزرگ، به من عطا فرما.

زحر بن قیس نَخعی به او حمله بُرد و او را کُشت. نیز گفته شده که عبد الله بن عُقبه عَنوی به سوی وی تیر انداخت و او را کُشت»^۳

نام یکی دیگر از شهدای کربلا، عثمان بن علی می باشد.

علی علیه السلام به جهت علاقه ای که به عثمان بن مظعون صحابی بزرگ پیامبر

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۶

۲. المزار، شهید اول، ص ۱۴۹

۳. مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۲؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۶

خدا داشت، نام یکی از فرزندانش از ام البنین را عثمان نامید و فرمود؛
«همانا او را به نام برادرم عثمان بن مظعون قرار دادم»^۱
خولی بن یزید اصبحی او را هدف تیر قرار داد و بر زمین افتاد و مردی از بنی
ابان سرش را از تنش جدا کرد؛^۲
گفتنی است که الفتوح ابن اعثم و به پیروی از او، برخی منابع دیگر، عمر بن
علی را از شهیدان کربلا معرفی کرده‌اند و رجزی هم برای او نقل نموده‌اند.^۳
یکی دیگر از فرزندان امام حسن علیه السلام که در کربلا شهید شد، ابو بکر نام
داشت. سنّ او را ۳۵ سال گفته‌اند.

در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی آمده است؛
«سلام بر ابو بکر، فرزند حسن بن علی پاک و ولی! آن تیرخورده با تیرگشونده!
خداوند، قاتلش عبد الله بن عقیبه غنوی را لعنت کند»^۴
شیخ مفید می‌نویسد؛

«عبد الله بن عقیبه غنوی، تیری به سوی ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی
طالب انداخت و او را کُشت»^۵
در رابطه با نامگذاری‌های صورت گرفته به نام اسامی خلفاء، در پاسخ قبلی
توضیح دادیم.

می‌بینید که ما از این شهداء نام می‌بریم و کیفیت شهادت و مظلومیت آنان

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۷

۳. الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۲، مقتل الحسين علیه السلام خوارزمي، ج ۲، ص ۲۸؛ المناقب ابن شهر آشوب،
ج ۴، ص ۱۰۷

۴. الاقبال بالاعمال، ج ۳، ص ۷۵

۵. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۹، مشیر الأحزان، ص ۶۸، إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۶۶

را در کتب تاریخی و مقاتلی خود بیان می‌کنیم.

در جلسات عزاداری هم اگر موضوع منبر و سخنرانی، شهدای کربلا باشد، از این شهداء و کیفیت شهادت آنان سخن به میان می‌آوریم.

طبیعی است معاندین جیره خواری که در سوله‌های منافقین در آلبانی مشغول شبهه پراکنی هستند، در مجالس عزاداری ما حضور ندارند تا شاهد ذکر مصیبت ما در مورد شهدای فوق‌الذکر باشند.

ممکن است آنچه برای معاند موجب شبهه شده است، نامگذاری شب و روز هر یک از ایام ابتدایی محرم به موضوع و مناسبتی است که عرفاً و به تدریج توسط مداحان صورت گرفته است که در هر روزی از یک واقعه مهم و شهید شاخصی یاد می‌کنند و ذکر مصیبت می‌خوانند.

«شب و روز اول روزه مسلم بن عقیل، شب و روز دوم: ورود به کربلا، شب و روز سوم، روزه رقیه دختر امام حسین علیه السلام، شب و روز چهارم، فرزندان حضرت زینب، یا حر بن یزید ریاحی، یا طفلان مسلم یا برخی از اصحاب معروف مثل حبیب بن مظاهر، زهیر و... شب و روز پنجم: عبدالله بن حسن، شب و روز ششم: قاسم بن حسن، شب و روز هفتم: علی اصغر و در برخی مناطق حضرت ابوالفضل شب و روز هشتم: علی اکبر، شب و روز نهم: روز نهم تاسوعا است و روزه حضرت ابوالفضل (عباس بن علی) خوانده می‌شود. شب و روز دهم: روز دهم روز عاشورا که روزه‌های مربوط به شخص امام حسین خوانده می‌شود. شب و روز دهم: شب غریبان، روزه حضرت زینب.»^۱

این تقسیم بندی را ذاکرین به نام شهدای شاخص صورت داده‌اند و بر طبق آن محور روزه‌های خود را حول آن شهید قرار داده‌اند، اما این دلیل بر آن نیست که از سایر شهداء کربلا سخنی به میان نمی‌آید و برایشان عزاداری نمی‌شود.

ما برای دیگر شهداء کربلا را نیز عزاداری کرده و از مقتل و کیفیت شهادت آنان چه در کتب و چه در مجالس، سخن به میان می‌آوریم، اما معاندین چون سر سفره اربابان آمریکایی و اسرائیلی خویش هستند، از مجالس ما اطلاع ندارند.

۴۴. آیا امام علی علیه السلام از گریه و عزاداری کردن در فراق عزیزان نهی کردند؟

پرسش چهل و چهارم:

شیخ صدوق به سند معتبر از حبيب بن عمر روایت کرده است که او گفت: «به خدمت امیرالمؤمنین رفتم در مرضی که آن حضرت از آن مرض از دنیا مفارقت نمود، پس جراحی سر خود را گشود، من گفتم: یا امیرالمؤمنین جراحی تو چیزی نیست و بر تو این جراحی باکی نیست، حیب گفت: من به گریه افتادم و ام کلثوم دختر حضرت گریان شد نزدیک حضرت نشسته بود، علی فرمود: چرا گریه میکنی ای دختر؟ ام کلثوم گفت: چون گریه نکنم؟ تو ما را خبر میدهی در این ساعت از ما مفارقت مینمائی، ایشان فرمود: ای دختر گرامی گریه مکن، بخدا سوگند که اگر بینی آنچه پدر تو می‌بیند هر آینه گریه نخواهی کرد.» (امالی صدوق، ص ۳۹۶)

«علی بن ابیطالب در هنگام ضربت خوردن به اصبغ از اصحاب خود دستور می‌دهد گریه نکند: در قسمتی از روایتی طولانی از قول امام علی چنین آمده است: ای اصبغ، گریه نکن، به خدا قسم راه بهشت را می‌پیمایم.» (امالی طوسی)

پاسخ:

قلب انسان کانون عواطف است و این عواطف مخصوصاً هنگامی که شدید باشد، در همه وجود انسان اثر می‌گذارد. هنگامی که عزیزی از دست رود، قلب متلاطم می‌گردد و اشک جاری می‌شود، بغض گلوی انسان را می‌گیرد و زبان به اظهار اشتیاق به عزیز از دست رفته می‌پردازد. اینها هیچ‌کدام ممنوع نیست، بلکه ممدوح است.

در حدیثی می‌خوانیم؛ «هنگامی که خبر وفات جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه (در جنگ موته) به پیغمبر رسید، هنگامی که وارد خانه می‌شد شدیداً برای آنها گریه می‌کرد و می‌گفت: آنها برای من سخن می‌گفتند و با آنها انس می‌گرفتم، هردو باهم رفتند»^۱.

و نیز در داستان جنگ احد می‌خوانیم؛ «هنگامی که پیغمبر به مدینه بازگشت از هر خانه‌ای صدای گریه و زاری برای شهیدی به گوش آن حضرت رسید که بازماندگان بر شهیدانشان می‌گریستند جز خانه عمویش حمزه، پیغمبر بسیار ناراحت شد و گفت: ولی حمزه گریه‌کنندگانی ندارد. اهل مدینه که از این سخن باخبر شدند قسم یاد کردند که هرگز بر عزیز از دست رفته‌ای گریه نکنند مگر اینکه نخست برای حمزه نوحه‌گری کنند و بگریند» و این سنت همچنان تا امروز (زمانی که امام باقر علیه السلام این حدیث را بیان می‌فرمود ادامه دارد)^۲.

حدیث معروف پیامبر گرامی که به هنگام وفات فرزندش ابراهیم در کتب مختلف نقل شده نیز اشاره به همین معناست؛ هنگامی که خبر وفات فرزند به او رسید اشک در چشمان حضرت حلقه زد و سرازیر شد. شاید بعضی به آن حضرت ایراد کردند، فرمود؛ «چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود اما چیزی که موجب خشم خدا شود نمی‌گویم»^۳.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«گریه کردن بر فراق عزیزان موجب تسکین و آرامش انسان می‌شود»^۴

در نقل دیگری آمده است؛

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷

۲. همان، ص ۱۸۳

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۲

۴. الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۷

«فاطمه علیها السلام برای پدر خود نوحه کرد و رسول خدا دستور داد برای حمزه نوحه گری کنند.»^۱

در نقل دیگری آمده است؛

«امام باقر به امام صادق علیه السلام سفارش کرد که از مالم فلان مقدار را اختصاص بده تا نوحه گران برایم (بعد از مرگم) تا ده سال در منی و در ایام منی، نوحه گری و عزاداری کنند (تا آل پیامبر فراموش نشوند)»^۲

در نقل دیگری آمده است؛

«دختری از امام صادق علیه السلام درگذشت، حضرت، یک سال بر او گریست، سپس فرزند دیگر او از دنیا رفت، باز حضرت یک سال نوحه گری کرد، آنگاه که اسماعیل فوت کرد، ناله او شدت یافت، برخی به امام صادق علیه السلام گفتند؛ چرا از خانه تو، صدای ناله شنیده می شود؟ در پاسخ فرمود؛ «آنگاه که حمزه درگذشت، پیامبر دستور داد زنان مدینه بر او نوحه سرایی کنند، چون او نوحه گری ندارد.»^۳

یکی از غلامان امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند؛

«امام سجاد علیه السلام روزی به بیابان رفت و من هم دنبال ایشان رفتم. دیدم روی سنگ سختی به سجده افتاد. ایستادم و شیون و گریه اش را می شنیدم و شمردم که هزار بار فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا!». آن گاه سرش را از سجده برداشت، در حالی که محاسن و صورتش را اشک، فرا گرفته بود. گفتم: ای مولای من! آیا وقت آن نرسیده که غمت پایان یابد و گریه ات کمتر گردد؟ به من فرمود؛

«وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پیامبر بود و پسر پیامبر. او دوازده

۱. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۸۴

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷؛ الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۲

۳. کمال الدین، ج ۱، ص ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۱

پسر داشت. خداوند سبحان، یکی از آنان را ناپدید کرد و موی سر او از اندوه، سفید شد و از غم و غصه، کمرش خمید و چشمش از فرط گریه نابینا گشت، در حالی که پسرش زنده بود؛ ولی من دیدم که پدر و برادر و هفده تن از خانواده‌ام، کُشته بر خاک افتاده‌اند. پس چگونه غصه‌ام به پایان برسد و از گریه‌ام کاسته شود؟!»^۱

در نقل دیگر آمده است؛

«علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) بیست سال یا چهل سال بر حسین علیه السلام گریست و هیچ‌گاه غذایی در برابرش گذاشته نشد، مگر این که گریست. یکی از غلامانش به ایشان گفت: ای پسر پیامبر خدا! جانم به فدایت! من می‌ترسم که تو از بین بروی. فرمود: «من غصه و اندوهم رای به خدا شکوه می‌کنم و از خدا چیزی رای می‌دانم که شما بی‌اطلاعید». من، هیچ‌گاه قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد نمی‌آورم، جز این که گریه، راه گلویم را می‌گیرد».^۲

در نقل‌های متعدد تاریخی آمده است که پیامبر گرامی در فراق عزیزان هم خود گریه می‌کردند و هم دیگران را توصیه به گریه کردن می‌کردند و اهل بیت علیهم السلام هم دستور به گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام میدادند که تفصیل سخن را در ذیل بخوانید؛^۳

دو نقلی هم که معاند بر ممنوعیت گریه کردن به آن استناد کرد، نمی‌تواند ادعای او را ثابت کند زیرا؛

۱. هر دو نقل از جهت سند مخدوش است، در سند روایت اول عمرو بن شمر وجود دارد که نجاشی در مورد او می‌گوید به جد ضعیف است و در احادیث

۱. الملهوف، ص ۸۸؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲

۲. کامل الزیارات، ص ۲۱۳؛ مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۹۳

جعل می کرده است؛^۱

در سند روایت دوم نیز، دو راوی به نامهای «محمد بن سلیمان المقری و عبدالصمد بن علی النوفلی» وجود دارند که هر دو مجهول هستند؛^۲

۲. اگر بگوییم دو روایت مذکور صحیح هم هستند باز هم روشن است که نهی علی علیه السلام نهی ارشادی بوده است نه تحریمی.

علی علیه السلام فرزند خود ام کلثوم یا برخی از صحابه خویش را از گریه و بی تابي کردن نهی کرد و به آنان دلداری داد تا مبادا آنان پس از شهادت علی علیه السلام همواره مشغول گریه و ناله و سوگواری باشند و از حمایت امام حسن علیه السلام غفلت کنند تا معاویه از این فرصت استفاده کرده و خلافت را از دستان امام حسن علیه السلام برآید، چرا که معاویه در صدد بود که پس از شهادت علی علیه السلام کار خلافت خویش را یکسر کند و بر این امر برنامه ریزی نیز کرده بود، چنان که می نویسند؛

«چون خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و بیعت کردن مردم با حضرت امام حسن علیه السلام به معاویه رسید دو جاسوس فرستاد، یکی از مردم بنی القین به سوی بصره و دیگر از قبیله حمیر به سوی کوفه که آنچه واقع شود به او بنویسند و امر خلافت را بر امام حسن علیه السلام فاسد گردانند. چون امام حسن علیه السلام بر این امر مطلع شد جاسوس حمیری را طلبید و گردن زد، و مکتوبی فرستاد به بصره که آن جاسوس قینی را نیز پیدا نموده گردن زنند و نامه به معاویه نوشت و در آن نامه درج فرمود که جواسیس می فرستی و مکرها و حيله ها بر می انگیزی گمان دارم که اراده جنگ داری اگر چنین است من نیز مهتای آن هستم. چون نامه به معاویه رسید جوابهای نامالیم نوشت و به خدمت حضرت فرستاد، و پیوسته بین آن حضرت و معاویه کار به مکاتبه و مراسله می گذشت تا اینکه معاویه لشکرگرانی

۱. رجال نجاشی، ص ۲۸۷

۲. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۴، ص ۴۳۶؛ ج ۷، ص ۱۲۰

برداشت و متوجه عراق شد...»^۱

۴۵. آیا در روایات شیعه آمده است که عزاداری بر مردگان از اعمال جاهلیت است؟

پرسش چهل و پنجم:

پیام‌هایی از کانال‌های وهابی منتشر می‌شود که در آن‌ها برای حرمت عزاداری استدلال می‌کنند. از جمله این‌که روایت می‌کنند پیامبر فرموده است: «سه چیز از اعمال جاهلیت است که یکی از آن‌ها نوحه سرایی برای مردگان است» (مستدرک، ج ۲، ص ۴۵۰). لطفاً پاسخ دهید.

پاسخ:

ما در پاسخ‌های گذشته مشروعیت عزاداری را مطابق کتب شیعه و اهل سنت به‌طور مفصل اثبات کرده‌ایم و حال با توجه به آنچه پیش‌تر بیان شد، می‌گوییم:

روایاتی که از نوحه سرایی نهی می‌کنند، حرمت نوحه سرایی و عزاداری به باطل را بیان کرده‌اند؛ چنان‌که علامه حلی می‌گوید:

«همه علمای شیعه اتفاق دارند که نوحه سرایی به باطل حرام است. همچنین علما درباره جواز و مشروعیت نوحه سرایی به حق، اجماع و اتفاق نظر دارند.»^۲

بنابر این، به اجماع همه فقهای شیعه، نوحه سرایی‌های باطل مانند: خراش انداختن به صورت، پاره کردن لباس، چاک دادن یقه و بیان جملات اعتراض‌آمیز یا کفرآمیز، از مصادیق عزاداری جاهلیت به‌شمار می‌رود.

علامه مجلسی می‌گوید:

۱. الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۹ و ۱۰؛ منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۷

۲. منتهی‌المطلب، ج ۷، ص ۲۲۳

«در دوران جاهلیت، هنگامی که کسی از دنیا می‌رفت، همراه با برشمردن جرم‌هایی همچون آدم‌کشی و جنایت میت و افتخار به آن، برای او نوحه‌سرایی می‌کردند.»^۱

این‌گونه روایات، اصل عزاداری را ممنوع نمی‌کند؛ چراکه مشروعیت آن اثبات شده است، بلکه منظور آن‌ها، جلوگیری از اقداماتی است که با قضا و قدر الهی منافات دارد، مانند فریاد کشیدن، پاره کردن گریبان، گفتن سخنان باطل و... لذا در برخی روایات آمده است که نوحه‌سرایی، زمانی که با سخنان حق باشد، مانعی ندارد و حتی می‌توان در ازای آن اجرت دریافت کرد.^۲

بنابراین، مقصود این‌گونه روایات، نوحه‌سرایی باطل و دروغ است که مشابه مراسم جاهلیت بوده است.

پیش‌تر نیز یادآور شدیم که ممنوعیت عزاداری در روایات مذکور، مربوط به مصیبت‌های شخصی و فردی است، و این‌که گاهی فرد مصیبت‌دیده به دلیل بی‌تابی، جام صبرش لبریز می‌شود و رفتاری دور از آداب صابران نشان می‌دهد.

اما سینه‌زنی، زنجیرزنی و سایر آیین‌های عزاداری امام حسین علیه السلام نشانه‌های حزن دینی بوده، نه حزن شخصی؛ و بیانگر محبت به پیامبر و خاندان ایشان است که به دست انسان‌های ظالم و سفاک به شهادت رسیده‌اند.

به تعبیر دیگر، سینه‌زنی در اینجا برخاسته از بی‌تابی روحی و ضعف ایمان - که مورد نهی روایات مربوط به عزاداری است - نیست و هرگز اعتراضی به تقدیر الهی در آن وجود ندارد، بلکه ریشه در محبت درونی به پیامبر و آل او دارد که حقیقت دین را تشکیل می‌دهد. این‌گونه آیین‌ها، که همراه نوحه‌خوانی، سینه‌زنی و برافراشتن پرچم‌های سیاه است، بیانگر امور زیر می‌باشد:

۱. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۰۸

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۴۷

احیای مکتب عدالت خواهی و ظلم ستیزی.
توجه نسل حاضر به خیانت حاکمان گذشته.
ابراز همدردی با پیامبر و خاندان او.

لذا سینه زنی برای امام حسین، خارج از موضوع این روایات است که درباره مصیبت های فردی نازل شده اند.

در پایان نیز باید گفت که حتی اگر فرض شود نوحه سرایی برای عموم مردم مکروه و ناپسند باشد، برای شخصیت های بزرگی که با حیات و شهادت خود مسیر تاریخ را تغییر دادند، نه تنها ناپسند نیست، بلکه در روایات ما بر آن تأکید شده است؛ چنان که شیخ طوسی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند:
«هر جزع و نوحه گری و گریستن ناپسند است، مگر جزع و گریستن برای شهادت امام حسین.»^۱

فلسفه آن روشن است؛ زیرا عزاداری برای حسین علیه السلام و سایر اهل بیت، به خاطر مصیبتی است که بر دین وارد شده و نشانه حزن دینی است، نه حزن فردی.

۴۶. بررسی شبهه: نهی از عزاداری در روایات شیعه؟

پرسش چهل و ششم:

قابل توجه شیعیان: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر مسلمانی که به هنگام مصیبت، دست خود را بر رانش بکوبد، اجرش تباه و نابود می شود.» (الکافی، ج ۳، ص ۲۲۴)

پاسخ:

۱. ضعف سند روایت:

۱. امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲

در این روایت دو راوی وجود دارند که هر دو از اهل سنت هستند؛ یعنی نوفلی و سکونی. بنابراین روایت آن‌ها برای شیعه قابل استناد نیست.
۲. وجود روایت معارض:

این روایت معارض دارد. از امام صادق علیه السلام در روایت دیگری نقل شده است: «پاداش مؤمن در مرگ فرزندش، بهشت است؛ چه صبر کند و چه نکند.»^۱
۳. عدم دلالت روایت بر حرمت مطلق عزاداری:

به فرض که روایت از نظر دلالت کامل باشد، باز هم اصل عزاداری را نفی نمی‌کند؛ بلکه تنها از نوعی عزاداری که همراه با این حرکت (زدن بر ران به نشانه بی‌تابی) باشد، نهی شده است.

در اینجا می‌توان گفت: اگر در مراسم عزاداری این رفتار صورت نگیرد، مشکلی ندارد؛ نه اینکه اصل عزاداری حرام باشد.
۴. روایات فراوان در مشروعیت عزاداری:

در مشروعیت عزاداری برای مردگان و به‌ویژه برای امام حسین علیه السلام، روایات فراوانی وجود دارد که در پاسخ‌های گذشته اشاره شد و هیچ‌کس نمی‌تواند عزاداری را به طور مطلق تحریم کند. برای بررسی بیشتر مراجعه کنید به:^۲

۵. تفاوت سینه‌زنی با حرکات ناپسند هنگام مصیبت:
ممکن است تصور شود که اگر زدن بر ران هنگام مصیبت حرام است، پس سینه‌زنی در عزاداری امام حسین علیه السلام نیز همین حکم را دارد.

اما پاسخ آن روشن است؛ دست زدن بر ران که در روایت آمده، ناظر به مصیبت‌های شخصی و فردی و ناشی از بی‌تابی است؛ چنانکه گاهی انسان مصیبت دیده بر اثر بی‌تابی، سخن یا عملی انجام می‌دهد که با آداب صبر

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۷۲، روایت ۷

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۹، باب ۸۷

منافات دارد.

اما سینه‌زنی در عزاداری امام حسین علیه السلام، نشانه حزن دینی است، نه حزن شخصی؛ و بیانگر محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان اوست که به دست سفاکان و افراد بی‌رحم کشته شده‌اند.

به تعبیر دیگر، سینه‌زنی در اینجا برخاسته از بی‌تابی روحی و ضعف ایمان که مورد نهی روایات است نمی‌باشد و هرگز اعتراضی به تقدیر الهی در آن نیست؛ بلکه برخاسته از محبت درونی به پیامبر صلی الله علیه و آله و آل اوست که حقیقت دین را تشکیل می‌دهد. این نوع حرکات که با نوحه‌خوانی، سینه‌زنی و پرچم‌های سیاه همراه است، نشانه امور زیر است:

احیای مکتب عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی.

آگاه‌سازی نسل حاضر نسبت به خیانت‌های حاکمان گذشته.

ابراز همدردی با پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او.

بنابراین سینه‌زنی برای امام حسین علیه السلام، از موضوع روایتی که درباره مصیبت‌های فردی است خارج بوده و مشمول آن نمی‌شود.^۱

۴۷. آیا نهی امام حسین علیه السلام از عزاداری، دلیلی بر حرمت عزاداری است؟

پرسش چهل و هفتم:

شیخ مفید نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام شب عاشورا به حضرت زینب فرمودند: «وقتی من از دنیا رفتم، برای من عزاداری نکن.» پس چگونه ما برای امام حسین علیه السلام عزاداری می‌کنیم؟

پاسخ:

شیخ مفید نقل کرده است که امام حسین علیه السلام در ساعات پایانی حیات و

۱. پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، آیت‌الله سبحانی، ص ۹۰

هنگام وداع با حضرت زینب علیها السلام به ایشان فرمود:
«ای خواهرم! در شهادت من گریبان چاک مکن و صورت خود را مخراش و ناله و فغان سر مده.»^۱

اما این روایت، نمی تواند دلیلی بر حرمت عزاداری باشد؛ زیرا:

۱. این روایت فاقد سند بوده و به صورت مرسل نقل شده است. روشن است که روایتی بدون سند و مرسل، ضعیف و غیرقابل استناد است.
۲. حتی با صرف نظر از اشکال سندی، این نهی به دلیل موقعیت خاص حضرت زینب علیها السلام صادر شده است.

امکان سوءاستفاده دشمن، تضعیف روحیه فرزندان و دیگر بازماندگان، و نیز شرایط حساسی که پیش روی بانوی کربلا بود، ایجاب می کرد تا حضرت زینب علیها السلام با پایداری و آرامش رسالت بزرگی را بر دوش بکشد؛ رسالتی که با اظهار ضعف و بی تابی ممکن نبود.

بنابراین، این نهی امام حسین علیه السلام نهی ارشادی بوده و هدف آن آرام ساختن و دلداری دادن به اهل بیت علیهم السلام و دیگر زنان و کودکان بازمانده بوده است.

۴۸. بررسی شبهه نهی از عزاداری در متون شیعه!!!

پرسش چهل و هشتم:

چرا شیعیان لاقبل به کتب خود عمل نمی کنند؟ در اسلام و حتی در متون شیعه، عزاداری نهی شده است؛ اما چرا شیعه عزاداری می کند؟

پیامبر اسلام خطاب به فاطمه فرمود: «هنگامی که من از دنیا رفتم، گونه بر من مخراش، موی خود را پریشان مکن، فریاد و اویلانده و نوحه خوانی برای من برپا مکن»!!!

پاسخ:

علامه ارجمند، آیت الله مکارم شیرازی درباره روایات اهل بیت چنین نظر داده‌اند:

عقیده ما درباره روایات اهل بیت علیهم السلام:

«تکرار این موضوع را ضروری می‌دانیم که هر حدیثی که در یکی از منابع معروف یا سایر منابع معتبر وجود داشته باشد، به این معنی نیست که آن حدیث به خصوص معتبر است؛ بلکه هر حدیثی سلسله سندی دارد که باید هر یک از راویان آن به طور جداگانه بررسی شوند. هرگاه تمام راویان سند مورد اعتماد بودند، آن حدیث صحیح تلقی می‌شود؛ در غیر این صورت، حدیث مشکوک یا ضعیف خواهد بود.»^۱

روایتی که مورد استناد قرار گرفته، از لحاظ سندی ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

در سند آن سلمه بن الخطاب وجود دارد که نجاشی در مورد او می‌گوید:
«در حدیث ضعیف است.»^۲

همچنین علی بن اسماعیل نیز وجود دارد که مجهول است.
راوی دیگر یعنی عمرو بن ابی المقدم توثیق قاطعی ندارد. علامه حلی از برخی علما نقل می‌کند که او را تضعیف کرده‌اند.^۳

به همین دلیل، علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌فرماید:
«الحديث الرابع ضعيف»؛ یعنی این حدیث ضعیف است.^۴

۱. اعتقاد ما، ص ۱۱۹

۲. رجال نجاشی، ص ۱۸۷

۳. رجال علامه حلی، ص ۱۲۰

۴. مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۳۵۸

این حدیث با همین سلسله روایان ضعیف و مجهول در کتاب معانی الاخبار نیز نقل شده است.^۱

حتی اگر از ضعف سندی این روایت هم صرف نظر کنیم، باید توجه داشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام توصیه کردند پس از وفات ایشان، خود را به گریه و زاری و عزاداری مشغول نکند تا مبادا دشمنان از این فرصت سوءاستفاده کرده و نقشه‌های شوم خود را اجرا کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را موظف کرده بود که به جای گریه و زاری، برای به دست آوردن خلافت و حفظ جامعه اسلامی تلاش کنند تا عزاداری و بی‌تابی، ایشان را از این وظیفه مهم باز ندارد. بنابراین، این نهی پیامبر صلی الله علیه و آله، یک نهی ارشادی و صرفاً مربوط به همان برهه زمانی ابتدایی پس از وفات ایشان بوده است.

پیش‌تر به تفصیل، مشروعیت عزاداری و نوحه‌سرایی در سوگ اهل بیت علیهم السلام را از کتب شیعه و سنی اثبات کردیم.

۴۹. پاسخی دیگر به شبهه شیعه بودن قاتلین امام حسین علیه السلام !!!

پرسش چهل و نهم:

تمامی قاتلین حسین در کربلا شیعه بودند. شیخ کاظم الإحسانی از علمای بزرگ شیعه اهل نجف در کتاب معروف خود به نام مجالس عاشورا به صراحت شیعیان امام علی را قاتلان حسین و خانواده‌اش معرفی می‌کند و اعتراف می‌کند که حتی یک نفر غیر شیعه در میان قاتلان امام حسین وجود نداشته است !!!

پاسخ:

در پاسخهای قبلی مفصل توضیح دادیم که قاتلین امام حسین علیه السلام شیعه نبوده‌اند.

شیخ علی آل محسن می‌گوید:

«این که برخی می‌گویند: شیعیان قاتلان حسین اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین علیه السلام به کسی اطلاق می‌شود که از یاران و متابعین و دوستان او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام کش می‌شود؟»^۱

خیل عظیمی از شیعیان واقعی در عراق مورد قلع و قمع معاویه واقع شده بودند، چنان که ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می‌کند:

«معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سب و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می‌شناخت به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می‌کرد به قتل میرسانید، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می‌نمود، و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می‌کرد. و عده‌ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند.»

«کتب معاویة نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة أن برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل أبي تراب و أهل بيته فقامت الخطباء في كل كورة و علی كل منبر یلعنون علیا و یبرءون منه و یقعون فیہ و فی أهل بيته و كان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة لكثرة من بها من شیعة علی علیه السلام فاستعمل علیهم زیاد بن سمیة و ضم إليه البصرة فكان یتتبع الشیعة و هو بهم عارف لأنه كان منهم أيام علی علیه السلام فقتلهم تحت كل حجر و مدر و أخافهم و قطع الأیدی و الأرجل و سمل العیون و

صلبهم علی جذوع النخل و طرفهم و شردهم عن العراق فلم یبق بها معروف منهم»^۱

امام حسین علیه السلام لشکریان عمر بن سعد را به لقب شیعیان و پیروان ابو سفیان خطاب کرده می‌فرماید: «و یحکم یا شیعه آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم»؛ «وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی‌هراسید در دنیای تان آزاد باشید.»^۲

با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا و در خطبه‌های حضرت برای قوم و احتجاجاتش با آن‌ها یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه السلام قاتلینش را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش معرفی کند.

همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه اهل بیت علیهم السلام نبوده‌اند.

برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده‌اید، گفتند: ما با تو می‌جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم.» «نقتلک بغضا لابیك»^۳

به خوبی روشن است که اینها اهل شام بودند که توسط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می‌گوید: که من با پدر تو دشمنم؟

یا مگر برخی از آن‌ها به امام حسین علیه السلام نسبت کذاب پسر کذاب را ندادند؟

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴

۲. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸؛ لهوف، ص ۴۵

۳. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۸۰

«یا کذاب ابن کذاب»^۱

آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟ «یا حسین ابشر بالنار»^۲

آیا به امام حسین علیه السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد. «انها لا تقبل»^۳

این چه شیعه‌ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش بیرون می‌شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آن‌ها نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بوده است.

اگر در کلام برخی هم آمده است که شیعیان امام حسین علیه السلام را کشتند، قاعدتا مقصودشان شیعه به معنای امروزی نبوده است.

برای واژه شیعه و تشیع دو اصطلاح وجود داشته است:

۱. در اصطلاح نخست شیعه کسی است که علی علیه السلام بر عثمان برتر بداند و در عین حال به خلافت شیخین یعنی ابوبکر و عمر نیز اعتقاد دارد.

بعضی از اهل کوفه آن زمان، امیرالمؤمنین علیه السلام را از عثمان افضل و برتر می‌دانستند و معاویه را نیز مذمت می‌نمودند؛ اما به افضلیت آن حضرت بر ابوبکر و عمر اعتقاد نداشتند.

۲. در اصطلاح دوم که همه ما برآنیم و اصطلاح معروف و امروزی نیز همین است، شیعه عبارت از کسی است که به جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت اهل بیت پیامبر علیهم السلام که دوازده امام بعد از پیامبر هستند، اعتقاد داشته باشد.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۲۳

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۲۵

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۲۵

تشیع در قرن یکم مطابق با اصطلاح نخست رایج بوده است. شاهد این مطلب مسیب بن نجبه است. او از دعوت کنندگان حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کوفه است. در شرح حال او می نویسند که وی شیعی بوده است. راوی می گوید:

«جالست المسيّب بن نجبة الفزاري في هذا المسجد عشرين سنة وناس من الشيعة كثير، فما سمعت أحداً منهم يتكلم في أحد من أصحاب رسول الله إلا بخير، وما كان الكلام إلا في علي علیه السلام وعثمان؛»

«من بیست سال با مسیب و شیعیان زیادی در همین مسجد همنشین بودم و ندیدم که شیعیان کوفه نسبت به صحابه ای از اصحاب رسول خدا جز خیر سخنی بگویند، مگر درباره علی و عثمان.»^۱

یعنی اگر شیعیان آن وقت کوفه سخنی درباره صحابه می گفتند، از حقانیت و برتری علی علیه السلام نسبت به عثمان بوده است و درباره خلافت و جانشینی شیخین هیچ اشکال و سخنی نداشته اند.

یا آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند در کوفه از نماز تراویح که یکی از بدعت های عمر است ممانعت کنند، سر و صدایی به راه افتاد و ندای «واعمرا، واعمرا، واسّة عمراه» طنین انداز شد.^۲

در نتیجه، حتی در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و در حالی که مردم کوفه با آن حضرت بیعت کرده بودند، حاضر نشدند این بدعت را ترک کنند.

آیا اینان شیعیان راستین بودند؟ هرگز این طور نیست. اینان شیعه نبودند و اگر به آنان شیعه گفته می شود، بنا بر همان اصطلاح نخست است و اگر کسی نیز سخن از تشیع قاتلین امام حسین علیه السلام سخن به میان آورد، قاعدتاً مقصودش

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۱۹۸

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۶، حدیث ۱۰۰۶۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

شیعه به همان معنای نخست است که مورد منازعه نیست.

۵۰. خورشید گرفتگی در شهادت امام حسین علیه السلام و تایید ناسا!!!!

پرسش پنجاهم:

ردی بر ادعای «رخ دادن کسوف (خورشید گرفتگی) بعد از کشته شدن حسین

بن علی»:

می دانیم که واقعه کشته شدن حسین بن علی در ۱۰ محرم سال ۶۱ هجری برابر با ۱۳ اکتبر سال ۶۸۰ میلادی بوده است؛ مطابق ادعای مسلمانان در این روز خورشید گرفتگی روی داده است؛ اما چنین نیست! مطابق اعلام سایت ناسا، خورشید گرفتگی ای که در سال ۶۸۰ میلادی (برابر با ۶۱ هجری) روی داده، در تاریخ ۲۷ نوامبر برابر با ۲۵ صفر سال ۶۱ هجری بوده است نه ۱۰ محرم! به عبارت دیگر این خورشید گرفتگی با زمان کشته شدن حسین ۴۵ روز فاصله دارد و برخلاف سخن مسلمانان بلافاصله پس از مرگ حسین بن علی خورشید گرفتگی ای رخ نداده!

عجیب آنکه این خورشید گرفتگی اصلاً در عراق و شام رویت نشده بلکه در مناطقی از چین و کشورهای حاشیه آن می توانسته اند این رویداد را مشاهده کنند!!!

پاسخ:

مساله خورشید گرفتگی پس از شهادت امام حسین علیه السلام از مسائل قطعی و مسلم تاریخی است که شیعه و سنی متفقاً این قضیه را نقل کرده اند.

علمای اهل سنت و شیعه نقل می کنند:

«هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، خورشید چنان گرفت که در میانه روز،

ستارگان، هویدا شدند، تا آن جا که پنداشتیم [خورشید گرفتگی] قیامت است.»

«لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام كَسَفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَةً بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ

التَّهَارِ حَتَّى ظَنَنَّا أَنهَا هِيَ»^۱

در نقل دیگر آمده است:

«هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، آسمان، سیاه گشت و در روز، ستاره‌ها پیدا شدند و حتی ستاره جوزا را در عصر دیدم، و خاک سرخ بارید.»

«لَمَّا قُبِلَ الْحُسَيْنِ علیه السلام اسْوَدَّتِ السَّمَاءُ، وَظَهَرَتِ الْكَوَاكِبُ نَهَارًا، حَتَّى رَأَيْتُ الْجُوزَاءَ عِنْدَ الْعَصْرِ، وَسَقَطَ التُّرَابُ الْأَحْمَرُ.»^۲

روشن است تحقق این امر، استحاله عقلی ندارد (مُحال عقلی نیست). بنا بر این، وقوع آنها بر پایه ادله نقلی معتبر، قابل اثبات است.

معاند استناد کرده است که ناسا این قضیه را که ۱۴۰۰ سال قبل اتفاق افتاده است کشف نکرده است، پس چنین چیزی واقع نشده است، در حالی که روشن است بشر با علم محدود و ناقص نمی‌تواند به تمام زوایای اتفاقاتی که قرن‌ها قبل اتفاق افتاده است و از تجربه مستقیمش خارج است، پی برد و اگر اظهار نظری هم در این رابطه صورت دهد، اظهار نظری ناقص و بر پایه دلایل ظنی است که توان مقابله با ادله نقلی قطعی که وقوع این واقعه را ثابت می‌کند، ندارد.

دانشمندان جملگی بر آنند که علوم بشری ناقص است و بسیاری از مسائل است که بشر در مورد آنان امکان کشف و آگاهی ندارد.

«کرسی مورپسن» طیب و روانشناس معروف در کتاب خود بنام «راز آفرینش

۱. السنن الكبرى، ج ۳، ص ۴۶۸ الرقم ۶۳۵۲، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴ الرقم ۲۸۳۸، تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۳۳، تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۸، مقتل الحسين علیه السلام للخوارزمي، ج ۲، ص ۸۹، كفاية الطالب، ص ۴۴۴، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۴؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۴ نقلاً عن تاريخ النسوي، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۶ الرقم ۳۹

۲. تاريخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۶، تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۳۲، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۳، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۴

انسان» چنین می نویسد:

«وقتی درباره فضای نامتناهی، یا زمان بی آغاز و انجام، یا نیروی شگرفی که درون هسته اتم ذخیره شده، یا به عوالم نامحدود که منظومه های بی شمار و سیارات و ثوابت بی حساب در آن شناورند، یا به قدرت تشعشع سیارات، یا به قوه جاذبه زمین، و قوانین دیگری که نظام عالم بسته به وجود آن است، می اندیشیم، آن وقت به حقارت وجود خود و نقصان دانش خویش پی می بریم»^۱.

دکتر «الکسیس کارل» در کتاب خود «انسان موجود ناشناخته» می نویسد:
«به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار داده است، تا کنون به جایی نرسیده، و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد»^۲

جالب این است که او به همین دلیل نام «انسان موجود ناشناخته» را برای کتاب با ارزش خود انتخاب کرده است، وقتی شناخت انسان از خودش تا این حد محدود باشد وضع دانش او درباره سایر جهان هستی روشن است.

«ویلیام جیمس» عالم معروف می گوید:

«علم ما همچون قطره ای است ولی جهل ما همچون یک دریای عظیم!»

«فلاماریون» عالم معروف فلکی می نویسد:

«من می توانم ده سال از مجهولات سؤال کنم که شما هیچ یک از آنها را نتوانید جواب دهید!»^۳

او در کلام دیگری می افزاید:

«ما فکر می کنیم، اما همین فکر چیست؟ و راه می رویم، اما این عمل

۱. راز آفرینش انسان، ص ۸۷

۲. انسان موجود ناشناخته، ص ۵

۳. علی الطلال المذهب المادی، ص ۱۳۸

عضلانی چیست؟ هیچ کس آن را نمی داند!». من اراده خود را یک قوه غیر مادی می بینیم، اما هر وقت اراده می کنم دستم را بلند کنم می بینم اراده غیر مادی من دست مرا که عضو مادی است حرکت می دهد، این مطلوب چطور صورت می گیرد، و آن واسطه که قوای عقلی من نتیجه مادی می دهد چیست؟ کسی پیدا نمی شود که جوابی از این سؤال بدهد.^۱

وقتی معلومات ما درباره روشن ترین مسائل روزمزه چنین باشد تکلیف مسائل پیچیده، یا دور دست مکانی و زمانی ناگفته پیدا است.

«انشتین» ریاضی دان معروف مبدع نظریه «نسبیت و بعد چهارم» در یکی از کتاب های خود می گوید:

«آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده ایم بسیار چیزها به ما آموخته است و ما به اصول زبان طبیعت آشنا شده ایم... ولی با این همه می دانیم که درباره مجلداتی که خوانده و فهمیده شده هنوز از حل و کشف کامل اسرار طبیعت دوریم»^۲

اینجاست که سخن خداوند به وضوح مصداق پیدا می کند که می فرماید:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ «و از دانش جز اندکی به شما داده نشده است.» (اسراء/ ۸۵)

همین ناسایی که ملحد نظریاتش را قطعی و دقیق معرفی می کند، در موارد متعددی اشتباهات چشم گیری داشته است.

به عنوان نمونه می توان به اشتباه ناسا درباره سیارکی که به طرف زمین در حال حرکت است اشاره کرد که ناسا پیش تر اعلام کرده بود که این سیارک به کره زمین برخورد خواهد کرد، اما این گزارش را از روی سایت خود برداشت و اعلام کرد که

۱. همان مدرک

۲. خلاصه فلسفه نسبیت به نقل از پیام قرآن، ج ۱، ص ۱۲۱

دانشمندان آن در محاسبات خود درباره فاصله سیارک یادشده با زمین و میزان تاثیرگذاری آن دچار اشتباه شده‌اند.^۱

برخی دیگر می‌نویسند:

«ولی آیا واقعاً همه این خصوصیات در ناسا وجود دارد. آیا ناسا هم عاری از هرگونه اشتباه و احتمالاً خطاهای متدوال در زمینه کاری است. جواب این سؤال بسیار ساده است. نه در ناسا هم پروژه‌هایی وجود دارند که بسیار دچار مشکل شده‌اند و خطاهای بسیار عجیب و غریبی در آنها رخ داده است. یکی از معروف‌ترین این پروژه، پروژه‌ای مربوط به ماهواره‌ای است که برای بررسی شرایط جوی مریخ به این سیاره فرستاده شده است. ماهواره Mars Climate Orbiter

سال ۱۹۹۸ میلادی بود که ناسا با همکاری Lockheed Martin که شرکتی فعال در زمینه هوا و فضا است، ماهواره‌ای با قابلیت رهگیری خودکار را راهی سیاره مریخ کرد تا بتواند اطلاعاتی همچون چگونگی کارکرد آب و هوای کره مریخ را بدست آورد. اما این ماهواره که بودجه ساخت و توسعه‌اش ۱۹۳ میلیون دلار خرج برداشته بود، به دلیل ضعف و ناتوانی در سیستم جهت یابی خودکارش، برای همیشه در فضا گم شد. بله تعجب نکنید، گم شد. به همین راحتی مشکل این بود که تیم طراحی ماهواره در کمپانی Lockheed Martin، سیستم اندازه‌گیری و مسافت سنج ماهواره را بر اساس سیستم Imperial (مایل بر ثانیه) طراحی کرده بود و نه سیستم استاندارد Metric (متر بر ثانیه)»^۲

باز می‌نویسند:

«کارمندان سازمان ملی هوانوردی و فضایی ایالات متحده امریکا (ناسا) در زمره باهوش‌ترین افراد و متخصصین روی کره زمین بشمار می‌روند اما همه ی ما

1. <https://b2n.ir/q89537>

2. <https://b2n.ir/d04125>

می دانیم دقیقاً زمانی که در آستانه نوآوری هستیم احتمال اشتباه و خطا در آن لحظه هم به مراتب بالاتر است زیرا ممکن است با اتفاقات پیش بینی نشده‌ای روبرو شویم. سازمانی نظیر ناسا با آن کارکنان باهوش خود هم از قاعده مستثنی نیست و این سازمان هم اشتباهات وحشتناکی کرده است که در ادامه نگاهی به آن‌ها خواهیم انداخت.....»^۱

بنابراین قضیه خورشید گرفتگی به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام از مسلمات و متواترات تاریخی است و این که مثلاً ناسا با علم ناقص و محدود و اشتباهات بسیار، هنوز موفق به کشف این واقعه نشده است، خللی در اصل ماجرا وارد نمی‌کند.

۵۱. پاسخ به شبهه معاند تحت عنوان: «تشنگی حسین، حقیقت یا دروغی شاخدار!!!»

پرسش پنجاه و یکم:

تشنگی حسین، حقیقت یا دروغی شاخدار؟

به سند معتبر از حضرت صادق روایت شده که فرمود به مفضل بن عمر: «چون تشنگی شدید شد بر امام حسین و اصحاب، او ندا کرد اصحابش را و فرمود: «هر کسی که تشنه است بیاید آب بخورد» پس انگشت ابهامش را در میان دست دیگر نهاد، چنانکه گویی از فواره آب در حوض می‌ریزد؛ پس هر یک به نوبت می‌آمدند و از آن آب می‌آشامیدند تا سیراب می‌شدند و بعضی به بعضی گفتند: والله هرگز به این شیرینی آب ندیده است» (منبع: تاریخ امام حسین؛ ج ۳، ص ۱۲۷)

پاسخ:

از روز هفتم محرم آب بر امام حسین علیه السلام بسته شد، چنان که طبری و دیگران

نقل می‌کنند:

«نامه‌ای از عبید الله بن زیاد، برای عمر بن سعد آمد [که متنش چنین بود]:
«اما بعد، میان حسین و یارانش و آب، مانع شو و قطره‌ای از آن را نچشند، همان
گونه که با پرهیزگار پاک مظلوم، امیر مؤمنان عثمان بن عفان کردند». عمر بن
سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار، روانه کرد و بر شریعه (آب راه) فرات، فرود
آمدند تا میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، مانع شوند و نگذارند قطره‌ای از آن را
بنوشند. این، سه روز پیش از شهادت حسین علیه السلام بود.»

«جاءَ مِنْ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زيادِ كِتابٌ إِلى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَحُلِّ بَيْنَ
الْحُسَيْنِ وَأَصحابِهِ وَبَيْنَ المائِ، وَلا يَذوقوا مِنْهُ قَطْرَةً، كَمَا صُنِعَ بِالتَّيِّبِ الرَّكِيِّ المَظْلومِ
أَميرِ المُؤمِنينِ عُثمانَ بْنِ عَفانَ. قالَ: فَبَعَثَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَمْرَو بْنَ الحِجَاجِ عَلى
خَمِسمِئَةِ فارِسيٍّ، فَتَنَزَّلوا عَلى الشَّرِيعَةِ، وَحالوا بَيْنَ حُسينِ علیه السلام وَأَصحابِهِ وَبَيْنَ المائِ
أَن يُسَقُوا مِنْهُ قَطْرَةً، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الحُسينِ علیه السلام بِثَلاثٍ.»^۱

روایت مورد استناد معاند ناظر به جریان منع آب است که پس از ممانعت
دشمن از دسترسی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب و در وقتی که تشنگی بر یاران
امام حسین علیه السلام غالب شد، امام علیه السلام از طریق قدرت غیبی، برای آنان آبی تهیه کرد
و آنان سیراب شدند و از این طریق امامت الهی خود را بیش از پیش در برابر
یارانش به اثبات رسانید، مطابق روایت مذکور، مفضل بن عمر می‌گوید که امام
صادق علیه السلام فرمود:

«وقتی امام حسین علیه السلام و یارانش از آب منع شدند، امام علیه السلام ندا کرد اصحابش
را و فرمود: «هرکسی که تشنه است بیاید آب بخورد.» پس یک به یک آمدند و

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۲، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۸۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۸۶، روضة
الواعظین، ص ۲۰۱، إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۲، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۹؛ تذكرة الخواص،
ص ۲۴۷ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳.

انگشت ابهامش را در میان کف دست دیگری نهاد، پس هریک به تعاقب می آمدند و از آن آب می آشامیدند تا سیراب می شدند و بعضی به بعضی گفتند: «به خدا سوگند آبی نوشیدم که در دنیا هیچ کس مانندش را نیاشامیده است»

«المفضّل بن عمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لما منع الحسين عليه السلام و أصحابه الماء، نادى فيهم: من كان ظمأنا فليجئ. فأتاه رجل رجل [فجعل] إبهامه في راحة واحداهم، فلم يزل يشرب الرجل بعد الرجل حتى ارتووا. فقال بعضهم لبعض: والله لقد شربت شرابا ما شربه أحد من العالمين في دار الدنيا.»^۱

امام علیه السلام با قدرت غیبی خود مشکل تشنگی اصحاب را به صورت موقت حل کرد اما از آنجایی که ایشان از جانب خداوند اجازه نداشتند که تمام مشکلات کربلارا از طریق قدرت غیبی حل کنند، چنان که در ذیل و در پاسخهای قبلی کتاب توضیح داده ایم:^۲

لذا برای حل مشکل محاصره آب از طریق عادی اقدام کردند و مثلا اقدام به زدن چاه کردند، یا عباس علیه السلام و علی اکبر علیه السلام را برای تهیه آب می فرستادند، که این اقدامات هم به صورت موقت و محدود، مشکل کم آبی را حل کرد، اما با محاصره شدید صورت گرفته برای قضیه منع آب، مشکل کم آبی به صورت کلی حل نشد و نهایت امام علیه السلام و اصحاب و یاران و قافله امام علیه السلام با مشکل بی آبی مواجه بودند و به همین صورت شهید شدند یا به اسارت رفتند، چنان که در ذیل و پاسخهای قبلی کتاب مفصل این قضیه را طبق اسناد تاریخی بررسی کردیم:^۳

۵۲. نوره کشیدن در شب عاشوراء برای همنشینی با حور العین!!!

پرسش پنجاه و دوم:

۱. نوادر المعجزات، ص ۲۴۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/10239

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12430

امام حسین و ترفند تقویت قوه جنسی با نوره کشیدن (زدودن موهای زاید بدن) در آستانه مرگ!

بر طبق کتب تاریخ اسلام، حسین بن علی و یارانش نیز همچون داعشیان امروزی شب قبل از کشته شدن، غرق در اندیشه هم آغوشی با حوریان بهشتی بودند تا جایی که حسین بن علی در آن وضعیت نابسامان که طبق ادعای خود مسلمین با کم آبی شدید مواجه بودند، دستور می دهد برایش تشت آب بیاورند تا موهای زاید بدنش را بزاید! چرا که وی بر این باور بود که زدودن موهای زائد بدن باعث تقویت قوه جنسی می شود.

به راستی آیا دغدغه حسین بن علی و یارانش آنچه‌چنان که روحانیون و دکانداران دین ادعا می کنند اعتلای معنویات بود؟ اگر چنین است چگونه این امر با اشتیاق سوزانشان نسبت به «حورالعین» جمع می شود؟
از همه مهم تر:

اگر حسین بن علی هم اکنون در بهشت الله است توجیه عقلانی گریه زاری برای

چیست!!!

پاسخ:

معاند اشکال خود را بر محور موضوعی بناء نهاده است که آن موضوع اصلا واقعیت ندارد و به قول علمای منطق، اشکال معاند «سالبه به انتفاء موضوع» است، زیرا اصلا قرار نیست که انسان با بدن دنیوی خود در بهشت برزخی از لذات و ازدواج با حورالعین بهره مند شود تا قرار باشد که این بدن دنیوی آراسته شود!!!

انسان بعد از آنکه از دنیا می رود، روحش به عالم برزخ منتقل می شود و در آنجا به بدنی ملحق می شود که شبیه همان بدنی است که در دنیا داشته است، اما بدنی دنیوی نیست، چرا که بدن دنیوی مدفون در خاک است، انسان با همان

بدن برزخی از لذات بهشت برزخی بهره مند می شود نه با بدن دنیوی.

شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که یکی از یارانش می پرسد:

«عده ای معتقدند که ارواح مؤمنین در چینه دان پرندگان سبزرنگی در اطراف

عرش قرار می گیرند!! امام علیه السلام فرمود:

«لَا، الْمُؤْمِنُ أَحْرَمٌ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ، وَلَكِنْ فِي أَيْدِيهِمْ»

«نه، چنین نیست، مؤمن گرامی تر است نزد خدا از اینکه روحش را در

چینه دان پرنده ای قرار دهد، بلکه ارواح در بدن هایی شبیه بدن های سابق

خواهند بود»^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: **فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَيَّرَ**

تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا: «هنگامی که خداوند قبض روح مؤمن

می کند او را در قالبی همچون قالبش در دنیا قرار می دهد»^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: هنگامی که از ارواح مؤمنان

از آن حضرت سؤال شد فرمود: **فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ**

مِنْ شَرَابِهَا، وَيَقُولُونَ رَبَّنَا! أَقِمِ السَّاعَةَ لَنَا، وَانْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا! «آنها در

حجره هایی از بهشت، از طعام و شراب آن متنعم می شوند، و می گویند: پروردگارا!

قیامت را برای ما برپا کن، و وعده هایی را که به ما داده ای وفا نما»^۳.

بنابراین انسان با بدن دنیوی خود وارد عالم برزخ نمی شود تا نیاز به آراستن

بدن دنیوی برای همنشینی با حور العین باشد!!!

در نقلهایی آمده است که امام حسین علیه السلام و یاران ایشان قبل از واقعه عاشوراء

غسل کردند و نوره کشیدند.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۴

۲. همان مدرک، ح ۶

۳. همان مدرک، ح ۴

شیخ صدوق نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود:

«برخیزید و آب بنوشید، که آخرین توشه شماست؛ و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشوید، که کفن هایتان می‌شود». سپس، نماز صبح را با آنان خواند و آماده نبردشان ساخت» **«ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا، وَاغْسَلُوا يُوبِكُمْ لِيَتَكُونَ أَكْفَانِكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمْ تَعِيَّةَ الْحَرْبِ»**^۱

سید بن طاووس نقل می‌کند:

«چون صبح شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا خیمه‌ای برایش برپا شود. نیز فرمان داد تا کاسه بزرگی که در آن، مُشک فراوانی ریخته بودند، آماده کنند و در داخل آن، نوره قرار داده شد. سپس امام علیه السلام، به درون خیمه رفت تا نوره بمالد. همچنین نقل شده که بُریر بن حُصَین هَمْدانی و عبد الرحمن بن عبد ربّه، بر در خیمه ایستاده بودند تا پس از امام علیه السلام، نوره بمالند...»

«فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاؤُ امْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام بِفُسْطَاطِهِ فَضْرِبَ، وَ امْرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ، وَجُعِلَ فِيهَا نُورَةٌ، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطَّلِيَ. فَرُوي أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطَّلِيَا بَعْدَهُ»^۲

در ذیل و در پاسخهای قبلی در مورد غسل کردن در شب عاشوراء با توجه به کمبود آب توضیح داده‌ایم:^۳

آنچه هم اینک در پاسخ به معاند می‌افزاییم آن است که بر خلاف توهم معاند، غسل و نوره کشیدن برای آماده سازی همنشینی با حور العین نبوده است، چرا که گفتیم اصلاً بدن دنیوی وارد در عالم برزخ نمی‌شود.

۱. الأُمالي للصدوق، ص ۲۲۰، ح ۲۳۹، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶، ح ۱.

۲. الملهوف، ص ۱۵۴، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱.

غسل و نوره کشیدن از این جهت بوده است که پاکیزگی و طهارت بدن، تاثیر مستقیمی در طهارت و پاکیزگی روح دارد و وحی و روایات معصومین علیهم السلام از این تاثیر مستقیم پرده برداشته است، شهدای کربلا نیز قبل از شهادت غسل کردند و نوره کشیدند تا با پاکیزگی و طهارت بیشتر روح با خداوند و فرشتگان مواجهه شوند، چنان که در روایاتی به این نقش طاهر شدن روح با غسل و نوره کشیدن اشاره شده است.

در روایتی امام باقر علیه السلام فلسفه غسل میت را چنین بیان کردند:

«چون انسان با فرشتگان ملاقات می‌کند باید طاهر باشد» **«لِتَلَاقِيَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ طَاهِرٌ»**^۱

در نقل دیگری امام رضا علیه السلام فرمود:

«چه آن که انسان بعد از مرگ با فرشتگان و اهل آخرت ملاقات می‌کند لذا مستحب است وقتی بر خدای عزّ و جلّ و اهل طهارت وارد می‌گردد و آنها وی را مسّ نموده و او نیز با آنها تماس پیدا می‌کند طاهر و نظیف بوده و به واسطه طهارت توجه و التفات به حقّ عزّ و جلّ نماید و از حضرتش خواسته خود را خواسته و بخواهد که شفاعت شفعا را در حقّ او بپذیرد.» **«لِأَنَّهُ يَلْقَى الْمَلَائِكَةَ وَ يُبَاشِرُ أَهْلَ الْآخِرَةِ فَيُسْتَحَبُّ إِذَا وَرَدَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَهْلِ الظَّهَارَةِ وَ يَمَسُّونَهُ وَ يَمَاسُّهُمْ أَنْ يَكُونَ طَاهِرًا نَظِيفًا مُوجَّهًا بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُظَلَبَ وَجْهُهُ وَ لِيُسْفَعَ لَهُ»**^۲

در مورد نوره کشیدنی نیز علی علیه السلام فرمود که موجب طهارت می‌گردد: «قَالَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّوْرَةُ طَهْرٌ»^۳

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۰؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۵

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۰؛ عیون الأخبار، ج ۲، ص ۸۹

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۰۵

اما این که امام حسین علیه السلام در بهشت است، پس چرا ما برایشان عزاداری میکنیم، در ذیل و در پاسخهای قبلی، در این رابطه و چرایی عزاداری بر امام حسین علیه السلام و گریه در فراق عزیزان توضیح داده ایم:

۵۳. آیا روایت «انا قتیل العبره» به معنای نقش داشتن شیعیان در قتل امام حسین علیه السلام است؟

پرسش پنجاه و سوم:

یکی از القاب سیدنا حسین را «قتیل العبرات» گذاشته اند!!! منظور از قتیل العبرات چیست؟ کشته شده بوسیله اشکها یعنی چه؟ منظور این است که برخیها که مدعی حب حسین بودند و اشک ریختند تا حسین به کوفه برود همینها باعث قتل حسین شدند زیرا حسین را تنها گذاشتند از این رو سیدنا حسین فرمود اشکهای اینها من را کشت!!!

پاسخ:

متأسفانه وهابی روایت «قتیل العبره» را خوب ترجمه نکرده است. اضافه شدن «قتیل (کشته)» به «العبره (اشک)»، اضافه سبب به مسبب است. بنا بر این، جمله «من، کشته اشکم»، بدین معناست که کشته شدن من، سبب جاری شدن اشک است. این جمله در احادیث خود امامان علیهم السلام به همین گونه معنا شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبر به حسین بن علی که به خدمت ایشان آمده و ایشان او را بر دامانش نشانده بود نگاه کرد و فرمود: «از کشته شدن حسین، حرارتی در دل های مؤمنان است که هرگز سرد نمی شود»».

آن‌گاه فرمود: «پدرم فدای کشته هر اشکی!»

به ایشان گفته شد: کشته هر اشکی، یعنی چه‌ای پسر پیامبر خدا؟
فرمود: «هیچ مؤمنی از او یاد نمی‌کند، مگر این که می‌گرید.» **«ثُمَّ قَالَ علیه السلام:**
بِأَبِي قَتِيلٍ كُلِّ عِبْرَةٍ، قِيلَ: وَمَا قَتِيلٌ كُلِّ عِبْرَةٍ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا
بِكِي»^۱

یا در روایت دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«امیر مؤمنان علیه السلام به حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «ای اشک هر مؤمن!»، **«نَظَرَ**
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَقَالَ: يَا عِبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ»^۲
یا در روایت دیگر خود امام حسین علیه السلام حدیث را چنین معنا کرد: **«أَنَا قَتِيلُ**
الْعِبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.»^۳

«من کشته اشکم. مؤمنی از من یاد نمی‌کند، جز این که می‌گرید.»^۳

لذ می‌بینیم علامه مجلسی معنای اظهر این روایت را چنین می‌داند:

«من کشته اشکم»، یعنی: کشته‌ای که به اشک و گریه نسبت داده می‌شود و
سبب جاری شدن اشک است؛ بیان قوله **أنا قتيل العبرة أي قتيل منسوب إلى**
العبرة والبكاء و سبب لها»^۴

محققین معاصر نیز روایت را به همین گونه معنا می‌کنند و می‌نویسند:

«در واقع، جمله **«أنا قتيل العبرة»**، به یک پدیده مهم و تنبّه‌آفرین اجتماعی و
تاریخی اشاره دارد که کشته شدن هیچ کس در طول تاریخ، به اندازه کشته شدن
سید الشهداء، غم‌انگیز و گریه‌آور نبوده و نیست.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸

۲. کامل الزیارات، ص ۲۱۴، ح ۳۰۸، فضل زیارة الحسين علیه السلام : ص ۳۸، ح ۹

۳. امالی صدوق، ص ۱۳۷

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹

در طول تاریخ، انسان‌های بسیاری کشته شده‌اند که کسی بر آنها نگریسته و بسیاری نیز کشته شده‌اند و گریه بر آنها، موقت بوده و بسیاری نیز کشته شده‌اند و تنها گروه خاصی را متأثر کرده‌اند؛ اما تحقیقا در باره هیچ کس جز امام حسین علیه السلام گزارش نشده است که همه پیامبران از آدم ابو البشر تا خاتم انبیا، و خاندان پیامبر خدا و جمعی از اصحاب پیامبر خدا و آله قبل از ولادتش، بر او گریسته باشند و نیز فرشتگان، پریان، حیوانات و زمین و آسمان بر او گریه کرده باشند و حتی دشمن بر او گریسته باشد.

در طول تاریخ، کسی را سراغ نداریم که مردمی بیش از یک‌هزار و سیصد سال، بر او بگریند. آری! سید الشهداء، «کشته اشک» است؛ اشکی که تا وقتی انتقام خون همه مظلومان تاریخ را از ستمگران باز نستاند و آرمان‌های حسینی را به رهبری فرزند بزرگوارش، مهدی آل محمد، در جهان تحقق نبخشد، همچنان بر گونه‌های مؤمنان راستین و علاقه‌مندان به خاندان رسالت، جاری خواهد بود.^۱

۵۴. شهدای ایرانی کربلا!!!

پرسش پنجاه و چهارم:

آیا در میان شهدای کربلا ایرانی تبار هم بوده است!!!

پاسخ:

در این رابطه نص تاریخی روشنی نیست که ثابت کند: شهیدی در کربلا ایرانی بوده باشد، برخی احتمال داده‌اند که برخی از موالیان شهید ایرانی بوده باشند اما دلیل قطعی بر این مساله وجود ندارد.

یکی از افرادی که احتمال داده‌اند که شهید ایرانی کربلا باشد، اسلم بن عمرو ترکی است. در کتاب دانشنامه امام حسین علیه السلام در مورد او چنین آمده است:

۱. دانشنامه امام حسین علیه السلام ج ۱۰، ص ۳۸

«وی، برده دانشمندی بود که توفیق شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام را یافت.

خوارزمی، در باره او آورده است:

جوان ترکی که قاری قرآن و عربیدان بود، برای مبارزه به میدان آمد. او که از غلامان حسین علیه السلام بود، نبرد را شروع کرد، در حالی که چنین رَجَز می خواند:

دریا، از [نیزه] انداختن و [شمشیر] زدنم، متلاطم می شود و فضا، از تیر و تیراندازی ام آکنده می شود. زمانی که شمشیرم در دست راستم، برق می زند. دل حسود مورد احترام، می شکافد.

سپس، تعدادی را کُشت. او را دوره کردند و به زمینش زدند. حسین علیه السلام به سوی او آمد و گریست و صورتش را بر صورت او گذاشت. او چشمانش را باز کرد و حسین علیه السلام را دید و لبخندی زد و به سوی پروردگارش، ره سپار شد.^۱

ابن شهرآشوب، او را غلام حُر، معزفی کرده است. خوارزمی نیز ماجرای پیوستن حُر به اردوی امام علیه السلام را به همراه برده ای تُرک، آورده است.^۲

چنان که گفتیم در نصی صریحا نیامده است که این فرد از غلامان ترک زبان ایران بوده باشد، تنها در برخی از کتابهای متاخر و معاصر احتمال داده اند که او از ترکان دیلم نزدیک قزوین ایران بوده است: «زاد فی وسیلة الدّارین: علی الظّاهر کان أبوه من ترك الدّیلم قرب قزوین»^۳

۵۵. امام حسین علیه السلام و ذبح عظیم!!!

پرسش پنجاه و پنجم:

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۴۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۴

۲. دانش نامه امام حسین علیه السلام ج ۲، ص ۱۴۶

۳. موسوعة الامام الحسین علیه السلام، ج ۱۵، ص ۱۲۱

شنیدم آخوندی مدعی بود که مقصود از ذبح عظیم که در قرآن در جریان ذبح حضرت اسماعیل بیان شده امام حسین است؟ این سخنان سست و خلاف قرآن و هن دین و مذهب نیست؟!!!

پاسخ:

خداوند در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام و ذبح اسماعیل علیه السلام می فرماید:

«ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و پیر استقامت بشارت دادیم - هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت: فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم! بنگر نظر تو چیست؟ گفت: پدرم هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت! - هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد... او را ندا دادیم که ای ابراهیم! - آنچه را در خواب ماموریت یافتی انجام دادی، ما اینگونه نیکوکاران را جزا می دهیم - این مسلما امتحان مهم و آشکاری است - ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم. ﴿... وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (صافات ۱۰۱ تا ۱۰۷)

چنان که بارها گفته ایم، آیات قرآن هم تفسیری ظاهری دارد و هم تفسیری باطنی، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

«برای قرآن باطنی وجود دارد و برای آن باطن نیز، بطن دیگری وجود دارد و قرآن ظاهری دارد و برای آن ظاهر هم ظاهر دیگری است»

﴿إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ﴾^۱

تفسیر ظاهری «ذبح عظیم» که در آیه مذکور بیان شده است، همان معنای مشهوری است که مفسران در مورد آن می نویسند:

«اما برای اینکه برنامه ابراهیم ناتمام نماند، و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند

قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم «حج» و سرزمین «منی» از خود بگذارد، چنان که قرآن می‌گوید: «ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم» ﴿وَقَدَّيْنَاهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ﴾.

در اینکه عظمت این ذبح از چه نظر بوده از نظر جسمانی و ظاهری؟ و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم شد؟ و یا از نظر اینکه برای خدا و در راه خدا بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شد؟ مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع، و از دیدگاههای مختلف دارای عظمت باشد. یکی از نشانه‌های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته، و الان در هر سال بیش از یک میلیون به یاد آن ذبح عظیم ذبح می‌کنند و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارد.^۱ در روایات نیز تفسیر ظاهری «ذبح عظیم» به گوسفند فوق الذکر تفسیر شده است، چنان که در روایتی آمده است:

«جبرئیل، اسماعیل را از زیر دستان ابراهیم بیرون کشید و گوسفندی از قلّه کوه ثبیر (بلندترین و عظیم‌ترین کوه مکه) فرود آورد و به زیر دستان ابراهیم نهاد؛ تناول جبرئیل الکبش من قلّه ثبیر فوضعه تحته.»^۲

در روایتی تفسیر باطنی نیز برای «ذبح عظیم» شده و آن تعبیر ناظر به امام حسین علیه السلام دانسته شده است.

راوی می‌گوید:

«از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «وقتی خداوندت به ابراهیم علیه السلام دستور داد که به جای اسماعیل، کوچی را که خداوند برایش فرستاده، سر ببرد، ابراهیم

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۱۶

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۰۷

آرزو کرد که کاش پسرش اسماعیل را با دست خود، سر می برید و مأمور نشده بود که آن قوچ را به جای پسرش سر ببرد تا به دلش چیزی باز گردد که به دل پدری که عزیزترین فرزندش را با دست خود سر می برد، باز می گردد و با آن، استحقاق بالاترین درجه ثواب بر مصیبت را پیدا کند.

خداوندت به او وحی کرد که: ای ابراهیم! محبوب ترین بنده ام در نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارم! نزد من، آفریده ای محبوب تر از حبیبیت محمد صلی الله علیه و آله نیافریده ای.

خداوند متعال به او وحی کرد: آیا او نزد تو محبوب تر است، یا خودت؟ گفت: او، نزد من، از خودم محبوب تر است.

فرمود: فرزند او، پیش تو محبوب تر است، یا فرزند خودت؟ گفت: او. فرمود: سر بریده شدن فرزند او از سر ستم به دست دشمنانش، برایت دردناک تر است، یا سر بریده شدن فرزندت به دست خودت و در راه طاعت من؟

گفت: پروردگارا! سر بریده شدن فرزند او به دست دشمنانش، برایم دردآورتر است.

فرمود: ای ابراهیم! گروهی که خود را امت محمد می پندارند، پسرش حسین را پس از او، از سر ستم و دشمنی می کشند، همان گونه که قوچ را سر می برند و با این، گرفتار خشم من می شوند.

ابراهیم علیه السلام، به خاطر آن، بی تابی کرد و قلبش به درد آمد و شروع به گریستن کرد.

خداوند، وحی فرستاد که: ای ابراهیم! من بی تابی ات را بر پسر اسماعیل اگر او را با دست خود، سر می بریدی، با بی تابی ات بر حسین و کشته شدنش، جایگزین کردم و بالاترین درجه دریافت کنندگان ثواب بر مصیبت ها را برای تو

مقرر نمودم. این، همان سخن خداوندت است که: «و او (اسماعیل) را با قربانی بزرگی، باز رهنانیدیم» «...فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا إِبْرَاهِيمُ! قَدْ فَدَيْتُ جَزْعَكَ عَلَيَّ ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزْعِكَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ وَقَتْلِهِ، وَأَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتٍ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمُصَائِبِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَوَفَّيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»^۱

علامه مجلسی در مورد این تفسیر باطنی می نویسد:

«چون حسین علیه السلام از فرزندان اسماعیل بوده، بنابراین اگر اسماعیل ذبح می شد، پیامبر به وجود نمی آمد و همین طور سایر ائمه و پیامبران علیهم السلام که از نسل اسماعیل بودند. به همین سبب در عوض ذبح اسماعیل، ذبح یکی از فرزندان او که حسین باشد قرار داده شد، گویا که حسین علیه السلام در عوض ذبح همه آن ها کشته شد و یک جزء به جای کل ذبح شد» «لَمَّا كَانَ مِنْ أَوْلَادِ إِسْمَاعِيلَ فَلَوْ كَانَ ذَبْحَ إِسْمَاعِيلَ لَمْ يَوْجَدْ نَبِينَا وَكَذَا سَائِرِ الْأُمَّةِ وَ سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ علیه السلام فَإِذَا عَوْضَ مِنْ ذَبْحِ إِسْمَاعِيلَ بِذَبْحِ وَاحِدٍ مِنْ أَسْبَاطِهِ وَ أَوْلَادِهِ وَ هُوَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَكَأَنَّهُ عَوْضَ عَنْ ذَبْحِ الْكُلِّ وَ عَدَمِ وَجُودِهِمْ بِالْكُلِّيَّةِ بِذَبْحِ وَاحِدٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ بِمَخْصُوصِهِ»^۲

۵۶. بدگویی از دهر و دنیا در جریان واقعه کربلا توسط امام حسین علیه السلام !!!

پرسش پنجاه و ششم:

در برخی نقلها آمده است که امام حسین در جریان واقعه کربلا از دنیا به خاطر گرفتاری های ایجاد شده بدگویی کرده در حالی که ما معتقدیم همه چیز دست خداوند است و دنیا و روزگار در گرفتاری ها نقشی ندارند!!!! این تضاد چگونه قابل

۱. الخصال یک جلدی، ص ۵۸، ح ۷۹، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱، تأویل الآیات

الظاهرة، ج ۲، ص ۴۹۷، ح ۱۲

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۶

رفع است!!!

پاسخ:

خداوند می فرماید:

«آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند، و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند، آنها به این سخن که می گویند یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند.» ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (جاثیه ۲۴)

در پاسخ به پرسش مطرح شده و شرح و بیان آیه فوق در تفسیر نمونه چنین می خوانیم:

«این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم دهر و روزگار است، و یا به تعبیر جمعی دیگر گردش افلاک و اوضاع کواکب می باشد عقیده جمعی از مادیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می کردند، و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می دهد به سبب آنهاست حتی گروهی از فلاسفه دهری و مانند آنها معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند، و تدبیر این جهان را به دست آنها می دانستند.

این اعتقادات خرافی با گذشت زمان تدریجا از میان رفت، مخصوصا با پیشرفت علم هیئت ثابت شد چیزی بنام «افلاک» (کرات تو بر توی پوست پیازی بلورین) اصلا وجود خارجی ندارد، و ستارگان عالم بالا نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند، منتها بعضی خاموشند و کسب نور از کرات دیگر می کنند، و بعضی در حال اشتعال و نور افشانی هستند.

دهریین گاه در حوادث تلخ و ناگوار به دهر بدگویی می کردند و آن را سب و دشنام می دادند و عجب اینکه بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می شود که

بعضی از شاعران خداپرست به «دهر غدار» و «چرخ کج مدار» بد می‌گویند و بر روزگار نفرین می‌فرستند که چرا چنین و چنان کرده است.

در شعر معروف آمده است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس!

دیگری می‌گوید:

روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد!

در مورد دهر نیز گفته‌اند:

دهر چون نیرنگ سازد چرخ چون دستان کند

مغز را آشفته سازد عقل را حیران کند!

ولی در احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده: «لا تسبوا الدهر

فان الله هو الدهر»

«روزگار را دشنام ندهید چرا که خداوند روزگار است»^۱

اشاره به اینکه روزگار لفظی بیش نیست، کسی که مدبر این جهان و گرداننده این عالم است خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگویی کنید بدون توجه به خداوند قادر متعال بدگویی کرده‌اید! شاهد گویای این سخن حدیث دیگری است که به عنوان حدیث قدسی نقل شده است خداوند می‌فرماید:

يُؤذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَاَنَا الدَّهْرُ! بِيَدِي الْأَمْرُ، أَقْلِبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ!

«این سخن فرزندان آدم مرا آزار می‌دهد که به دهر دشنام می‌گویند، در حالی

که دهر منم! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می‌سازم»^۲

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۸

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۷۲

ولی در بعضی از تعبیرات دهر به معنی «ابناء روزگار» و «مردم زمانه» به کار رفته که بزرگان از بی وفایی آنها شکوه کرده‌اند، شبیه شعر معروفی که از امام حسین علیه السلام در شب عاشورا نقل شده که فرمود:

یا دهر اف لك من خلیل
كم لك بالاشراق و الاصلیل
من صاحب و طالب قتیل
و الدهر لا یقنع بالبدیل

«ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودى چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندى و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضى نمى شود»^۱

به این ترتیب برای دهر دو معنی وجود دارد:

۱. دهر به معنی «افلاک و روزگار» که مورد توجه دهریین بوده و آن را حاکم بر نظام هستی و زندگی انسانها می‌پنداشتند.

۲. دهر به معنی «مردم عصر و زمان و ابناء روزگار».

مسلماً دهر به معنی اول پنداری بیش نیست، و اگر باشد اشتباه در تعبیر است که بجای نام خداوند متعال که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد نام «دهر» را می‌برند.

ولی دهر به معنی دوم چیزی است که بسیاری از پیشوایان و بزرگان آن را مذمت کرده‌اند، چرا که مردم عصر خود را فریبکار، بی‌وفا، و متلون می‌دانستند^۲

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۹۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۷۱

۵۷. اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قاتلین امام حسین علیه السلام بودند!!!

پرسش پنجاه و هفتم:

این که عده‌ای می‌گویند در کربلا صحابه پیامبر بر علیه امام حسین بودند چقدر

مستند است!!!

پاسخ:

اهل سنت معتقدند که اصحاب پیامبر همگی عادل و بهشتی و برگزیدگان الهی و برترین مخلوقین بعد از پیامبرانند و همگی از اولیاء الهی اند، چنان که قرطبی از بزرگان اهل سنت می‌گوید:

«تمام صحابه عادلند و از اولیاء الهی و برگزیدگان او و برگزیدگان خداوند از میان خلقش بعد از انبیاء و رسولانند و این است مذهب اهل سنت و اجماع ائمه این امت» «فالصحابة کلهم عدول، أولیاء الله تعالی و - أصفیاءه، و - خیرته من خلقه بعد أنبیائه و - رسله. هذا مذهب أهل السنة، و - الذي علیه الجماعة من أئمة هذه الأمة.»^۱

اهل سنت به قدری بر روی این صحابه بهشتی تعصب دارند که می‌گویند: «اگر دیدی کسی یکی از اصحاب رسول خدا را مورد انتقاد قرار می‌دهد، پس بدان که وی زندیق است» «إذا رأیت الرجل ینتقص أحداً من أصحاب رسول الله فاعلم أنه زندیق»^۲

حال همین صحابه بهشتی و اولیاء الهی و تالی تلو پیامبران، قاتلین امام حسین علیه السلام در کربلا بودند که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. عبدالرحمان بن ابی سبره جعفی:

نام وی در کتابهای اهل سنت که به منظور بیان اسامی صحابه نوشته شده

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۹

۲. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۲۶

آمده است: «اسم او عزیز بود و پیامبر او را عبدالرحمان نامید (... فسماه رسول الله عبد الرحمان)»^۱

کتابهای تاریخی به مشارکت او در واقعه کربلا شهادت داده‌اند. طبری و دیگران نقل می‌کنند:

«چون عمر بن سعد، بالشکر به راه افتاد، بر افرادی که اهل مدینه بودند، عبد الله بن زُهَیر بن سلیم اَزْدی و بر قبیلۀ مَذْحِج و اسد، عبد الرحمن بن ابی سَبره جَعْفی و بر قبیلۀ ربیعۀ و کِنْدَه، قیس بن اشعث بن قیس و بر قبیلۀ تمیم و همدان، حُرّ بن یزید ریاحی، فرمانده بودند. اینان، همگی در کشتن حسین علیه السلام حضور داشتند، جز حُرّ بن یزید که به سوی حسین علیه السلام رفت و همراه او کشته شد»
«لَمَّا خَرَجَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ بِالنَّاسِ، كَانَ عَلَى رِبْعِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُهَيْرِ بْنِ سَلِيمِ الْأَزْدِيِّ، وَعَلَى رِبْعِ مَذْحِجٍ وَأَسَدٍ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي سَبْرَةَ الْجَعْفِيُّ، وَعَلَى رِبْعِ رَبِيعَةَ وَكِنْدَةَ: قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، وَعَلَى رِبْعِ تَمِيمٍ وَهَمْدَانَ: الْحُرُّ بْنُ يَزِيدِ الرَّيَاحِيِّ، فَشَهِدَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ مَقْتَلَ الْحُسَيْنِ إِلَّا الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ؛ فَإِنَّهُ عَدَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام وَقَتِلَ مَعَهُ.»^۲

۲. عزره بن قیس احمسی:

ابن حجر او را به عنوان صحابی معرفی کرده است:^۳

او در لشکر دشمن امام حسین علیه السلام بود و سعی داشت تا یازان امام حسین علیه السلام را از دفاع باز دارد.

مورخین می‌نویسند:

«حبيب بن مظاهر، به آنان گفت: بدانید که - به خدا سوگند -، فردای قیامت

۱. الاستيعاب، ج ۲، ص ۸۳۴

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۰

۳. الاصابه، ج ۵، ص ۱۲۵ رقم «۶۴۳۱»

و نزد خدا، چه بد مردمی هستند که بر او در می‌آیند، در حالی که فرزندان پیامبرش خاندان و اهل بیت او، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را کشته‌اند!

عزّزه بن قیس به او گفت: تا می‌توانی، از خودت بگو و تعریف کن! زُهِیر به او گفت: ای عزّزه! خدا از او تعریف کرده و ره‌نمونش شده است. از خدا پروا کن - ای عزّزه - که من، خیرخواه تو هستم! تو را به خدا سوگند می‌دهم - ای عزّزه - که مبادا در کشتن جان‌های پاک، از یاوران گم‌راهی باشی! او گفت: ای زُهِیر! تو نزد ما، از پیروان این خاندان، به شمار نمی‌رفتی. تو عثمانی بودی!

زُهِیر گفت: آیا تو از موضعگیری و ایستادنم در این جا، به این راه نمی‌بری که از آنها هستم؟! بدانید که - به خدا سوگند -، من هیچ گاه نامه‌ای به حسین علیه السلام ننوشته‌ام و پیکی روانه نساخته‌ام و به او وعده یاری نداده‌ام؛ اما راه، ما را با هم گرد آورد و هنگامی که او را دیدم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را و جایگاه حسین را در نزد او، به یاد آوردم و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم. پس اندیشیدم که یاری اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبرش را که شما تباه کرده‌اید، پاس بدارم.»

«فَقَالَ لَهُ عَزْرَةُ بِنُ قَيْسٍ: إِنَّكَ لَتُرَكِّي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا عَزْرَةُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ رَزَّاهَا وَهَدَاهَا، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ، فَإِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ، أُنشِدُكَ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُعِينُ الضَّلَّالَ عَلَى قَتْلِ النَّفُوسِ الزَّكِيَّةِ! قَالَ: يَا زُهَيْرُ! مَا كُنْتُ عِنْدَنَا مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ. إِنَّمَا كُنْتُ عُثْمَانِيًّا!»^۱

همینطور در مورد او نوشته‌اند که فرماندهی سواره نظام لشکر عمر بن سعد را به عهده داشت:

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۶، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۹۱

«عمر بن سعد بر میمنه، عمرو بن حجاج را، بر میسره، شمر بن ذی الجوشن را و بر سواره نظام، عزره بن قیس احمسی را گمارد» «علی الخلیل عزره بن قیس الاحمسی»^۱

و نیز درباره او نوشته اند که حمل سر شهداء به سوی ابن زیاد را بر عهده داشت:^۲

۳. اسماء بن خارجه: ابن حجر او را نیز به عنوان صحابی می آورد:^۳
او از سران فرماندهان لشکر عمر سعد بود که پس از واقعه کربلا زنده بود و از دست مختار فرار کرد و مخفی شد:^۴

۴. حجار بن ابجر: ابن حجر او را نیز در زمره صحابی پیامبر می آورد:^۵
او نیز از فرماندهان لشکر عبیدالله و عمر سعد بود: «و وجه ایضا الی الحسین حجار بن ابجر العجلی فی الف»^۶
۵. عبد الله بن حصن بن سهل:

او نیز از صحابیان بود:^۷
او در لشکر عمر سعد با زخم زبان امام حسین علیه السلام را مورد شماتت قرار می داد: نقل می کنند:

«از قبیله بَجِیلَه بود با حسین علیه السلام رو در رو شد و گفت: ای حسین! آیا به آب

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۱۹

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۲۴ "... و عزره بن قیس الاحمسی من بجیله..."

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۹ شماره ۴۵۰

۴. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۱۶ «ثم دعا ابن زیاد... اسماء بن خارجه الفزاری» ج ۲، ص ۳۶۰ «کان

اسماء بن خارجه مستخفيا فقال المختار...»

۵. الاصابه، ج ۲، ص ۱۶۷ شماره ۱۹۵۷

۶. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۱۶

۷. الاصابه، ج ۴، ص ۶۱ رقم ۴۶۳۰

نگاه نمی‌کنی که همچون سینه آسمان [، صاف و بی‌کران] است؟ به خدا سوگند، جرعه‌ای از آن را نخواهی چشید تا تشنه بمیری. حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را تشنه بمیران و هرگز او را نیامرزا!». به خدا سوگند، پس از آن، او را در حال بیماری، عیادت کردم. به خدایی که معبودی جز او نیست، دیدم که بی‌مهابا آب می‌خورد و سپس بر می‌گرداند و دوباره می‌خورد، و می‌خورد، بدون این که سیراب شود و همچنان ادامه داد تا جانش در رفت.»

«وَنَارَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي حُسَيْنِ الْأَزْدِيِّ وَعِدَادُهُ فِي بَجِيلَةَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، أَلَا تَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ كَأَنَّهُ كَيْدُ السَّمَاءِ! وَاللَّهِ، لَا تَذُوقُ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَمُوتَ عَطْشًا. فَقَالَ حُسَيْنٌ علیه السلام: اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطْشًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا! قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: وَاللَّهِ، لَعُدْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي مَرَضِهِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَشْرَبُ حَتَّى يَبْعَثَ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَعُودُ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَبْعَثَ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَعُودُ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَبْعَثَ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَعُودُ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَبْعَثَ نَفْسَهُ»^۱

۶. شبت بن ربیع: او نیز از صحابه بود:^۲

او اعتراف می‌کرد:

«ما بر حسین تاختم و با او به همراه خاندان معاویه و پسر سمیه بدکاره

جنگیدیم؟» «نُقَاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعَاوِيَةَ، وَابْنِ سُمَيَّةَ الزَّانِيَةَ»^۳

۷. کثیر بن شهاب حارثی:

نام او نیز به عنوان صحابی ضبط شده است:^۴

او نیز در لشکر عبیدالله و عمر سعد بود: «ثُمَّ دَعَا ابْنُ زِيَادٍ كَثِيرَ بْنَ شِهَابٍ

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۸۹

۲. الاصابه، ج ۳، ص ۳۰۳ شماره ۳۹۷۴

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۶

۴. الاصابه، ج ۵، ص ۴۲۷ شماره ۷۳۹۳

الحارثی...»^۱

۸. عمرو بن حجاج زبیدی ؛ او نیز از صحابه بود:^۲

او نیز از فرماندهان لشکر عمر سعد بود:

«ابن سعد، مردی به نام عمرو بن حجاج زبیدی را فرا خواند و سواران فراوانی را با او همراه کرد و به او فرمان داد تا بر راه آبی که کنار لشکرگاه امام حسین علیه السلام بود، فرود آید. سواران، بر راه آب، فرود آمدند.» «دَعَا [ابنَ سَعْدٍ] بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيِّ، فَضَمَّ إِلَيْهِ حَيْلًا كَثِيرَةً، وَأَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى الشَّرِيعَةِ الَّتِي هِيَ حِذَاءَ مَعْسَكِرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَتَزَلَّتِ الْحَيْلُ عَلَى شَرِيعَةِ الْمَاءِ.»^۳

۹. محمد بن الأشعث بن قیس:

او نیز از صاحبیان بود:^۴

او فرمانده نیروهایی بود که مسلم بن عقیل را دستگیر کردند. وی در روز عاشورا، فضیلت امام حسین علیه السلام و منزلت انتساب ایشان را به پیامبر، منکر شد و از این رو، امام علیه السلام نفرینش نمود که با ذلت بمیرد. طبق برخی گزارش ها، در پی نفرین امام علیه السلام، همان روز، عقربی سیاه، او را نیش زد و با خواری تمام، مُرد. «رَفَعَ الْحُسَيْنُ صَوْتَهُ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتُهُ وَقَرَابَتُهُ، فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمْنَا وَغَضَبْنَا حَقًّا، إِنَّكَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ. فَسَمِعَهَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، وَ أَيْ قَرَابَةِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ: اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِكَ قَرَابَةٌ، اللَّهُمَّ فَأَرِنِي فِيهِ هَذَا الْيَوْمَ ذُلًّا عاجِلاً. فَمَا كَانَ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ تَنَحَّى مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ، فَتَزَلَّ عَنْ قَرَسِهِ، وَإِذَا بِعَقْرِبٍ سَوْدَاءَ

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۶

۲. اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۰۹ شماره ۳۸۹۵

۳. مقتل الحسين علیه السلام للخوارزمي، ج ۱، ص ۲۴۴، الفتوح، ج ۵، ص ۹۱

۴. اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۰۴ شماره ۴۶۹۷

خَرَجَتْ مِنْ بَعْضِ الْجُحْرَةِ، فَضَرَبَتْهُ ضَرْبَةً تَرَكَتُهُ مُتَلَوِّثًا فِي ثِيَابِهِ مِمَّا بِهِ.»^۱

از آنچه گذشت نکاتی روشن می شود:

۱. شبهه پوشالی وهابیت نقش بر آب می شود که شیعیان بودند امام حسین علیه السلام را کشتند، در حالی که دیدیم اصحاب پیامبر که اهل سنت آنان را برترین انسانها می دانند، امام حسین علیه السلام را شهید کردند.
۲. تمام اصحاب پیامبر بهستی و اولیاء الهی نیستند، زیرا قاتلین امام حسین علیه السلام مبعوض و مطرود درگاه الهی اند و مانند کسانی اند که با پیامبر صلی الله علیه و آله نبرد کرده اند.

مطابق نقل علمای اهل سنت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود: «من با هر که با شما سر جنگ داشته باشد، سر جنگ دارم و با هر که با شما در صلح باشد، در صلحم». «عن رسول الله لعلي وفاطمة والحسين والحسين: أنا حرب لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم.»^۲

و باز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

«شبی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر در بهشت، نوشته است: «خدایی جز خداوند [یگانه] نیست. محمد، پیامبر خداست. علی، دوست خداست. حسن و حسین، برگزیدگان خدا هستند. فاطمه، برگزیده خداست. لعنت خدا بر دشمن ایشان باد!»

«لَيْلَةَ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ

۱. مقتل الحسين علیه السلام للخوارزمي، ج ۱، ص ۲۴۹؛

۲. سنن الترمذي، ج ۵، ص ۶۹۹، ح ۳۸۷۰، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۴۵، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۱، ح ۴۷۱۴، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۰، ح ۲۶۱۹ و ۲۶۲۰، المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۱۸۲، ح ۵۰۱۵، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۳۲، اسد الغابة، ج ۷، ص ۲۲۰، تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۸، ح ۳۴۸۲

رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ حِبُّ اللَّهِ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلِيٌّ
بِأَعْيُنِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.»^۱

۵۸. چرا امام حسین علیه السلام افراد نابالغی به مانند قاسم بن الحسن را به میدان
کربلا فرستاد؟

پرسش پنجاه و هشتم:

برخی شبهه می‌کنند که چرا امام حسین در روز عاشورا افراد نابالغی را چون
حضرت قاسم به میدان نبرد فرستاد در حالی که آنها تکلیفی نداشتند و نیاز به
مراقبت داشتند. اصولاً افراد نابالغ، بدلیل عدم رشد جسمانی و عقلانی، قادر به اداره
کردن امورات شخصی و حقوقی خود نیستند و شارع سعی نموده است برای
محافظت از این اشخاص، برای آنها با تعیین ولی، وصی و قیم نقش محافظتی
ایجاد نماید تا زمان بلوغ آنها. نکته‌ای که می‌بایست لحاظ شود این است که
بررسی نمایم اقدام حسین بن علی در جهت به میدان فرستادن «قاسم بن حسن» تا
چه اندازه مورد نهی قرآن، سنت پیامبر اسلام و عقل و اخلاق قرار گرفته است!!!
پاسخ:

درست است که تمام تکالیف شرعی متوجه کسانی است که به حد بلوغ
رسیده باشند و افرادی نابالغ اعم از خردسالان و یا دیوانگان، مکلف به هیچ
تکلیفی از جانب شرع مقدس اسلام نیستند و این منتهی است که قانون‌گذار
مقدس اسلام بر آن‌ها نهاده و سختگیری و الزام را از آنان برداشته است.
و این مطلب علاوه بر آن که مورد اتفاق جمیع علماء اسلام است، طبق
حدیث معروفی است که از پیامبر اسلام نقل شده است که فرمود:

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹ الرقم ۸۸، تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۰، ص ۳۵۱، المناقب
للخوارزمی، ص ۳۰۲، ح ۲۹۷

«رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ»

«قلم تکلیف از نابالغ برداشته شده تا وقتی که بالغ شود و همچنین از دیوانه تا وقتی که بیماری جنون وی برطرف و عاقل شود.»^۱

اما در عین حال که الزام و تکلیفی بر افراد نابالغ نیست، اعم از آن که تکلیف، دستور جهاد باشد یا دستور دفاع ولی نوجوانانی که به حد تمیز رسیده‌اند و خوب و بد و مفاهیم اسلامی را تشخیص می‌دهند حق دارند که در صحنه جهاد و دفاع شرکت کنند و از این فیض عظیم الهی بهره‌برند. مخصوصاً وقتی که صحنه، دفاع باشد، و هر موجودی فطرتاً برای خود حق دفاع قائل است و شارع مقدس اسلام نیز از این حکم عقل فطری جلوگیری نکرده است.

علاوه بر این که روش عمل ابا عبدالله الحسین علیه السلام در نبرد کربلا روشنگر جواز این مطلب است.

بنابراین، اطفال را نمی‌توان اجبار کرد که در میدان جهاد شرکت کنند، اما اگر خود آنان داوطلب باشند و نبرد نیز دفاعی باشد، دلیلی برای ممانعت از آنان وجود ندارد.

البته در صورتی که پدر در قید حیات باشد باید از او اجازه گرفت.^۲

بر این اساس امام حسین علیه السلام نیز ابتدا اجازه حضور قاسم بن حسن در میدان نبرد را نداد، اما پس از اصرارهای فراوان او و این که دفاع کردن از ارزش‌ها اختصاصاً به افراد بالغ ندارد و کسانی هم که به سن رشد و تمییز خوب و بد رسیده‌اند می‌توانند در این معرکه حاضر شوند، امام علیه السلام به او اجازه حضور در میدان نبرد را داد

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۷۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰

خوارزمی می‌نویسد:

«قاسم بن حسن که نوجوان و نابالغ بود، به میدان آمد. هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست، او را در آغوش گرفت و آن قدر با هم گریستند که هر دو از حال رفتند. سپس جوان، اجازه پیکار خواست و عمویش حسین علیه السلام، از اجازه دادن، خودداری کرد. جوان، پیوسته دست و پای حسین علیه السلام را می‌بوسید و از او اجازه می‌خواست تا به او اجازه داد. او به میدان آمد و در حالی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش روان بود، چنین می‌خواند؛ اگر مرا نمی‌شناسید، من شاخه حسنم، نواده پیامبر برگزیده و امین. این، حسین است، به سان اسیری در بند، میان مردمی که خدا کند از آب باران ننوشند!

سپس حمله بُرد و صورتش به پاره ماه می‌ماند. جنگید و با وجود کمی ستش، ۳۵ مرد را کُشت.

عمرو بن سعد اُزدی گفت: به خدا سوگند، بر او حمله می‌برم! آن گاه، بر او حمله بُرد، و باز نگشت تا با شمشیر، بر سرش زد و آن جوان، به صورت [بر زمین] افتاد و فریاد برآورد: ای عمو جان! حسین علیه السلام....»^۱

البته مؤلف لباب الانساب حضرت قاسم بن حسن را در میدان کربلا شازده ساله و بالغ می‌داند.^۲

۱. مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۰۶

۲. دانش نامه امام حسین علیه السلام، ج ۷، ص ۱۲۱

دیگر تالیفات نویسنده

۱. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد اول)
۲. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد دوم)
۳. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد اول)
۴. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)
۵. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد اول)
۶. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد دوم)
۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول)
۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان (جلد اول)
۹. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام مهدی علیه السلام (جلد اول)
۱۰. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)
۱۱. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد اول)
۱۲. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد دوم)
۱۳. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد سوم)
۱۴. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد چهارم)
۱۵. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد پنجم)

۲۴۴ | پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری (جلد اول)

۱۶. پاسخ به شبهات اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام
جهت تهیه رایگان کتابهای فوق با آیدی نویسنده در شبکه‌های اجتماعی
ارتباط بگیرید @poorseman